

نام کتاب: علی علیه السلام میزان حق

پدیدآور: نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد

تاریخ وفات پدیدآور: ۶۷۲ ه. ق

مترجم و محقق: واعظ موسوی (محب الاسلام)، علی اکبر

موضوع: کلام شیعه امامیه

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۱

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

مکان چاپ: ایران - تهران

سال چاپ: ۱۳۸۶ ه. ش

ص: ۵

فهرست مطالب

این مختصر ۱۳

خواجه نصیرالدین طوسی ۱۷

پدر خواجه - اساتید خواجه ۱۸

مشایخ روایت خواجه ۲۰

آراء علمی خواجه ۲۱

خلق و خوی خواجه ۲۳

کتابخانه و رصدخانه ۲۴

خواجه فرمود ۲۵

زیچ خواجه ۲۵

سلطان الحکماء ۲۷

هندسه‌دان به تمام معنا ۲۷

آتش‌فشانی کره ماه بنام خواجه ۲۸

هوش سرشار ایمانی خواجه ۲۹

شاید چنین باشد...؟! ۳۰

دروغ و ناروا نسبت به خواجه ۳۱

خواجه جان و مال مسلمین را نگهداشت ۳۲

بدگویان به خواجه ۳۲

ص: ۶

متن تاریخ را بخوانید ۳۳

اگر خواجه نبود ۳۷

ضعف و بی‌عرضگی خلیفه بغداد ۳۷

مسجد گوهرشاد ۳۷

چرا بغداد سقوط کرد؟ ۳۹

از این سوی هم بخوانید ۴۰

شاهکار خواجه نجات عالم اسلام ۴۲

اخلاق خواجه ۴۳

آثار علمی خواجه ۴۴

شصت و شش کتاب خواجه ۴۴

مذهب خواجه ۵۱

اشعار خواجه ۵۳

روح آزاد خواجه ۵۳

تاریخ وفات خواجه ۵۶

رحلت خواجه ۵۶

تحریر الکلام ۵۸

سخنی درباره کتاب تجرید ۵۹

برخی از شرح‌های تجرید ۶۰

میزان حق ۶۴

المقصد الخامس - تجرید الکلام ۶۵

کلاف نخ ۶۶

متن اجازه شیخ الاجازات علامه حاج آقا بزرگ تهرانی رحمه الله ۶۹

آغاز کلام خواجه در بحث امامت ۷۰

عقیده خواجه درباره امامت ۷۱

اگر امام معصوم نباشد ۷۱

امامت مفضول بر فاضل عقلا قبیح است ۷۵

ص: ۷

دیگران صلاحیت امامت را نداشتند ۷۷

پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم بر علی کسی را امیر قرار نداده ۷۹

کسی که دست چپ دزد را قطع کرد ۸۱

سنگسار زن آبستن ...؟! ۸۳

خمس اهل بیت علیهم السلام را منع نمود ۸۵

غزوه‌های بدر و احد و حنین و احزاب و خیبر ۸۷

قرآن، علی نفس پیغمبر است ۸۹

امامت فرزندان علی علیهم السلام ۹۱

علی الله فی کل الامور توکلی ۹۲

شرح تجرید الکلام ۹۳

الامامة فی القرآن ۹۴

عقیدت و ایمان خواجه ۹۵

اللطف علی الله واجب ۹۶

انحصار لطف خدا در وجود امام ۹۷

لطف الامامه ۹۸

خواجه مؤید بوده است ۹۹

ما هی الامامه فی الاصطلاح ۱۰۰

عصمت امام - امام حافظ شرع است ۱۰۱

عصمت از نظر قرآن کریم ۱۰۳

بیان خواجه طوسی در معنی عصمت ۱۰۵

یکصدمین دلیل بر عصمت امام ۱۰۷

سه فرض عقلی درباره عصمت ۱۰۹

عصمت باید منصوص باشد ۱۱۱

آیه کریمه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» به اتفاق مفسرین در شأن مولای متقیان علیه السلام نازل شده است ۱۱۹

معنی «ولی» چیست ۱۱۹

ص: ۸

قصیده فرزددق در شأن امام چهارم علیه السلام (چهل و یک بیت) ۱۲۰

حدیث منزلت ۱۲ معنی ۱۲۵

پنج فاطمه روایت کردند ۱۲۷

رباعی، سید میرداماد، عبد الرحمن جامی ۱۲۷

تو برادر من و خلیفه پس از منی ۱۲۹

ما زلت مظلوما ۱۳۳

کندن در خیبر و گفتگوی با ازدها ۱۳۹

اهل ذکر در قرآن کیستند؟ ۱۴۰

معجزات انبیاء و اولیاء علیهم السّلام ۱۴۳

امامت فقط برای علی علیه السّلام معین شد ۱۴۵

دیگران لیاقت امامت را نداشتند ۱۴۷

الاحتیاج علی اکثره و الجماعة ۱۴۸

مخالفت با خدا و با کتاب خدا...؟ ۱۵۱

عذر حج قبول، و عذر عدم ولای علی علیه السّلام قبول نیست ۱۵۲

کیف کان البیعه ۱۵۳

قضاوت عجیب ۱۵۵

نامه معاویه به محمد بن ابی بکر ۱۵۷

مصادر خطبه فاطمه زهراء علیها السّلام ۱۶۱

سرنوشت فدک از کجا تا به کجا...؟ ۱۶۲

برخی از کتب مستقل در بحث فدک ۱۶۴

ما کان ارث رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم؟ ۱۶۵

شاهد و دلیل نخواست ۱۶۷

فقال کتاب کتب لی ابو بکر به رد فدک ۱۷۰

(مثل اهل بیتی) به خط نستعلیق فضائی ۱۷۱

نماز نخواند، راست گفته یا دروغ ۱۷۳

به خانه ریختند و ۱۷۴

ص: ۹

سیزده نوبت فدک را داده‌اند و پس گرفته‌اند ۱۷۵

خداوند از شر این لغزش نگهدارد ۱۷۷

متعّه و قرآن کریم ۱۷۹

ای کاش خانه فاطمه علیها السّلام را تفتیش نمی‌کردم ۱۸۱

تخلف از امر رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم ۱۸۳

پیامبر صلى الله عليه و اله و سلم بر علی علیه السلام کسی را امیر قرار نداد ۱۸۵

ابو بکر امیر الحاج؟ ۱۸۷

سوره «برائت» امیر المؤمنین علی علیه السلام گرفت و ۱۸۹

به احکام خدا عارف نبود ۱۹۱

سلمی را به آتش ناگهانی بسوخت ۱۹۳

خالد بن ولید را حد نزد ۱۹۵

معنی آیه «فَاكْفَهُ وَأَبَا» را ندانست ۱۹۷

آتش افروزی؟ ۱۹۹

احراق دار فاطمه علیها السلام ۲۰۲

قرن الاله وجوده بالمصطفی صلى الله عليه و اله و سلم ۲۰۳

به وقت مرگ پشیمان شد ۲۰۵

اگر علی علیه السلام نبود؟! ۲۰۷

نکته مهم ۲۰۹

حتی زنان از عمر فقیه ترند ۲۱۰

اطاعت خدا یا مصلحت اندیشی ۲۱۳

هشتاد و شش هزار درهم ۲۱۳

نوشته و نامه در دست فاطمه زهرا علیها السلام را گرفت و پاره کرد ۲۱۵

لو لا نهی عمر عنها ۲۱۶

قصیده در مدح رسول خدا صلى الله عليه و اله و سلم با خط خوش شکسته نستعلیق ۲۱۷

و اما عثمان؟ بر گردن مردم سوار ۲۱۹

رفتار عثمان با ابو ذر ۲۲۱

ص: ۱۰

مدح رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم از صاحب بن عبّاد ۲۲۲

یا اُمّة محمد صلى الله عليه و اله و سلم ۲۲۳

تو حق نداری ۲۲۵

سخن عجیب - علیک بهذه الكتب ۲۴۷

مدح حضرت امیر علیه السلام ۲۲۶

چه اندازه کینه داشتند؟ ۲۲۹

چند پرسش ۲۳۱

معنی امام برّ و فاجر چیست؟ ۲۳۲

قهرمان افتخارآفرین - حکیم مادی عرب ۲۳۵

من حقائق الهجرة ۲۳۶

وجود و مشاهده علم علی علیه السلام ۲۳۹

عبد الله زبیر فرزند متعه است ۲۴۲

اسم الاکبر و میراث العلم عند علی علیه السلام ۲۴۳

جميع علوم از علی علیه السلام است ۲۴۵

در ذات علی علیه السلام صورت این امر محال از سید میرداماد ۲۴۶

فضیلت ممتاز علی علیه السلام - سخاوت و زهد و عبادت علی علیه السلام ۲۴۹

شیعه آل محمد صلى الله عليه و اله و سلم فرقه ناجیه است ۲۵۲

بیانی لطیف در جواز متعه ۲۵۳

اخبار غیب - استجابت دعای علی علیه السلام ۲۵۵

پانزده مورد خبر غیبی از امیر المؤمنین علیه السلام ۲۵۶

مدح امیر المؤمنین علی علیه السلام از صاحب بن عبّاد ۲۵۷

محبت علی علیه السلام و محبت اولاد او واجب است ۲۵۹

علی قائد البررة و قاتل الکفرة ۲۶۱

امتیازات امام علی علیه السلام ۲۶۳

مقام معنوی و الهی اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم ۲۶۵

مناظره ابو حنیفه با امام صادق علیه السلام ۲۶۶

ص: ۱۱

یک نکته جنگ با امام علی علیه السلام ۲۶۹

مخالفت با امیر المؤمنین علی علیه السلام ۲۷۰

امیر المؤمنین علی مقام والاى عترت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم را بیان فرمودند (نهج البلاغه) ۲۷۱

لا یقاس بآل محمد صلی الله علیه و اله و سلم احد ۲۷۱

هوای مرتضی دانی که را نیست؟ ۲۷۴

برخی از مصادر و مأخذ این کتاب ۲۷۵

شارح و جامع این کتاب ۲۸۱

ص: ۱۳

این مختصر

فصلی است در بحث «امامت» از کتاب تجرید الکلام حکیم و فیلسوف عالیمقدار، خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله علیه.

گرچه «تجرید» از زمانهای پیشین مورد نظر اهل دانش و بینش دین بوده است و حتی در حوزه‌های علمیه شیعه ضمن درس اصول عقاید حقّه تدریس میشده و شروح فراوان بر آن نوشته شده: (که در مقدمه کتاب میخوانید)

اما این ناتوان خواست فقط یک فصل آنرا در دسترس فارسی‌زبانان قرار دهد.

فصل امامت:

در این کتاب

۱- اندکی از زندگانی خواجه بعنوان نمونه جهت آشنائی با مصنف کتاب است ازین بیمقدار.

۲- متن عبارات خواجه «المقصد الخامس فی الامامة» از کتاب (تجرید الکلام استاد- ره)

ص: ۱۴

۳- ترجمه فارسی آن از این ناتوان.

۴- شرح قسمت عربی آن به عربی که اکثر اقتباس و انتخاب نگارنده از آثار بزرگان علم و دین است با ارائه مآخذ قدیم‌ترین آثار فریقین اسلامی.

۵- شرح بخش فارسی، اکثر از متون معتبره پیشینیان از این حقیر

در نظر بوده ضمن شرح و توضیح مطالب بقدر توان خود و گنجایش کتاب: مآخذ گفتار و عقاید خواجه اول از کتاب و سنت، و سپس از قدیم‌ترین آثار و اسناد معتبر فریقین ارائه شود بدون ادعای توفیق یافتن بر این کار مشکل و بزرگ.

ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا او اخطأنا ...- سوم شعبان ۱۴۰۱ هجری قمری- تهران- محب الاسلام.

بازدید دوم/ ج ۱/ ۱۴۲۷ ق- اردیبهشت ۱۳۸۵ ش

ص: ۱۵

تصویر خواجه نصیر طوسی (کار استاد هنرمند آقای ابو الحسن صدیقی)

ص: ۱۷

خواجه نصیر الدین طوسی

محمد بن محمد بن، الحسن الطوسی، مکنی به «ابو جعفر» ملقب به «نصیر الدین» بنزد فقهاء به «محقق طوسی» یا خواجه طوسی مشهور و بنزد حکماء (استاد بشر و عقل حادی عشر) و فلاسفه ویرا «معلم ثالث» خوانده‌اند.

شخصیتی، با ابعاد فراوان و گوناگون، و گاهی متضاد! اما در هریک بحدّ کمال.

خواجه را از دید یک فقیه، متکلم، فیلسوف، وزیر، مؤثر در تاریخ و ناجی جامعه، عالم علم الاخلاق، ادیب، منجم، شاعر، ریاضی‌دان، نویسنده، متعصب در مذهب، مصنف، راز گشای علمی، و سیاح: و ... از هر نظر که بنگری بینظیر، و در قله کمال، و اوج فضل و فضیلت است.

حال بین یک وزیر (که در وزارت آنهم در آن زمان و شرایط حیرت‌انگیز تاریخی اثر وجود خواجه موجب بقاء علم و دین، و فرهنگ، و تمدن اسلامی، بلکه مشرق‌زمین شد) تا یک فقیه و مفتی، با دید خاص چه قدر فاصله است ...؟

شگفتا خواجه در هردو کمال، کامل و معتدل بود و همچنین در سایر فضائل.

ص: ۱۸

پدر خواجه:

محمد بن الحسن، از فقهاء امامیه. و از محدّثین طوس بوده. و خواجه در دامن تربیت چنان پدری پرورش یافته است. خواجه در آغاز کودکی قرآن مجید آموخت، و علوم ادب را بتمام از صرف و نحو و اشتقاق و مبانی، و علل و معانی، و لغت را فراگرفت، و احادیث و اخبار و آثار بزرگان دین را بیاموخت. و نزد پدر بزرگوار خویش بتحصیل علم فقه و اصول، و اخذ حدیث پرداخت.

و بگفته برخی نزد خال خود مقدمات منطق و حکمت را یاد گرفت، و بر حقایق علوم طبیعی و الهی واقف گشت.

در خلال این اوقات علوم ریاضی را از حساب، و هندسه، و جبر، با دقت تمام تحصیل کرد و سپس در ابتدای جوانی، برای تکمیل معلومات خویش از مسقط الرأس خود مشهد طوس به نیشابور رفت.

در نیشابور، آن زمان که یکی از چهار شهر بزرگ خراسان، و مرکز علوم بود در محضر بسیاری از دانشمندان استفاده نمود، تا در اقسام علوم انگشت‌نما، و سرآمد اقران خود گردید.

برخی از اساتید خواجه:

پس از استفاده از محضر پدر بزرگوارش در خدمت بسیاری از فقهاء و حکمای زمان خود تلمذ کرده است.

از جمله اساتید وی: ۱- فرید الدین داماد نیشابوری است که از حکمای عصر، و از شاگردان صدر الدین بن ناصر سرخسی است و صدر الدین از شاگردان افضل الدین غیلانی و او شاگرد ابو العباس، لوکری، صاحب کتاب «بیان الحق» است که درباره‌اش گفته‌اند:

(انتشار علوم حکمت در خراسان از او شد) و ابو العباس از شاگردان بهمنیار و او شاگرد حجة الحق ابو علی سینا است.

خواجه اشارات شیخ را، در محضر فرید الدین داماد، خوانده، و علوم حکمیه را در

ص: ۱۹

نزد همو تکمیل کرده است بنابراین خواجه به پنج واسطه شاگرد ابن سیناست.

۲- از اساتید خواجه یکی قطب الدین مصری است که او نیز از بزرگترین شاگردان امام فخر رازی است و قطب الدین در نیشابور توطن داشته و خواجه ظاهراً «قانون» بو علی را نزد وی آموخته است.

۳- دیگر از اساتید خواجه «کمال الدین بن یونس موصلی» است که در اکثر علوم مخصوصاً ریاضی سرآمد اقران خویش بوده است.

۴- دیگر از اساتید وی «معین الدین سالم بن بدران مصری» است وی از بزرگان علماء امامیه بوده. و از اجازه‌ای که به خواجه داده، معلوم می‌گردد که خواجه قسمتی از کتاب (غنیة النزوع) ابن زهره را که در فقه است نزد وی تحصیل کرده و در سال ۶۱۹ هـ از وی مجاز گردیده است و این اجازه، در کتاب اجازات (بحار الانوار) مجلسی «ره» و سایر کتب دیگر نیز مسطور است. و این اجازه را عیناً آوردیم. ۱

۵- و دیگر شیخ ابو السعادات اصفهانی است که خواجه طوسی، با سید علی بن طاوس حسینی، و شیخ میثم بحرانی، در محضر وی شریک درس بوده‌اند.

و برخی نوشته‌اند، خواجه نزد ابن میثم فقه، و ابن میثم نزد خواجه، حکمت

ص: ۲۰

می‌آموخته.

از مشایخ روایت خواجه:

شیخ برهان الدین، محمد بن محمد بن علی، قزوینی است که ساکن شهر ری، و مردی «ثقة» و فاضل بوده. و از شیخ منتجب الدین، قمی صاحب «فهرست» اجازه روایت داشته.

۲- خواجه سراج الدین قمری، غیر از اساتید، خواجه در کتاب (درّۃ الاخبار) آمده که جائی دیگر خبری نیست.

۳- از رساله چهل حدیث شهید ثانی علیه الرحمة برمی‌آید که خواجه در شریعات:

شاگرد، والد بزرگوار خود بوده و او شاگرد، سید فضل الله راوندی است، و راوندی، شاگرد سید مرتضی، علم الهدی بوده است.

۴- عبد الله بن حمزة بن عبد الله بن حمزة بن الحسن الطوسی از اعیان علماء امامیه و از بزرگان این طایفه است.

نصیر الدین از عفیف الدین، محمد بن حسن شوهانی، و او از شیخ فقیه علی بن محمد قمی و او از شیخ مفید عبد الجبار بن عبد الله مقری و او از شیخ الطائفة روایت میکند:

بنابراین سلسله روایت وی به سه واسطه به شیخ طوسی میرسد.

این الفوطی در کتاب تلخیص «مجمع الاداب» در شرح حال سید کمال الدین افطسی آبی گفته است که:

«مولینا ابو جعفر نصیر الدین طوسی از نصیر الدین عبد الله بن حمزة که خالوی ۲ پدرش محمد بن حسن بود سماع حدیث کرده است»- «مجمع الاداب ابن الفوطی چاپ هند».

الملّة و الدین وجیه الاسلام و المسلمین سند الائمة و الافاضل مفخر العلماء و الاکابر محمد بن محمد بن الحسن الطوسی زاد الله فی علاته و احسن الرفاع عن حوایئه و اذنت له فی روایة جمیعہ عنی عن السید الاجل العالم الا وحده الطاهر الزاهد البارِع عزّ الدین ابی المکارم حمزة بن علی زهرة الحسینی قدّس الله روحه و نور ضریحه و جمیع تصانیفه و جمیع تصانیفی و مسموعاتی و قرآتی و اجازاتی عن مشایخی ما ذکر اسانید و ما لم اذكر اذ ثبت ذلك عنده و ملعی ان أصفّه و هذا خطاً ضعف خلق الله و افقرهم الی عفو سالم بن بدران بن علی المازنی المصری کتبه ثامن عشر جمادی الاخرة سنة تسع عشر و ستمائة حامدا مصلياً علی خير خلقه محمد و آله الطاهرين».

بحار الانوار ج ۱۰۴ ص ۱۱۴-۱۱۵

۲ (۱) - خالو: دائی

۵- علی بن ابی منصور محمد الشیعی نامش در اجازه‌ای که خواجه طوسی به کمال الدین افطسی آبی آورده (ابن الفوطی / مجمع الآداب) خواجه طوسی او را دائی و خال

ص: ۲۱

خود خوانده است.

۶- صدر الدین ابراهیم، بن شیخ سعد الدین حمویه جوینی (۶۴۴-۷۲۲ ه) در کتاب فرائد السمطین که در سال ۷۱۶ ه از تألیف آن فارغ شده سه حدیث در این کتاب از خواجه روایت کرده، که دو حدیث را خواجه از همین نور الدین علی بن محمد که او را دائی خویش خوانده روایت کرده است.

از مواردی که از او یاد شده، پیداست که وی در عداد علماء و محدثین بوده و از برهان الدین ابو المظفر. ناصر بن ابی المکارم مطرزی خوارزمی مجاز گشته. و خواجه طوسی در نزد او تلمذ کرده و از او اجازه روایت داشته است.

و دیگر شیخ معین الدین سالم بن بدران مصری است که قبلاً نام برده شد.

و ما، برای نمونه، بدین چند شماره بسنده کردیم که کتاب فضل خواجه را بدین یکی دو صفحه نمیتوان احصاء نمود. و العذر عند الناس مقبول. ۳

آراء خواجه:

لقب (محقق) و (استاد بشر) برای خواجه به گزاف نیست که اغلب مردم بدون حساب درباره افراد مشهور روا میدارند ... بلکه این گونه القاب در نتیجه مقام علمی و قدرت فکری، و رسیدن او بآخرین حد ممکن در «فلسفه» بوده است. آراء خواجه از رسوبات و ته‌نشین افکار یونانی و فلاسفه دیگر نبوده و فکر آزاد خواجه در علوم و فلسفه، باو شخصیت مخصوصی داده است: که اثرش در قرنهای بعد از او باقی مانده، و مورد استفاده قرار گرفته است.

لذا میبینیم که کتابهای ریاضی، و فلکی و فلسفی، او را فلاسفه متأخر در قلب خود جای داده، و شرح و حواشی بر آنها نوشته‌اند.

و متفکران قرون بعد از او، آنها را مورد بررسی دقیق قرار داده‌اند و این است سرّ

ص: ۲۲

عظمت و کلید شخصیت خواجه.

استاد (طوقان) گوید (هنگامی عظمت این مرد، و اثرش در تاریخ افکار ریاضی و غیرریاضی بر ما روشن میگردد، که بدانیم «مثلثات» مایه بسیاری از علوم ریاضی و فلکی و هندسی میباشد، و این علوم ممکن نیست از آن بی‌نیاز بماند. و یا بتوان معادلات آنها را بدون کمک گرفتن از مثلثات دریافت.

البته مخفی نیست که آن معادلات عامل اصلی و اساسی استفاده از قوانین طبیعی و بکار گرفتن آنهاست و قوانین هندسی در میدانهای اختراع و اکتشاف بر این پایه استوارست.^۴

و باز او میگوید: (طوسی اولین دانشمندی است که حالات ششگانه را در مثلث کروی قائم الزاویه، استعمال کرده است و آنرا در کتاب خود (الشکل القطاع) وارد ساخت و کسی که این کتاب را مطالعه کند، در آن مطالبی می بینید، که نه تنها در کتابهای خوب بلکه در بهترین کتابهای جدید درباره «مثلثات» خواهید دید (هر دو نوع مثلثات).

شکی نیست که این کتاب اثر بزرگی درباره مثلثات و بالا بردن سطح معلومات مربوطه بآن را دارد، و میتوان گفت پس از او چیز مهمی بر آن اضافه نشده است و باز میگوید: (طوسی در تذکره خود بسیاری از آراء و نظریات فلکی را توضیح داده و آنرا بطرز مشکلی،^۵ تنظیم نموده، و همین امر سبب شده است که شرحهای بسیاری از طرف علمای عرب و مسلمانان، بر آن نوشته شود.

طوسی: انتقادی بر کتاب «مجسطی» دارد، و نظامات جدیدی برای عالم طرح کرده است که ساده تر، از نظام «بطلمیوسی» است و در آن نظام حجم بعضی از کواکب و ابعاد آنها را هم وارد کرده است.

ص: ۲۳

«سارتون» اعتراف میکند، انتقادی که خواجه نصیر الدین طوسی بر مجسطی وارد ساخته دلالت بر نبوغ و ید طولای او در علوم فلک دارد و میشود گفت انتقاد او اولین قدم بود که سبب اصلاحات «کوپرنیکی» در آن گردید.^۶

خواجه بر قاعده علمی قدیم (الواحد لا یصدر منه الا الواحد) دو ایراد وارد فرمود، و نظریه حکمای یونان را نپذیرفت چه خود نظریه آزاد و مستقل داشت^۷ طالب تفصیل رجوع کنید به مأخذ ما.^۸

و درباره خلق و خوی خواجه گوید:^۹

۴ (۱) - تراث العرب العلمی / ۳۵۹

۵ (۲) - مشکل - یعنی با ارائه نقشه ابن خلکان ترجمه خواجه را نیاورده، اما «صلاح الدین صفدی» در کتاب الوافی بالوفیات» با تجلیل و تعظیم و مفصل آورده است. م

۶ (۱) - فلاسفه شیعه / ۵۰۹

۷ (۲) - کان رأساً فی علم الاوائل:

(نصیر الدین ابو عبد الله الطوسی الفیلسوف صاحب علوم ریاضی و الرصد کان رأساً فی علم الاوائل لا سیما فی الارصاد، و المجسطی فانه فاق الکبار و قرأ علی المعین الدین سالم بن بدران المصری المعتزلی الرافضی و غیره و کان ذا حرمة و اقره و منزلة عالیة عند «هولاکو» و کان یطیعه فیما یشیر به علیه و الاموال فی تصریفه فابتنی بمدينة مراغة قبة، و رصداً عظیماً و اتخذ فسیحة الارجاء و ملأها من الکتب.)

۸ (۳) - رحله زنجانی / ۳۹۹ - یا فلاسفه شیعه از / ۵۱۰ - ۵۱۴

۹ (۴) - و کان حسن الصورة سمحاً کریماً جواداً حلیماً حسن العشرة غزیر الفضائل جلیل القدر داهیة ...

و بعد چند قصه راجع به راهنمایی خواجه هولاکو را جهت ایجاد رصدخانه ... و قصه نجات دادن علاء الدین جوینی صاحب دیوان را از قتل ببرکت حسن تدبیر خواجه و ضمن آن آزاد ساختن تمام محکومین بقتل را از زندان ...

و قصه حلم عظیم خواجه را راجع بجواب نامه‌ای که خواجه را (کلب بن کلب) ...

خوانده بود ... و پاسخ خواجه را که: ۱۰

و سپس گوید کتابی را که به رأی «نصیریه» نوشته‌اند به خواجه نسبت داده‌اند:

ص: ۲۴

دروغ است چه که خواجه (فیلسوف) است و نصیریه معتقد به خدائی علی هستند و شأن خواجه اجل است. ۱۱

و پس از ذکر آثار علمی خواجه را بر می‌شمرد.

راقم این سطور گوید (ای کاش این پیام را کسی به پیروان و ابن تیمیه می‌رسانید ...)

تاریخ رصدخانه‌ها: ۱۲

۱۰ (۵) - فلیس بصحیح لأن الکلب من ذوات الاربع و هو نابج طويل الاظفار و انا فمنتصب القامة بادی البشره عريض الاظفار ناطق ضاحک فهذه الفصول و الخواص غیر تلك الفصول و الخواص، و أطال فی نقض کل ما قاله هکذا برطویه و تأن، غیر منزعج و لم يقل فی الجواب کلمه قبیحه ... (الوافی بالوفیات / ج / ۱ / ۱۷۹ بعد)

۱۱ (۱) - الوافی بالوفیات / ج / ۱ / ۱۷۹ بعد

۱۲ (۲) - خواجه در «زیح ایلخانی» گفته است (اننی جمعت لبناء الرصد جماعة من الحكماء منهم المؤید العرضی من دمشق و افخر المراغی الذی کان بالموصل

و الفخر الخلاطی الذی کان بتفلیس، و النجم دیران القزوينی، و ابتدأنا ببنائه فی سنة سبع و خمسين و ست مائة فی جمادی الاولى بمراغة و الارصاد التي بنی قبلی و علیها کان الاعتماد دون. غیرها. هو رصد برجس، و له مذبنی الف و اربع سنة، و بعده رصد بطلمیوس بمأتی سنة، و خمس و ثمانین سنة، و بعده فی ملة الاسلام رصد المأمون ببغداد و له اربع مائة سنة و ثلاثون سنة و الرصد البنانی فی حدود الشام و الرصد الحاکمی بمصر و رصد بنی الاعلم ببغداد و اذ فقد الرصد الحاکمی و رصد بنی الاعلم و لهما مأثنان و خمسون سنة ...) (المصدر / ج / ۱ / ۱۸۳)

خلق و خوی خواجه

روز تا شب شراب نوشیدن...

نبود مهتری چو دست دهد

یا لباس لطیف پوشیدن

یا غذای لذیذ را خوردن

گر توانی زمن نیوشیدن

من بگویم که مهتری چه بود؟

در مراعات خلق کوشیدن

غمگنان راز غم رهانیدن

بنابر آنچه در جلد اول تاریخ گزیده و کشکول میبیدی و غیره راجع به رصدخانه مراغه نگاشته‌اند آنستکه چیزی از فتح بغداد نگذشت که هولاکو برای خواجه رصد خانه بزرگی بنا نمود، و امر کرد تا کلیه موقوفات بخواجه واگذار شود و عشر آنها را بمصرف و بنای رصدخانه برساند.

خواجه بامر هولاکو مشاهیر علمای هیئت را بمراغه احضار نمود تا شروع بساختن رصدخانه شود و کتابخانه بسیار عالی در اطراف رصدخانه تأسیس گردد.

ص: ۲۵

مقدار بسیاری از کتب نفیسه قدیم و جدید را در آنجا جمع‌آوری نمود و خود خواجه در مقدمه زیج ایلخانی که بنام هولاکو تألیف کرده در مقاله اول زیج مذکور که در کتابخانه آستانه ملاحظه نمودیم بنای رصدخانه مراغه و جمع‌آوری کتابخانه برای تأسیس کتابخانه اشاره مینمایند.

برای توضیح مقصود نفس عبارت وی را نقل می‌نمائیم:

خواجه فرمود:

«هولاکو همدان را قهر کرد و بغداد را بگرفت، و خلیفه را برداشت، تا حدود مصر بگرفت، و کسانی که یاغی بودند نیست کرد. و هنرمندان را همه نوع بنواخت و بفرمود تا هنرهای خود را گشاده و رسمهای نیکو نهادند، و این بنده:

«نصیر» که از طوسم، و ولایت همدان افتاده بودم، از آنجا بیرون آورده و رصد ستارگان فرمود، و حکما را که فن رصد میدانستند چون مؤید الدین العرضی که بدمشق بود، و فخر الدین مراغی که به موصل بود و فخر الدین اخلاطی که بتفلیس بود، و نجم الدین دبیران که بقزوین بود از آن ولایت طلبید و زمین مراغه را رصد اختیار کردند، و بفرمود تا کتابها از بغداد و شام و موصل بیاورند».

از کتاب مزبور چنین معلوم میشود که در سال ۶۵۷ هـ شروع بساختن رصدخانه مراغه شده و از کشکول میبیدی و تاریخ گزیده معلوم میشود که در همین سال هم تمام شده است.

جرجی زیدان: در جلد دوم تاریخ آداب اللغة مینویسد که قسمت مهم آن کتابخانه کتابهای بغداد و شام و جزیره بوده که در فتنه تاتار غارت شده است و تعداد آن بالغ بر چهارصد هزار جلد میگردد.

زیج خواجه

و باز جرجی زیدان مینویسد: (زیج حاکم بامر الله فاطمی) پادشاه مصر که در اواخر قرن چهارم هجری بر کوه «المقطم» بنا نموده بود محل اعتماد ستاره‌شناسان بوده تا

ص: ۲۶

اینکه نصیر الدین طوسی زیج خود را در مراغه ترکستان...؟! بنا نموده و در سنه ۶۵۷ ه و زیج سابق متروک شد، پس بطور حتم این کتابخانه بعد از وفات خواجه در سال ۶۷۲ تا زمان انقراض دولت مغول در ایران بوفات ابو سعید بهادر خان بن محمد خدابنده سال ۷۳۶/ ه در محل خود باقی بوده و پس از وفات وی و ظهور ملوک الطوائفی و تسلط پادشاهان چوپانیه و ایلخانیه یا آل جلایر و قره‌قوینلو و امیر تیمور، بر آن نواحی متفرق گشته. ۱۳

قاضی نور الله شوشتری، درباره «خواجه» فصلی ممتع نوشته جهت نمونه: ۱۴

(حکیمی که رأی قویم او صورت شریعت را بمثابه هیولی است، علیمی که نظر صایب او در جمیع احوال بر علت اولی است، امامی که ائمه دین مفضل و تقدم او معترفند همای که اهل یقین از بحر دانش او مغترفند، تحریری که «تحریر» او آزادان را بنده ساخته و «تجرید» او نقد محصل علمای کبار را در بوته اعتبار گذاخته، فیلسوفی که روان افلاطون و ارسطو بوجود او مفاخرت و مباهات جویند و زبان حال ابو علی سینا شکر مساعی جمیله او گوید.

عقل فعال، در اشراق، طفل راه اوست، و مشکلات ارباب کمال موقوف بیک نگاه او. ۱۵

ص: ۲۷

سلطان الحکماء:

حاجی عبد الغنی شیروانی در کتاب (انوار الرمل) چاپ ۳۱۲ (ق بمبئی ص ۲۵ نوشته است: (قال الامام المحقق البحر المدقق سلطان الحکماء فی الاقطار نصیر الحق و الملک و الدین الطوسی: فی رساله غایة الاختصار): چون یرلیغ جهان مطاع نافذ شده بود که این مختصر در غایت اختصار باشد و آنچه مقصود از مطلوب مطولات این فن است درین مختصر معلوم شده از آن جهت، تسکین دائره عدد را اختیار نمودیم و بر طالب و مطلوب اختصار کردیم و تسکین مذکور این است ...

۱۳ (۱) - دائرة المعارف الاسلامیة ایران - عبد العزیز صاحب جواهر

۱۴ (۲) - الکنی و الالقب ج ۳ / ۲۵۰ / طبع نجف اشرف

محدث قمی ره نوشته‌اند:

الذی لا یتحتاج الی التعریف

حجة الفرقۃ الناجیة الفیلسوف المحقق «استاذ البشر» و أعلم اهل البدو و الحضر، محمد بن محمد بن الحسن الطوسی الجهرودی، سلطان العلماء و المحققین و أفضل الحکماء و المتکلمین، ممدوح اکابر الآفاق، و مجمع مکارم الاخلاق الذی لا یتحتاج الی التعریف، لغایة شهرته، مع أن کل ما یقال فهو دون رتبته.

۱۵ (۳) - مجالس المؤمنین ج / ۱ / ۲۰۱ / ط / جدید / طهران

برای شرح حال خواجه: رجوع شود به (امل الامل / ۲ / ۲۹۹ - البداية و النهایة / ۱۳ / ۲۶۷ - البستانی / ۱۱ / ۳۵۹ - تاریخ ابن الوردی / ۲ / ۳۱۸ - تاریخ گزیده / ۷۰۵ - تأسیس الشیعة / ۳۹۵ - تحفة الاحباب / ۳۴۸ - تنقیح المقال / ۳ / ۱۷۹ - جامع الرواة / ۲ / ۱۸۸ - ریحانة الادب / ۲ / ۱۷۱ - الذریعة / ۳ / ۳۵۲ - شذرات الذهب / ۳۳۹۵ - العبر / ۵ / ۳۰۰ - فوات الوفيات / ۲ / ۱۴۹ - فوائد الرضویة / ۶۰۳ / لؤلؤة البحرین / ۲۴۵ - محبوب القلوب «خ» - المستدرک / ۳ / ۴۶۴ - نقد الرجال / ۲۴۵ - الوافی بالوفیات // ۱ / ۱۷۹ - احوال و آثار خواجه از مدرّس رضوی. م

مؤلف کتاب (فرقه اسماعیلیه) نوشته است ص ۴۲۸: خواجه نصیر الدین مردی راهی و دارای استعداد و قدرت ذهنی اصیل و ممتازی بوده است، مثلاً گویند که برای آنکه نتیجه و اثر صدای ناگهانی را بر روی سربازان دریابد، و به فرق آن با زمانی که از وقوع صدا قبل از کار اطلاع دارند پی برد آزمایشهایی کرده است. ۱۶

هندسه‌دان بتمام معنی:

خواجه یک مسئله را از چهل راه ثابت نمود

در سال (۱۲۵۸/م) نصیر الدین طوسی که بریاست منجمان منصوب شده بود در مراغه آذربایجان بدستور هلاکو خان پادشاه مغول و بکمک همکارانی از دمشق موصل تفریس و قزوین فراخوانده شده بودند، زیجی ساخت و یک دستگاه نجومی بسیار دقیقی درست کرد.

ص: ۲۸

و نیز در زمان آباقاخان جدول نجومی مشهور به ایلخانیان را کامل ساخت چنانکه انتظار میرفت «نصیر الدین» تمایل زیاد به مباحث «مناظر و مرایا» داشت.

و درباره «انعکاس نور» کتاب مناظر اقلیدس را که قبلاً (الکندی) ترجمه کرده بود ترجمه کرد.

او اصلاً یک هندسه‌دان بتمام معنی بوده است، و در تأیید روشهای اقلیدس پافشاری میکرد، طوریکه میخواست اغلب قضایا را براههای مختلف به اثبات برساند، نظیر قضیه «عروس» یا (تساوی مجذور وتر، مثلث قائم الزاویه)

یا مجموع «مجذورین» دو ضلع دیگر که به بیشتر از چهل (۴۰) راه آنرا اثبات کرده است.

و ثانیاً کوشش میکرد تا نقص عمده این دستگاه منطقی را رفع سازد چون نمیتوانست تحمل چنین نقضی را در چنین دستگاهی بکند.

و آن نقص اینست که دستگاه هندسی «اقلیدس» متکی به این مسئله اصلی است:»

که از یک نقطه بیش از یک خط نمیتوانست بموازات خط دیگری رسم کرد»

و آنوقت خود اقلیدس نتوانسته بود آنرا اثبات کند. (اچ. جی. جی. وینتر) ۱۷

«بنآ رصد مراغه که پنجاه و هفت سال از جلوس چنگیز خان گذشته هلاکو خان بفرمود تا خواجه نصیر الدین محمد طوسی باتفاق حکماء اربعه: مؤید الدین عرضی و فخر الدین مراغی و فخر الدین خلّاطی و نجم الدین دبیران قزوینی رصد ایلخانی را در مراغه بنا نهادند» ۱۸

۱۶ (۱) - (رونالدسون مذهب شیعه / ۲۹۴) نظر صاحب مختصر الدول طبع بیروت ص ۵۰۶ - از کتاب سعدی تا جامی ص ۲۳ و ۲۴ نوشته شده

۱۷ (۱) - به ص ۲۶۰ / ۵ اقوال الائمة رجوع شود - خواجه نصیر - مثلثات

۱۸ (۲) - مجمل التواریخ فصیحی / ۲ / ۳۲۶

به نام خواجه نصیر الدین

ناگفته نماند که ستاره‌شناسان اروپا دهنه آتش‌فشانی «کاس» در کره ماه را کشف و برای قدردانی، و سپاس‌گذاری از خدمات شایان خواجه نصیر الدین طوسی (۵۹۷-)

ص: ۲۹

۶۷۲ ه. ق) که نسبت به جهان تابان دانش انجام داده آن را به نام (نصیر الدین) نامیده‌اند، در این باب به (اصول علم الهیة ص ۱۲ ط بیروت) و کتاب (ارواد الظلماء ص ۵۵ ط ۱ بیروت تألیف دکتر کرنیلیوس فاندیک (۱۸۱۸-۱۸۹۵ م) رجوع شود. ۱۹.

هوش سرشار ایمانی خواجه

عالم جلیل صاحب مقام الفضل:

در فصل (ضلد) در ترجمه شعر معروف:

ز ترکان چهار وز هندوی پنج

دو رومی ابا یک عراقی بسنج

سه روز و سه شب یک نهار و دو لیل

دو باز، و سه زاغ و یکی چون سهیل

دو میخ و دو ماه یکی همچو دود

ز نه نه شمردن برافتد یهود

نوشته است: گویند که فخر الحکماء و العلماء خواجه نصیر الدین طوسی با جمعی از مسلمین و یهود در کشتی بسفر میرفتند و مجموع ایشان سی نفر بودند از تلاطم دریا کشتی مشرف به غرق شد همه اتفاق کردند قرعه زنند و از مسافران بدریا اندازند شاید بعضی باقی بمانند پس خواجه:

در چنین حالی تدبیری نمود و ایشانرا بترتیبی نشانید که از نه نه شمردن و نهمین را بآب انداختن مجموع یهود هلاک شدند و تمام مسلمین سالم ماندند، و این جمله از کرامات است.

و طریقتش چنین بود که از مسلمین چهار و از یهود پنج و از مسلمین دو و از یهود یک و هم چنین.

بترتیب شعر و تقدیم مسلمین بر یهود نشانید و عدد مسلمین با یهود برابر بوده

ص: ۳۰

است. و بعضی قصه را با این شعر اشارت کردند.

و لما فتنت بلحظ له //

ذلت فما خفت من شامت

و دیگری نیز گفته:

و الله يقضى بكل يسير //

و يحفظ الضيف حيث كانا

و مرادشان بحروف بی نقطه مسلمین و از با نقطه یهود است. ۲۰

شاید چنین باشد ...؟!

مدتی در این اندیشه بودم که چرا برخی از ارباب قلم به شخصیتی، عظیم چون خواجه حمله کرده‌اند. خدمات ارزنده وی را ندیده گرفته‌اند؟

درست است که خواجه با هولاکو وارد بغداد شد و عباسیان سقوط کردند.

اما چرا ساقط شدند؟

بعد چه شد ...؟ بر اثر درایت و حسن تدبیر خواجه همان قوای مهاجم به خدمت اسلام و مسلمین درآمدند: و از اینان سلسله‌هائی در ایران، و شبه قاره هند، باقی ماندند، که آثار خدمات ایشان به اسلام و علم و مسلمانان هنوز باقی است.

وقتی نسبت این قوم مهاجم را با اسلام بسنجیم، و اعمالشان را و از آن طرف بنی امیه و بنی عباس را با قرب زمان و مکان و نسبت باسلام و پیمبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم و مسلمین، و اعمالشان را، ببینیم خدای را کدام یک مستحق توهین و کدام یک سزاوار تعظیمند؟

در این افکار بودم که احتمالی پیش آمد، و آن اینکه: این سلسله‌هائی که از «مغول» در ایران و هند، باسلام خدمت کرده‌اند چون یا بوسیله خواجه و یا بوسیله شاگردش «علامه حلی» مذهب شیعه را پذیرفته‌اند. لهذا مورد «لطف» حنبلیها قرار نگرفته‌اند ...

تا شما چه گوئید؟ و با این مقیاس کسانیکه در زمان ما هم از خواجه گله دارند شناخته میشوند.

ص: ۳۱

نقادان خواجه رحمه الله و نسبت‌های دروغ و ناروا

۱- شیخ تقی الدین ابو العباس احمد بن تیمیه (۶۶۱-۷۲۸ ه) رساله‌ای بر رد نصیری، نوشته خواجه طوسی را از ایشان دانسته و ...

۲- ابن قیم جوزی شاگرد همین ابن تیمیه (۶۹۱- ۷۵۱ ه) در کتاب «اغاثة اللفهان من مکاید الشیطان» از راه عناد و دشمنی تعصب را به وقاحت کشانده و از هیچ تهمت و افترائی نسبت به آن بزرگ خودداری نکرده است.

۳- عبد الحی حنبلی مؤلف کتاب شذرات الذهب ذیل حوادث سال ۶۷۲ ه که وفات خواجه را ذکر نموده در شرح حالی که برای وی نوشته به ذکر ترهاتی که از ابن القیم نقل شده اکتفا کرده و دشمنی و عناد خود را نسبت به خواجه طوسی در نقل تهمتها ظاهر کرده است این سه نفر تحت تاثیر ابن تیمیه هستند و ما ترجمه این تیمیه و ابن قیم را در جلد دوم شیعه می‌پرسد مفصل آورده‌ایم. از ص ۱۶۰ بعد- ۱۷۸ ج / ۳.

۴- سبکی نیز از نظر آنکه کشته شدن خلیفه را به سعی خواجه پنداشته در کتاب (طبقات الشافعیة الکبری) به خواجه جسارت کرده است.

۵- صاحب کتاب «مسامرة الاخبار» که او نیز قتل خلیفه را به دلالت خواجه طوسی دانسته درباره او نوشته است (و کار خواجه نصیر که بر قتال مسلمانان محرض بود ...)

این بود نظر چند نفر. از علمای متعصب و بعضی از مورخان مغرض اهل سنت درباره خواجه طوسی، و چون عقاید خواجه در بیشتر از تألیفات کلامی و دینی وی مانند: کتابهای (تجريد العقاید- قواعد العقاید- فصول نصیریه- رساله امامت- رساله اعتقادات- مصارع المصارع) موجود است و بعضی مطبوع و در دسترس عموم است خواننده را بدان کتابها دلالت می‌نماید، تا خود به دروغ و بهتان. ابن تیمیه و ابن القیم و صاحب شذرات پی ببرند.

ص: ۳۲

خواجه جان و مال مسلمین را نگهداشت

بغیر این عده متعصب که شیعه را دشمنند، مورخان دیگر عموماً محقق طوسی را به دیانت و ایمان و تقوی و طرفداری از حق، و حقیقت و ترویج مذهب توصیف کرده و جمعی هم نوشته‌اند که در واقعه بغداد وجود او برای حفظ جان و مال مسلمانان نافع بود.

و توانست خدمات پرارزش و گرانبهائی به عموم مردم بغداد، خاصه شیعیان و علویان و فضلاء و دانشمندان و حکماء و عرفاء نماید، و عده بی‌شماری را از چنگ لشکر خون‌خوار تاتار برهاند. محمد بن شاکر که از مورخان سنی مذهب است در این خصوص گوید: وجود خواجه برای مسلمانان نافع بود، ویژه برای شیعه و علوی‌ها و حکماء و اهل علم و غیر ایشان، خواجه برای ایشان نیکی میکرد و به حوایج ایشان در مشکلات حمایت میکرد. ۲۱

بدگویان به خواجه «ره»

بجز چند نفر متعصب حنبلی، که امروز هم پیشوایان «وهابی‌های زمانند» در بین تمام اهل علم و اطلاع و عاشقان علم و فضیلت خواجه بدگوی و بدخواهی ندارد.

۲۱ (۱) - (و كان للمسلمين به نفع خصوصاً الشيعة، و العلويين، و الحكماء و غيرهم و كان يبرهم و يقضى اشغالهم، و يحمي اوقافهم - فوات الوفيات ابن

شاکر ج ۲ / ۱۵۱ و نظیر همین عبارت را نیز «صفدی» درباره وی گفته است - الوافی بالوفیات ج ۱ / ۱۸۲)

در هر جای عالم که مردی با فضیلت و یا شیفته علم و کمال بوده است بخواجه جانب ادب و احترام را رعایت کرده است.

خواه مسلمان و یا مسیحی، و یا حتی منکرین عالم غیب و اصل توحید.

چرا چنین میگویند؟

نظر باینکه خواجه با لشکر مغول وارد بغداد شده خواجه را شریک در تحریک هلاکو برای تصرف بغداد، تلقی کرده، و خلیفه عیاش و ... عباسی را با همه فسادکاری‌هایش (امیر المؤمنین) دانسته و خواجه را گنهکار میدانند.

ص: ۳۳

یک نفر از این بدگویان به خواجه، از خلیفه عباسی، و اطرافیانش نمی‌پرسند، که آیا خلیفه رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم باید چنین دربار و چنان رفتار داشته باشد که عباسیان داشتند ...؟

آیا نتیجه نزول قرآن کریم و غزوات رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و اصحاب باوفا و مجاهدان صدر اسلام خوشگذرانی خلفای بنی امیه و بنی عباس بود ...؟ اگر دستگاه عریض و طویل خلیفه عباسی نتوانست حتی از مرکز خلافت خود دفاع کند آیا خواجه تقصیر دارد؟ چرا صلاح الدین در مقابل لشکر جرار صلیب با همه قدرتش نتوانست دفاع کند؟ نتوانست فتح کند؟ بیت المقدس را پس بگیرد؟ چرا خلیفه عباسی نتوانست از خود دفاع کند؟ آیا هر شکستی که نصیب مسلمین شده از خواجه بوده است ...؟! یا فتح و شکست موازین و اصولی دارد: که رعایت آن اصول موجب فتح، و تخطی از آن موجب شکست است؟

متن تاریخ را بخوانید

و پادشاه مطالعه سرای خلیفه رفت و به مژنه توی کرد (به هشت‌نشین جشن گرفت) خلیفه را حاضر کردند و خلیفه را بفرمود تا پیش‌کشها کرد آنچه آورد هم در حال بخاوص و امراء لشکر داد و شب بازگشت و بعد از آن خلیفه را فرمودند که زنان که با او پسران پیوسته‌اند بیرون آورد به سرای خلیفه هفتصد زن و هزار و سیصد خادم بود ... و دیگران را متفرق کردند ... ۲۲

ص: ۳۴

دو صفحه از قرآن مجید بخط بایسنقر میرزا

ص: ۳۵

یک غرفه از مسجد گوهرشاد با متن حدیث (قال النبی علیه السلام من لسح بیتا من بیوت الله فکانما حج أربعمائه حجة، و غزا اربعمائه غزوة و اعتق اربعمائه نسمة، و صام اربعمائه يوم)

۲۲ (۱) - کیفیت واقعه بغداد ص ۱۶۵ شیعه در حدیث دیگران) مجموعه متون تحقیقات شیعی آیا چنین زمامداری را خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم باید دانست و بر زوال چنین درباری باید نوحه‌سرایی کرد و بر شخصیت علمی و عملی خواجه باید تاخت ...)

ص: ۳۶

نوه امیر تیمور گورکانی بقطع ۸۲/۱ متر در ۰۴/۱ متر.

ص: ۳۷

اگر خواجه نبود

شگفتا! اینان نمی‌گویند اگر خواجه جلودار آن عذاب الهی بنام «مغول» نمیشد آیا چه میشد؟ آیا هدایت و نصیحت و باختیار گرفتن قدرتی چون سردار «مغول» و با سلام خواندن ایشان و هدایت و قدرت تخریبی ایشانرا در راه ایجاد کتابخانه/ ۴۰۰ هزار جلدی مراغه و رصدخانه به نفع علم و دین و تمدن و جامعه انسانی نبود...؟ آیا تربیت وحشیان بیابانی را به مسلمانانی، که آثار اسلامی ایشان تا امروز باقی است بنزد اهل انصاف جرم است...؟

ضعف و بی‌عرضگی خلیفه

درهم ریختن اساس پوشالی از بین رفته توخالی فاسد و مفسد عباسی را با آن غلامان و مردان و کنیزان و نوازندگان و طنازان و خنیاگران و بسیاری از شاعران و متملقان و مخنثان دیدید؟ چرا ندیدید که خواجه از همین «مغول مهاجم» و تاتار چه افرادی ساخت که برای اسلام و مسلمین چه خدماتها کردند...؟ اندکی بدین سند تاریخی بنگرید و علل سقوط بغداد را بیابید.

مسجد گوهرشاد- ساخته و پرداخته یک زن، شاهزاده مغولی است که هنوز مایه اعجاب است بایسنقر میرزا نوه مغل و مغل‌زاده است هنوز قسمتی از کتیبه مسجد و قرآنی که با دست خود نوشته در پیشانی ایوان جامع گوهرشاد مشهد باقی است و از آن قرآن صفحاتی در موزه‌ها موجود است که تاکنون بزرگتر از آن قرآن به وجود نیامده این آثار گواه تربیت شدن آن نسل بیابانی به دست خواجه است آیا اثر خواجه را در تربیت اینان کسی میتواند انکار کند...؟ در هرات و غزنه آثار دیگری است و آیا هنوز برای حاکم عباسی که بر اثر فساد و عیاشی ضعف و بی‌عرضه‌گی مرکز مسلمین و ناموس اسلام را نتوانست نگهدارد، و با آن ذلت و مسکنت شکست را پذیرفت نوحه‌سرائی میکنند، و خواجه را مقصر میدانند؟ ۲۳

ص: ۳۸

داستان تسلط هولاکو به «مستعصم» و زندانی شدن وی و نان ندادن به «مستعصم» و تضرع خلیفه و نان خواستن از هلاکو و طبق پر از طلا و جواهرات را برای زندانی فرستادن معروف است و مشهور، که مستعصم گفت چرا امیر مرا مسخره میکند؟ طلا خورده نمیشود نان می‌خواهم بخورم، و جواب هلاکو که (چرا چیزی که خورده نمیشود خرج مملکت و لشکر خود نکردی که با این روز افتادی...؟) مشهور است خواجه را چه تقصیر...؟

۲۳ (۱) - یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ آلَا تَعْدِلُوا. - اَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۸ مائده).

درباره خدمات بایسنقر میرزا به عالم علم و هنر و ترویج کتاب و کتابخانه و صحافی و تذهیب و تشویق علماء و نویسندگان و آثار وی در تاریخ و دوران صفویه: رجوع شود به کتاب از سعدی تا جامی چاپ دوم ص ۶۵۵ بعد.

اندک مراجعه به تواریخ زمان بنی عباس خاصه آخر عمرشان و زمان خواجه و مستعصم و هلاکو علت و یا علل شکست بغداد و فتح «مغول» را آشکار میکند چه خواجه بود و چه نبود عباسیان منقرض میشدند و بغداد سقوط میکرد، وگرنه قول خدای را نپذیرید. ۲۴

هرآنچه موجب سقوط آبادی‌های مسلمین از مرزهای کشور اسلامی تا مرکز بغداد شد همان علل موجب سقوط بغداد گشت. عامل سقوط بغداد مستی و بی‌تدبیری خلفای عباسی بود. درست چهل سال می‌گذشت که آتش جنگ و ویرانی از خراسان آغاز شده بود. اما خلیفه عباسی در بغداد هرگز در فکر ترمیم لشکر و مقابله با سپاه مغول نبود، گویی می‌گفت: «بغداد ما را پس است».

اگر به راستی یک توطئه سرّی معین بین وزیر و هلاکو در جریان بود باید شیعیان بغداد از این حمله جان به سلامت می‌بردند. درحالی‌که حمله به جمعیت غیرنظامی شهر آغاز شد، تخریب و آتش زدن و هرچه توانستند کشتند و خون از ناودان‌های شهر سرازیر شد. فقط یهود و نصاری از این یورش جان به سلامت بردند. بغداد به سال

ص: ۳۹

۶۵۶ ق به دست مغول سقوط کرد. ۲۵

چرا بغداد سقوط کرد ...؟

خلیفه عباسی (المستظهر بالله) شانزده‌ساله بود که در زمان سلطنت (برکیارق) به سال ۴۸۷ ق به خلافت رسید.

و در سال ۴۹۲ ق «سلطان محمد» برادر سنجر بر بغداد غلبه کرد «المستظهر» برای او خطبه خواند و در سال ۴۹۳ ق برکیارق پیروز شد، و خلیفه برای او خطبه خواند. و در سال ۴۹۴ ق «برکیارق محمد» را شکست داد و خلیفه به نام او خطبه خواند. و در همین سال محمد به بغداد وارد شد: خلیفه برای او توقیعی نوشت و از سوء سیرت برکیارق حکایت کرد و در سال ۴۹۶ ق اینال ترکی بغداد را گرفت، خلیفه به (صدقه بن مزید) ملتیجی شد او با هزار سوار بیامد، وینال را بیرون راند و در سال ۴۹۷ ق خلیفه مجدداً به نام برکیارق خطبه خواند. و در سال ۴۹۸ ق برکیارق مرد و خلیفه به نام «ملکشاه» پسرش خطبه خواند. ۲۶

به نظر بدگویان به خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله این خلفای عباسی جانشین رسول الله و حافظ فرهنگ عظیم اسلام هستند که المستظهر هم خلافت حق مسلم او بود ...

آری کسانی که چون غزالی «معاویه» را به سمت خلافت می‌پذیرند: چرا ...؟

(المستظهر بالله) را نپذیرند.

۲۴ (۱) - إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَرْنَاهَا تَدْمِيرًا (۱۶ اسری)

۲۵ (۱) - افق حوزه، شماره ۱۳۲ - پاسخ استاد.

۲۶ (۲) - کامل التواریخ، به نقل شناخت قرآن ۴۸۶، اقوال الائمه ج ۱۱ / ۲۸۴.

خواننده عزیز حال دانستید چرا بغداد سقوط کرد و سلسله عباسیان منقرض شدند...؟

به ص ۴۲۱ تاریخ ایران بعد از اسلام زرین کوب رجوع شود. و به اقوال الاثمه ج ۱۱ ص ۵۹ مجلس رقص امین و ص ۶۸ و ۷۰ را ببینید که (جاحظ) استاد عرب از

ص: ۴۰

شراب خواری بنی امیه و بنی عباس چه نوشته است.

یا حداقل داستان خواستگاری مأمون از دختر حسن بن سهل (پوران را) و قصه اسحق موصلی و شبها به خانه دختر وی رفتن را از (عقد الفرید / ج ۵) بخوانید نه از کتب شیعه. و یا از قلم مؤرخ بنام ابن طقطقی در کتاب الفخری ص ۲۴۶ عظمت وزیر شیعی «ابن علقمی» و غفلت مستعصم عباسی را بخوانید و علت سقوط بغداد را ببینید.

شراب خواری حکام اموی و عباسی و ... از عمر بن بحر (جاحظ) ادیب معروف عرب بخوانید این شما و این کتاب (التاج جاحظ) چاپ ۱۳۷۵ ق دار الفکر بیروت از ص ۲۶۰ بعد بخوانید و بسنجید که چرا خلفای عباسی شکست خورده و منقرض شدند ...

و گناهان و آثار خماری و قمار و عیاشی و غلامبارگی اینان را به عهده دیگران نیندازید آری بخوانید که یزید بن معاویه و عبد الملک بن مروان ولید بن عبد الملک - سلیمان بن عبد الملک هشام بن عبد الملک - یزید بن ولید - ولید بن یزید - مروان بن محمد از اموی ها ابو العباس سفاح - مهدی) و هادی عباسی - هارون - امین و مأمون، معتصم واثق عباسی چه میکرده اند.

از این سوی هم بخوانید

۱- سال ۸۲۱ هـ - ق - امیر تیمور به تعبیر مجمل فصیحی ج ۳ / ۲۳۴ زیارت سلطان خراسان امام علی بن موسی الرضا علیه السلام بطوس و مشهد رضوی حرکت و در (اول شعبان)، و در دوازدهم شعبان مذکور، زیارت را دریافتن و فرمود قندیلی از سه هزار مثقال طلا ساخته آوردند و در قبه عالیه بیاویختند.

۲- عزیمت حضرت اعلی خاقانی شاهرخ سلطانی خلد الله تعالی سلطانه در روز دو شنبه تاسع ذی القعدة الحرام زیارت امام هشتم علی بن موسی الرضا بمشهد مقدس رضوی

از کمر مرتضی، گوهر موسی الرضا - آنکه علی نام اوست خلقت و خلقتش حسن -

ص: ۴۱

و شرف زیارت امام در عید اضحی دریافتن، نذورات و صدقات بمستحقان رسانیدن ۲۷

و از آنسوی: به سرای خلیفه هفتصد زن و هزار و سیصد خادم بود ... و دیگران را متفرق کردند و ... (کیفیت واقعه بغداد ص ۱۶۵ - شیعه در حدیث دیگران) مجموعه متون تحقیقات شیعی

آیا چنین کسی را خلیفه رسول صلی الله علیه و اله و سلم باید دانست و بر زوال چنین درباری باید نوحه‌سرائی کرد و بر شخصیت علمی و عقلی و جهانی خواجه نصیر باید تاخت ... (م)

این قصه ۱۳۰۰ خادم و ۷۰۰ زن - ذیل جهانگشای جوینی از نسخه خواجه نصیر بنقل (هزار سال نثر پارسی ج / ۳ / ۸۷۶) نیز آمده است.

زن‌بارگی و عشرت‌طلبی مهدی عباسی و خنیاگران وی و تجمل‌خواهی و راحت‌طلبی وی که در مکه برایش از سردسیر با وسایل آنروز برف می‌آوردند و عصر خیال‌انگیز هزار و یکشب بغداد در زمان هارون و لذت‌طلبی‌های بی‌پایان هادی که بوزینه زن خلیفه از اسب مجاهدان عزیزتر بود و بغداد و عباسیان همچون تیسفون ساسانیان شده ۲۸ آواز ابراهیم موصلی و مسخرگی دلکان مسخره‌کنندگان ارث رسیده بفرزندان وی امین و مأمون که خود را در آغوش عشرت و لذت افکندند و امین به شاهد بازی متهم گشت به درگاه وی غلام بچگان زیباروی بیش از کنیزکان جلوه و بازار داشتند این امین بسیاری نیز صرف تفریحات خویش کرد جانوران را از درنده و پرند گرد آورد و ساعتها وقت خود را بیازی و تماشای آنها می‌گذراند از وزیران دوری

ص: ۴۲

می‌گزید و یکسره اوقات خود را به عشرت صرف میکرد.

شاهکار خواجه نصیر الدین طوسی نجات عالم اسلام بود

از شاهکارهای خواجه نصیر الدین طوسی نجات عالم اسلام بود؛ زیرا درایت او بود که به هنگام حمله هلاکو خون کمی در بغداد ریخته شد.

به گزارش فارس دکتر غلامرضا اعوانی رئیس مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه در نشست بررسی آرا و آثار خواجه نصیر الدین طوسی با بیان این مطلب و با اشاره به اینکه خواجه نصیر الدین طوسی از ستارگان آسمان علم، ادب و فرهنگ ماست که قدر او چنان‌که باید شناخته نشده است، گفت: خواجه تقریباً با سن توماس آکویناس معاصر بوده است. اگر این دو را باهم بسنجیم به تفاوت آنها پی می‌بریم. خواجه نصیر الدین طوسی به علوم نجوم، ریاضی و کلام عقلی اشراف کامل داشت که سن توماس از آنها بی‌بهره بود.

وی با اشاره به استادان خواجه نصیر الدین طوسی در فلسفه که با پنج فاصله به ابن سینا می‌رسید و همچنین به استادان خواجه در ریاضی و علوم دینی اشاره کرد و افزود:

دوره او شبیه دوره ماست که عالم اسلام تحت نفوذ بیگانه بود. او در ۵۹۷ ه متولد شد و هنگام حمله چنگیز خان مغول ۱۱ ساله بود. وی ادامه داد: او روزگار بدی داشت. زیرا در روزگار او عالم اسلام در مورد تهاجم قرار گرفته بود از

۲۸ (۲) - در سال ۶۴۷- م اردشیر بعد از دو ماه محاصره (مسلمانان) مسخر شد ساکنین آن‌که از گرسنگی جز رمقی نداشتند خود را به «تیسفون» انداختند که در جانب چپ دجله بود، یزدگرد با دربار و حرم‌سرای خود از پایتخت گریخت در حالیکه هزار نفر طبّاح، و هزار تن رامشگر و هزار تن یوزبان. هزار تن باز، بان، و جماعتی کثیر از سایر خدمه همراه او بودند، و شاهنشاه این گروه را هنوز کم می‌دانست (ایران در زمان ساسانیان چاپ دوم ص ۵۲۸) همین کتاب صفحات ۴۹۶ و ۴۸۵ و ۴۶۹ را از نظر بگذارانید

این‌رو از شاهکاری‌های او نجات اسلام بود. تا جایی که در فتح بغداد کمترین خون ریخته شد. درایت او بود که به هنگام حمله هلاکو خون کمی در بغداد ریخته شد. اعوانی درباره اهمیت کار خواجه نصیر الدین طوسی گفت: او به عنوان فیلسوف و عالم منطق‌دان عظمت زیادی دارد.

اساس الاقتباس او بعد از منطق شفای ابن سینا مفصل‌ترین کتاب در منطق است. او همچنین بزرگ‌ترین ریاضی‌دان عصر خود بود. که می‌توان آن را از تحلیل‌هایش بر اقلیدوس و همچنین تاسیس رصدخانه مراغه دریافت. او برای ساختن رصدخانه مراغه ۱۰ درصد موقوفات عالم اسلام را در این مکان جمع کرد. اعوانی با تاکید بر نقش با اهمیت خواجه در جلوگیری از ریختن خون‌های مسلمین در جریان حمله مغول بود.

ص: ۴۳

هرگز عصبانی نمی‌شد. شخص مدیری بود که عالم اسلام در حمله مغول مدیون او است.

از این‌رو خواجه نصیر الدین طوسی از کسانی است که باید او را در تاریخ ایران جاودانه کرد. (اطلاعات ۷- اسفند ۱۳۸۴ ش)

اخلاق خواجه:

خواجه نصیر الدین طوسی به صفات حمیده و اخلاق پسندیده، آراسته بود و معاصرینش همه او را به داشتن مکارم اخلاق ستوده‌اند.

علامه حلی «ره» درباره اخلاقش در ضمن اجازه بنی زهره گوید (و کان اشرف من شاهدناه فی الاخلاق نور الله ضریحه) صاحب کتاب فوات الوفيات: اخلاق خواجه را چنین وصف کرده است.

«خواجه بسیار نیکو صورت و خوش‌رو و کریم و سخی، و بردبار و خوش معاشرت، و زیرک و بافراست بود، و یکی از ده‌ه‌ه‌ روزگار بشمار میرفت»

ابن الفوطی که از شاگردان خواجه بوده و سالها در خدمت او بسر برده در کتاب «الحوادث الجامعة» گوید (خواجه مردی فاضل و کریم الاخلاق و نیکوسیرت و فروتن بود و هیچگاه از درخواست کسی دلتنگ نمی‌شد، و حاجتمندی را رد نمی‌کرد و برخورد، او با همه به خوشروئی بود).

ابن شاکر در فوات الوفيات این حکایت را درباره خواجه آورده است.

«شخصی بخدمت خواجه آمد، و نوشته‌ای از دیگری تقدیم وی کرد که در آن نوشته به خواجه بسیار ناسزا گفته و دشنام داده شده و او را کلب بن کلب خوانده بود ...

خواجه در برابر ناسزاهای وی با زبان ملاطفت‌آمیزی او را جواب گفت و فرمود اینکه او مرا سگ خوانده درست نیست چه سگ از جمله چهارپایان و عووکنده و پوستش پوشیده از پشم و با ناخن دراز باشد، و این صفات در من نیست و برخلاف قامت من راست، و تنم بی‌موی، و ناخنم پهن و ناطق، و خندانم، و فصول، و خواصی که مراست غیر از فصول، و خواص سگ باشد، و آنچه در منست مناقض است با آنچه صاحب نامه درباره من گفته است.

و جواب او را به این عبارات نقض و رد کرد، و پاسخ او را با زبان نرم و لین داد بی آنکه کلمه درشتی بر زبان راند، یا فرستاده او را برنجاند، و این کاشف از حسن سرشت و حلم وافر و عقل و کفایت خواجه است (الکنی و القاب نیز این حکایت را آورده است)

آثار علمی خواجه

بسیار است و بیشتر آنها در فلسفه و کلام و ریاضیات است برخی از آنها:

۱- «تجريد الاعتقاد» در علم کلام که این مختصر فصلی از همین کتاب است.

این کتاب شرحهای فراوان شده از جمله علامه حلّی - حکیم قوشچی - و فیلسوف عبد القادر لاهیجی - و دیگران شرح کرده‌اند و مکرر در ایران لبنان چاپ شده است و چند شرح آنرا می‌آوریم.

۲- شرح اشارات ابن سینا - در فلسفه این کتاب با شرح فخر رازی بر اشارات در مصر بسال / ۱۳۲۵ هـ چاپ شد، خواجه در این شرح اشتباهات بسیاری از رازی و تناقض‌گوئیهای او را توضیح داده است.

۳- التذکره فی علم الهیئة - مشتمل بر چهار باب است. این کتاب را چند نفر شرح کرده‌اند.

الف - نظام الدین نیشابوری صاحب تفسیر در حاشیه تفسیر چاپ شده بنام «توضیح التذکره».

ب - محمد بن علی بن الحسین - بنام «مقاصد التذکره»

ج - شریف گرگانی متوفی ۸۱۶ هـ

د - حکیم خضری از شاگردان سعد الدین تفتازانی «که شرح خود را بنام «التکملة فی شرح التذکره» بسال / ۹۳۲ هـ پایان برده است.

هـ - شیخ عبد العلی بن محمد بن حسین بیرجندی / شرح کرده است که نسخه‌ای از آن در کتابخانه مجلس شورای است.

و - قطب الدین شیرازی، حکیم معروف و شاگرد خواجه که شرح خود را بنام

(التحفة الشاهية) نامیده است.

ز - قاضی‌زاده رومی. فلکی، ریاضی‌دان مشهور شرح کرده است.

ح - کمال الدین حسن بن علی بن حسین فارسی که حاشیه مختصری بر این کتاب دارد.

۴- اختیارات المهمات - منظومه ایست بفارسی که «نجیب الدین اصفهانی» تمامی آنرا در کتاب «اصول الملحمة» آورده و بسال / ۱۳۰۶ هـ ق به چاپ رسیده است.

۵- اختبارات النجوم- به فارسی است یک نسخه از آن کتابخانه (محمد علی خوانساری) در نجف اشرف موجود است.

۶- استخراج التقویم.

۷- کتابی است در اسطرلاب که در بیست باب تنظیم شده گویند از اسطرلابهای اسماعیلیه است که خواجه آنگاه که در قلاع اسماعیلیه میزیست، برشته تحریر درآورده است و از جمله غنائمی است که (عظاملک جوینی) بر آن دست یافت دانشگاه تهران مناسبت یادبود خواجه چاپ کرد، این کتاب هم شرحهایی دارد.

از جمله شرح عبد العلی بیرجندی بسال / ۸۹۳ ه

۸- تجرید الهندسة

۹- تحریر اقلیدس- در اصول هندسة و حساب که در ۲۲ شعبان سال / ۵۴۶ ه از تألیف آن فراغت یافت و نسخ متعددی در کتابخانه موزه «عراق» در بغداد و مجلس شورای اسلامی ایران بر این کتاب دو شرح و یازده حاشیه نوشته شده که همه از شارحان از بزرگان بوده‌اند.

۱۰- تحریر اگر مانالوس- که مشتمل بر سه مقاله است مقاله اول بر سی شکل و مقاله دوم بر هیجده و سوم برده شکل مشتمل است.

در بیست و یکم شعبان سال / ۶۴۴ ه آنرا باتمام رسانیده است نسخه‌ای از آن در کتابخانه آستان قدس رضوی، و نسخه‌ای دیگر در نجف موجود است.

۱۱- تحریر مجسطی- کتاب «مجسطی» تألیف بطلمیوس یونانی. در هیئت و علم

ص: ۴۶

فلک، و حرکات نجوم است که خواجه طوسی آنرا برای «حسام الدین حسن بن محمد سیواسی» تحریر کرده و در پنجم شوال / ۶۴۴ هجری بپایان رسانده شمس الدین محمد سمرقندی، و نظام الدین اعرج نیشابوری، آنرا شرح کرده‌اند. و نسخه‌هایی از آن در طهران و بغداد و جاهای دیگر موجود است.

۱۲- تحریر المعطیات- در هندسه یک نسخه از آن در کتابخانه مدرسه «سپهسالار طهران و نسخه دیگری در کتابخانه مصر» وجود دارد که بسال / ۱۱۴۶ نسخه‌نویسی شده.

۱۳- جامع الحساب- فی التخت و التراب.

۱۴- الجبر و الاختیار- در ضمن مجموعه (کلمات المحققین)

بسال / ۱۲۱۵ چاپ شده.

۱۵- رساله حل ما لا یحل- در توضیح مشکلات رساله «معینیه» و در طهران چاپ شده.

۱۶- رساله فی انعکاس الشعاع و انعطافه- یک نسخه از آن در کتابخانه رئیس مطبوعات در کابل موجود است.

۱۷- رسالة في الجبر الحساب و المقابلة- نسخه‌ای از آن نزد ابو القاسم خوانساری در نجف اشرف وجود دارد این رساله مشتمل بر دو باب است باب اول: در حساب و باب دوم در جبر و مقابله می‌باشد.

۱۸- رسالة مختصرة في الاسطرلاب مشتمل بر ۱۵ فصل به فارسی است.

۱۹- الرسالة المعينية، در هیئت که بنام «معین الدولة ابو الشمس بن عبد الرحمان» نوشته است و یک نسخه از آن در کتابخانه مجلس شورای اسلامی ایران است و در طهران چاپ شده.

۲۰- زبدة الادراک- فی هیئة الافلاک- بفارسی است و آنرا (نصیر الدین علی بن محمد کاشانی) بعربی نقل و ترجمه کرده است.

۲۱- زیج ایلخانی- بفارسی و در چهار مقاله است ۱- در تاریخ ۲- در سیر ستارگان

ص: ۴۷

۳- در اوقات طالع ۴- در بقیه کارهای نجومی. نسخه‌هایی از این کتاب در کتابخانه‌های دمشق و ملی پاریس و لندن و ... موجود است طالب تفصیل رجوع کند به فلاسفه شیعه / ۵۱۸.

۲۲- زیج شاهی- که آنرا برای «رکن الدین خورشاه اسماعیلی» در قلعه «الموت» تالیف کرد و آنرا «نجم الدین بن لبودی» مختصر کرده و زیج زاهی» نام نهاده است.

۲۳- سی فصل در هیئت و معرفت تقویم که «بدر طبری» بسال ۸۲۴ ه آنرا شرح کرده و میرزای مستوفی معاصر شاه عباس دوم صفوی این کتاب را بفارسی در سال / ۱۰۶۹ ه شرح کرده است نسخه‌ای از آن در کتابخانه مجلس شورای اسلامی ایران است.

۲۴- ظاهرات الفلک- اقلیدس یک نسخه از این کتاب در کتابخانه «برلین» موجود است.

۲۵- القصیدیه اللامیه فی البروج الاثنی عشر

۲۶- کتاب الثمره- در احکام نجوم بفارسی است که نسخه‌ای از آن در «دار الکتب المصریه» وجود دارد.

۲۷- کتاب الظفری الجبر و المقابلة- که یک نسخه از آن در موزه و کتابخانه مشهد رضوی است.

۲۸- الكرة المحرکه- در هندسه، مشتمل بر یک مقاله و ۱۲ شکل است نسخه‌هایی در کتابخانه رضوی مشهد بشماره / ۵۲۵۹ و ۵۶۰۲ و در تهران موجود است و بسال ۱۳۰۴ در تهران و سال ۱۳۵۹ در حیدرآباد دکن بچاپ رسیده است (آثار خواجه / ۳۵۶).

۲۹- المتوسطات بین الهیئة و الهندسة.

۳۰- المختصر فی علم التنجیم و معرفة التقویم- یک نسخه از آن در کتابخانه «برلین»

۳۱- المدخل الی علم النجوم.

۳۲- المساكن - نسخه‌ای در دار الكتب المصرية ضمن مجموعه‌ای موجود مشتمل بر ۱۲ شکل.

ص: ۴۹

یک صفحه از (الرسالة المعينية) ط / دانشگاه

ص: ۵۰

۳۳- المعطیات

۳۴- المناظر - که مشتمل بر ۶۴ شکل هندسی است در هند با کتاب «المعطیات» بسال ۱۳۵۸ ه ق چاپ شد.

۳۵- رسائل خواجه طوسی، شانزده رساله است که در دو جلد: بسال ۱۳۵۹ ه در حیدرآباد دکن چاپ شده است.

۳۶- کتاب الاصول الموضوع.

۳۷- رسالة فی البديهة الخامسة.

۳۸- کتاب قواعد الهندسة.

۳۹- کتاب مساحة الاشكال البسيطة و الكروية.

۴۰- کتاب فی الموسيقى.

۴۱- کتاب الجواهر و الفرائض - بنا بر مذهب اهل بیت علیهم السلام

۴۲- تعديل المعيار فی تنزل الافكار.

۴۳- بقاء النفس بعد بوار البدن.

۴۴- اثبات العقل الفعال.

۴۵- کتاب الفرائض - شاید این همان کتاب الجواهر و الفرائض فوق باشد.

۴۶- کتاب آداب المتعلمين.

۴۷- رسالة فی صفات الجواهر و خواص الاحجار.

۴۸- نقد المحصل، تألیف فخر رازی.

۴۹- کتاب نقد التنزیل.

۵۰- قواعد العقاید - در علم کلام این کتاب را علامه حلی «ره» شرح کرده و «کشف الفوائد» نامیده است کتابی است در موضوع خود مفید و چاپ سنگی شده.

۵۱- شرح رسالة العلم - تأليف شيخ علي بن سليمان بحرینی استاد کمال الدین میثم بحرینی. (این کتاب بتحقیق دوست دانشمند ما شیخ عبد الله نورانی در مشهد بچاپ رسیده)

۵۲- کتاب «اساس الاقتباس» أخیرا دانشگاه تهران نشر داد.

ص: ۵۱

۵۳- معیار الاشعار.

۵۴- اوصاف الاشراف فارسی - خلاصه از عرفان با استفاده از آیات قرآنی بسال ۱۳۴۲ قمری با خط نستعلیق در برلن و تهران چاپ شده.

۵۵- رسالة فی خلق الاعمال.

۵۶- رسالة فی اثبات الفرقۃ الناجیة.

۵۷- رسالة فی حصر الحق بمقالة الامامیة بفارسی.

۵۸- کتاب الاثنی عشریة

۵۹- الجفر النصیری که ضمن مجموعه‌ای از اوقاف حاج عماد، در خزانه کتابخانه قم است.

۶۰- رسالة فی الامامة.

۶۱- رسالة الی نجم الدین الکاشی در اثبات وجود واجب الوجود.

۶۲- الحواشی علی کلیات القانون تألیف ابن سینا

۶۳- الفصول النصیریة در علم کلام این کتاب به فارسی است و جمعی از علماء آنرا بعربی ترجمه کرده‌اند. و جمعی بر آن شرح نوشته‌اند و گفته شده مانندش تصنیف نشده است (ط / دانشگاه تهران)

۶۴- اخلاق ناصری - ملخصی از کتاب طهارت «ابن مسکویه» مکرر چاپ شده است.

۶۵- کتاب خلافت‌نامه - به فارسی.

۶۶- غایة الاختصار - به فارسی در (رمل) که به امر هلاکو نوشته است

عبد العزیز صاحب جواهر

در جلد چهارم «آثار الشیعة» ضمن برشمردن آثار علمی خواجه، شماره کتب و رسائل علمی خواجه را به هفتاد و هفت رسانیده است.

مذهب خواجه:

در اینکه خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمة، مسلمانی معتقد، و مردی شیعی

ص: ۵۲

مذهب و پیرو آئین جعفری، و از مروجین این طریق بوده جای حرف و محل تردید نیست. اعتقاد و شهادت شخصیت‌هائی، چون صاحب‌نظرانی بزرگ. که دنیای علم و دین به بزرگی آنان اعتراف دارند کفایت میکند.

۱- علامه حلی درباره استادش، در اجازه‌ای که به «بنی زهره» داده چنین گفته: (و کان هذا الشيخ، افضل اهل عصره فی العلوم الثقلیة، و له مصنفات کثیرة فی العلوم الحکمیة، و الشرعیة، علی مذهب الامامیة- اجازات بحار ج ۲۵ / ۲۱) ط قدیم.

شیخ بهاء الدین محمد عاملی «ره» که از بزرگان علمای امامیه است در مقدمه شرحی که بر رساله فرائض نصیریّه، نوشته در حق او چنین فرموده است:

الرسالة الشهيرة بالفرائض النصيرية لسلطان اصحاب التدقيق بين البرية اعظم حکماء الاسلام شأنًا، و اعلاهم منزلاً، و مکانًا، و اقویهم منهاجًا، و طریقًا، و اصوبهم رأيًا، و تحقیقًا، و أرفعهم فی معارج الاتقان قدرا، و انورهم فی سماء العرفان، المخصوص من الله سبحانه، بالفیض القدسی، نصیر الملة و الحق و الدین محمد بن محمد «الحسن» الطوسی)- شرح فرائض نصیریة نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی ایران شماره ۱۲۳۱.

۳- علامه مجلسی علیه الرحمة در رساله «وجیزه» خود که در علم رجال است پس از ذکر نام خواجه گفته (ثقة معروف- وجیزه مجلسی نسخه خطی (وجیزه بطبع هم رسیده).

۴- فاضل ممقانی، در کتاب رجال خود مسمی به (تنقیح المقال) عبارات (نقد الرجال نصیر الملة قدوة المحققین سلطان الحکماء و المتکلمین انتهت ریاسة الامامیة فی زمانه الیه، و امره، و علو قدره، و عظم شأنه، و سمو رتبته، و تبحره، فی العلوم العقلیة، و الثقلیة و دقة نظره، و اصابه رأیه، و حدسه، و احراز قصبات السبق فی مضمار التحقیق و التدقیق اشهر من أن یذكر و فوق ما یحوم حوله العبارة و کفاک فی ذلک حله ما ینحل للحکماء المتبحرین، من لدن زمان آدم الی زمانه رضی الله عنه و ارضاه)

در حال خواجه آورده در علم درایه «ثقه» بودن مدح راوی، و حسن حال اوست (احوال و آثار خواجه)

ص: ۵۳

۲۹

اشعار خواجه:

خواجه نصر الدین «ره» گهگاه در سرودن شعر تفنن می‌کرده، و به زبان عربی و فارسی اشعاری میسروده است و مسلماً او را قطعات عربی و فارسی و شعر بسیار بوده که جمع نشده و از میان رفته است. (ما در زیر صفحه‌های چهارده جلد اقوال الائمة از اشعار خواجه بقدر امکان آورده‌ایم).

این کثیر در «البدایة و النهایة» در شرح حال خواجه گوید (و له شعر جید قوی) و اکنون جز چند قطعه، و چند رباعی، و مثنوی کوتاه، بجا نمانده است، برای نمونه: شعری که دال بر تشیع و جنبه «ولایت» قوی خواجه دارد.

لو ان عبداً اتى بالصالحات غداً	و ودَّ كلَّ نبی مرسل و ولی
و صام ما صام صوَّام بلا ملل	و قام ما قام قوَّام بلا کسل
و حجَّ کم حجَّ لله واجبة	و طاف بالبيت طاف غیر مفتعل
و طار فی الجوّ لا يأوی الى أحد	و غاص فی البحر مأمونا من البلل
و أکسی الیتامی من الدیاج کلّهم	و أطعمهم من لذیذ البر و العسل
و عاش فی الناس آلافا مؤلفة	عار من الذنب معصوما من الزلل
ما کان فی الحشر یوم البعث منتفعا	الا بحبّ أمیر المومنین علی علیه السّلام

این شعر خواجه از قدیم در سردر ورودی (شرقی) حرم انور امام رضا علیه السّلام به خط درشت ثلث عربی خوانده می‌شد.

روح آزاد خواجه

جهان ای مرد عاقل بآن نیرزد	غم و اندوه بی‌پایان نیرزد
سر او باغ و ایوان منقّش	جفای گنبد گردان نیرزد
شراب خوب و لعل ماه‌رویان	خمار و محنت هجران نیرزد
لباس ششتری و قند و شکر	هوای گرم خوزستان نیرزد
گرفتم ملک تو ملک سلیمان	عذاب و غصّه دیوان نیرزد
و گر خود، آصفی اندر وزارت	به خوف و هیبت سلطان نیرزد

چو یوسف گر عزیز مصر گردی	ترا آن خواری زندان نیرزد
وگر خود حضرت فغفور چین است	به چین ابروی دربان نیرزد
گرفتم صید تو آهوی مشکین	مقالات سگ و سگبان نیرزد
برای مال و جان کاهی ندانی	که آن افزون به این نقصان نیرزد
مرنجان جان که پیش اهل بینش	همه عالم عذاب جان نیرزد ۳۰

از رباعیات خواجه:

از هرچه نه از بهر تو کردم توبه	ور بی تو غمی خورم از آن غم توبه
و آن نیز که بعد از این برای تو کنم	گر بهتر از آن توان از آنهم توبه

فواید الرضویه

جز حق حکمی که ملک را شاید نیست	حکمی که ز حکم حق فزون آید نیست
هرچیز که هست آن چنان می باید	و آن چیز که آن چنان نمی باید، نیست
موجود بحق واحد اول باشد	باقی همه موجود مخیل باشد
هرچیز جز او که آید اندر نظرت	نقش دومین چشم احوال باشد...

ای بیخبران شکل موهم هیچ است	این دایره و سطح مجسم هیچ است
خوش باش که در نشیمن کون و فساد	وابسته یک دمی و آنهم هیچ است

کنا عدما و لم یکن من خلل
یا طول فنائها و تبقى الدنيا
و الا مس بحاله اذا مامتنا...
لا الرسم بقى لنا و لا اسم المعنى

ما للمثال الذی ما زال مشهراً
أما رأوا وجه من اهوى و طرته
للمنطقيين فی الشرطی تسدید
الشمس طالعة، و اللیل موجود ۳۱
راه در دوست آشکار را مسپار
یا پای چنان نه که نماند اثری
نامحرم پا بود، در این ره رفتار
یا نقش قدم با قدم خود بردار

نشان از بی‌نشانها ص ۴۴۰

اختیارات

صاحب روضات گوید در اول قصیده لامیه خواجه در (اختیارات) بروج دوازده‌گانه این شعر است:

هر مهمی کآید بتأیید خدای لم یزل
نیک باشد هم سفر هم دیدن روی دبیر
جرم مه در خانه مریخ یعنی در حمل
جامه پوشیدن حریر و صید افکندن بتیر.
اختیار هرچه خواهی، هفت چیز آور بجای
حال مه مسعود باید، جان بیت و صاحبش
تا تو و کار تو نیکو باشد تن بی‌محن
حال طالع صاحبش صاحب غرض بیت الغرض

[تاریخ وفات خواجه]

۱- تاریخ وفات خواجه را بعضی (نور الله مرقدہ) یافته‌اند و حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده آورده

۲- نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل یگانه‌ای که چو او مادر زمانه نژاد

به سال ششصد و هفتاد و دو به ذی الحجه به روز هیجدهم درگذشت در بغداد.

۳-

هیجدهم از ماه ذو الحجه دوشنبه وقت شام سال هجرت ششصد و هفتاد و دو ناقص نه تام

خواجه عالم نصیر دین طوسی از قضا نقل کرد از خطه بغداد تا دار السلام

۴- سعد الدین نطنزی نیز ضمن سه بیت و دیگری، ضمن چهار بیت تاریخ وفات خواجه را آورده است. - در همین سال که وفات خواجه نصیر الدین بود شمس تبریزی و مولوی صاحب مثنوی نیز وفات یافتند (مجله فصیحی ح ۲ / ۳۴۳) رحلت خواجه:

و اما وفات عالم و فیلسوف شهیر شرق خواجه نصیر الدین طوسی «ره»- در روز هیجدهم ذی حجه بسال ششصد و هفتاد و دو (۶۷۲ هـ) در بغداد، درگذشت، و در عتبه بالای سر امامین علیهما السلام در مشهد کاظمیه «عراق» مدفون گشت و بر قائمه آن آستانه که بمنزله لوح مزار وی محسوب بود (گویا بوصیتش) آیه شریفه «وَكُلُّهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ» رقم گردید. ۳۲

ص: ۵۷

قبر خواجه در رواق بالاسری کاظمین (ع) است

ص: ۵۸

و گاه حفر قبر برای خواجه سردابه ساخته و پرداخته نمودار گشت که دیوار آن هم با کاشیهای نفیسی آراسته بود و چنان معلوم شد که آنرا «الناصر لدین الله» خلیفه عباسی برای مدفن خویش بنا کرده است و چون او را در مقبره رصافه به خاک سپردند این سردابه باقی مانده بود تا آنگاه که جایگاه دفن خواجه گردید و در آن سردابه قطعه سنگی پدید آمد،

۳۲ (۱) - خواجه چون وصیت کرده بود که در حضور دو امام معصوم (کاظمین) لازم نیست بر سنگ قبر من نام و نشانه باشد بر اثر اصرار حضار که مردم را از فیض و ثواب «فاتحه» محروم نفرمایید، باید چیزی بنویسیم، خواجه فرمود اگر مقصود چنین است این قسمت آیه قرآن «وَكُلُّهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ» (کف ۱۸) نشان قبر من باشد.

که بر روی آن تاریخ ساختمان سردابه را، قید و نقر کرده بودند و اتفاقاً تاریخ آن با تاریخ تولد خواجه برابر شد. عمر وی هفتاد و هفت سال و اندی بود. ۳۳

تحریر الکلام؟:

عبد الله نعمه، در کتاب خود (فلاسفه شیعه) گوید تحریر «کتابی است که خواجه در آن چنین گوید» (اینک جواب آنچه را که در مورد تحریر مسائل کلام از من پرسیدی، میدهم و به بهترین، وضعی مرتب و منظم میکنم و به غرر فرائد اعتقادی و نکات مسائل اجتهادی اشارت میکنم براهی که دلایل و براهین، مرا بدان سوی کشانده و اعتقاد من بر آن پایدار شده است و آن در شش مقصد بیان گردیده است.

اول در امور عامه

دوم در جواهر و اعراض

سوم در اثبات صانع

چهارم در نبوت

پنجم در امامت (کتاب حاضر که مورد بحث است)

ششم در معاد ۳۴

ص: ۵۹

تجريد: در لغت ۳۵

بمعنی برهنه کردن کسی یا چیزی را از زوایدی که بر آن باشد.

پیراستن - اصلاح نمودن - باز کردن پوست چیزی - برکندن موی را از پوست - برکشیدن شمشیر را از غلاف - برهنه کردن زمین را از نبات.

تجريد: در اصطلاح اهل تصوّف

تجريد از خلائق و علائق و عوایق، و تفرید از خودی - تجريد، قطع تعلّقات ظاهر یست و «تفرید» قطع تعلّقات باطنی.

۳۳ (۱) - تاریخ کاظمین

۳۴ (۲) - فلاسفه شیعه ترجمه فارسی / ۵۲۲

۳۵ (۱) - الکنی و الالقب / «ق» العلماء باقون ما بقى الدهر، اعیانهم مفقوده و امثالهم فی القلوب موجوده الامام علی علیه السلام - نهج البلاغه

و قال القوشجی: (تجريد الکلام - مخزون بالعجائب مشحون بالفرائب، صغیر الحجم، و جیز النظم، کثیر العلم، جلیل الشأن، حسن الانتظام، مقبول الاثمة العظام، لم یظفر بمثله علماء الامصار و هو فی الاشتهار کالشمس فی رابعة النهار).

تجريد عبارتست از ترك اغراض دنيوی ظاهرا و نفی اغراض اخروی و دنيوی باطنا و مجرد حقیقی کسی بود که بر تجرد از دنیا طالب عوضی نباشد بلکه باعث بر آن تقرب بحضرت باری بود.

هرکه بظاهر غرض دنیا را بگذارد، و بباطن بدان عوضی در آجل یا عاجل طمع دارد بحقیقت مجرد نگشته باشد، در معرض معاوضه و متاجره بود.

تجريد: در اصطلاح بدیعی چیزی دیگر است. ۳۶

سخنی درباره کتاب تجريد ...؟

تجريد الکلام ...؟ یا تجريد العقائد، یا تحرير العقائد، در علم کلام و یا تحرير الکلام علامه قوشجی. این کتاب را شرح کرده، و در تبریز چاپ شده (تجريد الکلام) نامیده شده است در فهرست کتب خواجه (تجريد العقائد) آمده است.

و در نوشته صاحب الذریعه ۳/ ۳۵۳ (تحرير العقائد) آمده است.

ص: ۶۰

در خطبه کتاب از قلم خواجه بعد از بسمله و حمد له فرماید: (و سمیته بتجريد العقاید) نسخه کتابخانه مدرسه سپهسالار (مطهری) / ۶۳۶۵- در مقدمه این کتاب گوید (این کتاب را بر بهترین اسلوب ترتیب و تنظیم نمودم و آنچه را بدلیل بمن ثابت شده و معتقد خویش قرار داده بودم درج کردم و ...)

بنابراین مذهب و عقیدت خواجه را از این کتاب میتوان بدست آورد این کتاب بر شش مقصد مرتب است:

اول امور عامه دوم در جواهر و اعراض - سوم در اثبات صانع و صفات او - چهارم در نبوت - پنجم در امامت - ششم در معاد و اثبات آن.

نسخه‌ای از این کتاب بشماره / ۳۸۶ حکمت در کتابخانه آستان قدس و نسخه قدیمی دیگری ضمن مجموعه شماره ۶۶ / ۳۲ کتابخانه مجلس شورای اسلامی ایران موجود است.

تجريد العقاید از همان زمان تألیف شهرت یافته و عده بسیاری از فضلاء و محققین در رد و قبول آن کتابها نوشته‌اند و انتقادات و اعتراضها بدان کرده و شرحها و حواشی بر آن نگاشته‌اند.

برخی از شرحهای تجريد:

۱- شرح تجريد - جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر مشهور به (علامه حلی ۷۱۶ ه) کتاب شرح مختصری است که شهرت آن بینار از تعریف و توصیف است.

اول آن (الحمد لله القاهرة سلطانه، الواضح برهانه، الغامر احسانه، الذی اید العباد بمعرفته) و موسوم است به «كشف المراد فی شرح تجريد الاعتقاد» بسال ۱۳۱۱ ه ق در بمبئی، و بسال ۱۳۵۳ ه در صیدآء بچاپ رسیده است.

۲- شرح شمس الدین محمود بن عبد الرحمن بن احمد اصفهانی (۶۹۴- ۷۴۹ هـ) این شرح، نافع‌ترین شرح تجرید است و شارح شرح خود را (تسدید القواعد یا تشیید القواعد فی شرح تجرید العقاید) نامیده است و بین فضلاء به (شرح قدیم) معروف است

ص: ۶۱

۳- شرح تجرید- علاء الدین علی بن محمد مشهور به «قوشجی» ۳۷

متوفی / ۸۷۹ هـ در دیار روم کتاب را بنام سلطان ابو سعید خان در کرمان تألیف کرده و به ایلخان تقدیم نموده است در بین علماء فن کلام به (شرح جدید) مشهور است و بر این شرح چند حاشیه است. (ما در تهیه این مختصر به این شرح و حواشی نیز رجوع کرده‌ایم).

۴- شرح تجرید- بنام شوراق الالهام فی شرح تجرید الکلام تألیف مولی عبد الرزاق بن علی بن حسین لاهیجی متخلص به فیاض (متوفی / ۱۰۵۱ هـ) معاصر و شاگرد ملاصدراء از شروع معتبر این متن است- و شرحی دیگر دارد بنام (مشارق الالهام) که مقصد اول را که در امور عامه شرح کرده است.

۵- شرح تجرید- زین الدین علی بن عبد الله برخشی مسمی به (تحفه شاهی و عطیه الهی) به فارسی این کتاب را مؤلف برای سلطان محمد قطبشاه ساخته است و در جمادی الثانی سال ۱۰۲۳ هـ از تألیف آن فارغ شده است این کتاب شرح الهیات تجرید است نسخه‌ای از آن جزو کتاب اهدائی آقای مشکوة بدانشگاه موجود است نسخه‌ای دیگر بشماره / ۲۰۵۸ مجلس شورای اسلامی ایران ضبط است.

۶- شرح تجرید- محمد جعفر بن سیف الدین استرآبادی مقیم تهران موسوم به (البراهین القاطعة فی شرح تجرید العقاید الساطعة) مؤلف در روز جمعه ۱۹ جمادی الاولی ۱۲۵۴ هـ از تألیف این شرح فارغ گشته است.

نسخه‌ای کامل از این شرح در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار (مطهری) بشماره ۱۳۵۲ موجود است.

ص: ۶۲

۷- شرح تجرید- محمد کاظم بن محمد رضا الطبری که آنرا بنام محمدشاه قاجار نوشته است نسخه‌ای ازین کتاب در کتابخانه ملی فرهنگ است که بتاریخ / ۱۲۵۰ نوشته.

۳۷ (۱) - القوشجی:

علاء الدین علی بن محمد لقب أبوه بالقوشجی لانه کان حافظ لبازی لملک ماوراء النهر.

شارک علا الدین فی بنأ رصد سمرقند و سافر الی تبریز و منها الی القسطنطنیة للاء صلاح، بین سلطانها العثماني، و سلطان تبریز حسن الطویل فاکرمه السلطان العثماني محمد، و ولاء علی آیا صوفیا و توفي بها سنه ۸۹۷ هـ راجع ترجمته:

هدیه العارفین (۱ / ۷۳۶) و الکنی و الالقاب (۳ / ۷۷)

۸- شرح اردبیلی - مولی احمد بن محمد اردبیلی (متوفی ۹۷۷) شرحی بر الهیات تجرید نوشته است و آنرا (التوحید علی التجرید) نام نهاده است.

۹- شرح تجرید - شیخ علاء الدین ابی العلا، محمد بن احمد بهشتی اسفراینی که بنام (تفرید الاعتماد فی شرح تجرید الاعتقاد) نامیده شده است (الذریعة ج ۳ / ۳۳۵ و ج ۴ / ۲۱۴) وی ظاهراً قریب العصر با خواجه طوسی بوده است.

دو نسخه قدیمی بشماره‌های / ۳۹۶۳ و ۳۸۳۰ در کتابخانه مجلس شورای ایران که بسیار کهنه و قدیمی از کتابخانه مرحوم شیخ الاسلام زنجانی است بوده باین کتابخانه منتقل شده.

۱۰- شرح تجرید - بفارسی تألیف میرزا عماد الدین محمود الشریف ابن میرزا مسعود سمنانی صدر دار السرور (برهان‌پور) که مؤلف از این شرح بسال ۱۰۶۸ ه فارغ شده است. (الذریعة ج ۳ / ۳۵۵)

۱۱- شرح تجرید - مولی بلال شاختی القائنی.

۱۲- شرح تجرید - ملا محمد بن سلیمان تنکابنی مؤلف قصص العلماء (متوفی ۱۳۰۲) بفارسی آغاز آن (الحمد لله الوجود الفعال الذی لا یحویه

ماض و لا استقبال - فهرست دانشگاه / ۲۷۲۹)

۱۳- تحریر تجرید العقائد - مشتمل بر زبده مسائل کلامیه بر مذهب فرقه ناجیه شیعه امامیه از تبریزی نسخه آن بشماره / ۳۹۶۸ در کتابخانه مجلس شوری موجود است.

۱۴- شرح ابی عمر احمد بن محمد المصری (متوفی ۷۵۷ ه) مسمی به «المفید» نسخه‌ای ازین شرح بشماره / ۹۱۵ که اول و آخر آن ناقص است در کتابخانه آستان قدس است ابو عمرو، در این شرح مکرر از استاد و شیخ خود علامه حلی یاد میکند.

۱۵- شرح علامه اکمل الدین محمد بن محمود، البابر تی حنفی (متوفی ۷۸۶ ه) بنام

ص: ۶۳

«عقیده الطوسی» کشف الظنون ج ۲ چاپ اسلامبول ستون / ۱۱۵۸)

۱۶- شرح فاضل خضرشاه بن عبد الملک اللطیف التتشی (متوفی ۸۷۳ ه).

«کشف الظنون ج ۱ / ستون / ۳۵۱ و ج ۲ / ۹۵»

۱۷- شرح قوام الدین یوسف بن حسن معروف بقاضی بغداد (متوفی ۹۲۲)

۱۸- نهاية التحرير - فی شرح التجرید صاحب الذریعة شارح را سید محمد تقی امیر محمد بن امیر رضا حسینی قزوینی متوفای / ۱۲۷۰ دانسته نسخه‌ای ازین منظوم بشماره ۱۹۴۹ در کتابخانه آستان قدس موجود است.

حواشی بسیار دیگر نیز بر متن تجرید و شروح آن نوشته شده است که از جمله آنها:

الف - حاشیه ملا جلال الدین محمد بن اسعد صدیقی دوانی متوفی / ۹۰۷ هـ

ب - حاشیه میر صدر الدین محمد دشتکی شیرازی (۸۲۸-۹۰۳ هـ) در رد و ایراد فیما بین و مجموع سه حاشیه دوانی، و دو حاشیه صدر الدین بین فضلاء بنام (طبقات الجلالیه و الصدریه) موسوم است.

۱- حاشیه «خفری» بر الهیات تجرید است اول آن «الحمد لله رب العالمین و الصلوٰه علی سید المرسلین و آله الطاهرین، فیقول الفقیر الی الله الغنی محمد بن احمد الخفری هذه تعلیقات ...»

۲- دیگر حاشیه فخر الدین الحسینی است. «آغاز آن (الحمد لله الغفور الرحیم و السلام علی حبیبه المنعوت بالخلق العظیم محمد الباقر لعلوم الاولین و الاخرین و آله الطیبین و صحبه الاکرمین و بعد فیقول الحقیر الفقیر الی ربه الغفور الغنی محمد بن حسین الشهیر بفخر الدین الحسینی ...)

این حاشیه بر آلهیات تجرید است و تحریر آن غره ربیع الاول / ۱۰۰۸ هـ است و هر دو حاشیه در یک جلد به شماره ۸۶ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی ایران است. و سید رکن آبادی شاگرد خواجه را، حاشیه‌ای بر تجرید است که ابن رافع در شرح حال سید نام آنرا برده است. (تلخیص از احوال و آثار / ۴۳۳)

این بود نمونه‌ای از توجه اهل علم و حکمت و دانش و دین به یک اثر از آثار خواجه

ص: ۶۴

بزرگوار نصیر الدین طوسی «علیه الرحمه»

ما نه در پی احصاء تمامت شروح بودیم. و نه این مختصر را گنجایش است و نه ما را تاب و توان و این ادعای بزرگ فقط عرض ادبی است و تذکر و تذکاری، از شارحین مقدم که «الفضل للمتقدم» و السابقون السابقون اولئک المقربون - الله درهم و علیه اجرهم.

۱۹- میزان حق - شرح فصل امامت از تجرید العقائد که خواجه تحت عنوان (المقصد الخامس) آورده است ازین بنده ناتوان سید علی اکبر واعظ موسوی ابن سید علی رضا موسوی (زاهد) مشهور به «محب الاسلام» غفر الله له و لوالدیه بمحمد و آله بدان امید، که این فصل از اعتقاد خاص و خالص شیعه درباره (امامت) میزان و الگوی باورهای ایمانی ما باشد، وگرنه در این دنیای طوفانی عقیدتی، انجام وظیفه و اسقاط تکلیف و اظهار ادب به پیشگاه ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین ازین حقیر و بهانه آمرزشی برای «يَوْمٌ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» خواهد بود.

چرا میزان حق؟

از اینهمه شرحی که بر شمردیم در دسترس مردم بجز از یکی دو و یا سه باقی نیست ما بقی در نسخه‌های محفوظ در کتابخانه‌ها محبوس و یا چاپهای قدیمی و لا یقرأ و نسخه‌های نادر الوجود است.

جای آن نیست تا کسی بگوید باز چرا این کار را از سر گرفتید ...؟

وضع و حال امروز و جوّ عقیدتی مردم بر دوش ما این تکلیف را نهاد، تا یک متن اصیل محکم بی‌حشو و زواید را در دسترس عموم قرار دهیم.

تا سرمشق میزان عقیدت مردم در «بحث» امامت باشد.

ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حى عن بينة.

آری این کتاب علی (میزان حق) است.

ص: ۶۵

سخنی درباره این کتاب:

این بنده بسال ۱۳۹۴ ه «فصل امامت» از کتاب (تجريد العقاید) خواجه طوسی «المقصد الخامس» را انتخاب و جزو پاورقی‌های جلد نهم «اقوال الائمة» با ترجمه فارسی آن چاپ و نشر داد (از ص ۲۶۳ - ۲۷۱) بدان امید، که خدایم توفیق بخشد با شرح فارسی، و عربی، بجهان علم و دین تقدیم گردد.

اشتغال فراوان که وقت می‌گیرند، و اکثر آنها ارزشی ندارند، انجام این مهم را بتأخیر می‌انداخت اما برخی مقدمات آنرا در هر فرصتی انجام میداد.

تا بسال / ۱۴۰۰ ه ق لطف و عنایات حضرت باری جلت عظمته یاری کرد و تقدیم اهل فضل و فضیلت و کمال گردید، اما توجه به چند نکته لازم است.

۱- متن عبارات خواجه با خط نستعلیق اعلا (توجه باشد در بعضی نسخه‌ها اختلاف کمی هست) اهداء شد.

۲- ترجمه فارسی، متن را در مقابل صفحه می‌بینید.

۳- شرح مختصر عبارات عربی خواجه را به عربی، از قرآن و سنت، و کتب معتبر فریقین آوردیم.

۴- شرح فارسی آن نیز بفارسی است، باین صورت که شرح عربی هم از متون معتبر است و شرح فارسی گاهی، توضیحی برای برخی از حقیر و گاه متنی، دیگر است.

بعبارت دیگر شرح فارسی و عربی یکی نیست، بلکه اکثر دو شرح است.

۵- خواننده بداند منظور ما شرح مختصر و «ارائه نمونه» مآخذ، برای اهل تحقیق بود وگرنه هر جمله، از عبارات خواجه قدس سره سزاوار شرح و بسطی فراوانتر است که با توجه به وضع امروز مردم و فرصت، اندک و عدم توفیق خواندن مآلاً به «نقض غرض» می‌انجامید.

ص: ۶۶

کلاف نخ

آثار خواجه طوسی «ره» در طی بیش از هفتصد سال چنان مورد قبول اهل فضل و در اوج کمال است: که نیازمند شرح ناچیزی چون این مختصر، و از ناقابلی چون این بنده ناتوان نیست اما ...

دروازه پرغوای مصر، بوقت ورود کاروان «کنعان» و انبوهی خریداران «یوسف» و اضافه بر اضافه شدن بهای یوسف ...

پیر زالی اگر (کلاف نخ) بی‌ارزش خود را برای خرید یوسف عرضه نمیداشت امروز جزو خریداران یوسف بشمار نمی‌آمد.

این بود سبب ترجمه و شرح و تألیف و تهیه مقدمه و نشر این کتاب، بامید آنکه صاحب ولایت حضرت امام المتقین علی علیه السلام بکرم خویش بپذیرد.

و روح پرفتوح، خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمة ازین گستاخی نرنجد.

با عرض عذر فراوان حضور اساتید، و اهل فضل و کمال، از نقص این دسترنج و منتظر راهنمایی صادقانه و استدراک و نقد منصفانه.

ان ارید الا لاصلاح ما استطعت و ما توفیقی الا باللّٰه علیه توکلت و الیه انیب حامد لله تعالی و مصلیا علی محمد و آله الطاهرین.

محب الاسلام / ۲۷ رجب / ۱۴۰۰ قمری

عید سعید بعثت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم

تهران / خردادماه / ۱۳۵۹

بازدید نوبت دوم و چاپ دوم سال ۱۳۸۵ ش ۱۴۲۷ ق - تهران

ص: ۶۹

المقصد الخامس از: تجرید الکلام

ص: ۷۰

فی الامامة من العلّامة المحقق نصیر الدّین الطّوسّی رحمه الله الامام لطف فیجب نصبه علی الله تعالی تحصیلا للغرض، و المفاسد معلومة الانتفاء، و انحصار اللّطف فیهِ معلوم للعقلاء، و وجوده لطف، و تصرفه لطف آخر، و عدمه منّا. و امتناع التّسلسل یوجب عصمته، و لآنه حافظ للشرع، و لوجوب الانکار علیه لو اقدم علی المعصیته فیضادّ امر الطّاعة و یفوت

ص: ۷۱

عقیده خواجه نصیر الدّین طوسی درباره امامت:

وجود امام:

وجود رهبر و امام برای مردم از جانب خدا، لطفی است پس جهت رهنمائی مردم، نصب امام بر خداوند متعال واجب است و مفاسد وجود امام قطعاً منتفی، و انحصار لطف در وجود امام نیز روشن است، وجود امام، لطف، و تصرفش لطف دیگر، و جهت نبودن این لطف از سوی ماست.

عصمت امام:

۱- اگر امام معصوم نباشد، عقلا نیاز به امام معصوم دیگر است و تسلسل ممتنع پس امام معصوم است.

۲- برای اینکه حافظ شرع است.

۳- دلیل سوم برای عصمت امام آن است که اگر وی معصوم نباشد اقدام به معصیت کند، انکارش واجب است و انکار، ضد طاعت است

ص: ۷۲

الغرض من نصبه و لانحطاط درجته عن اقل العوام و لا ینافی العصمة القدرة، و قبح تقدیم المفضول معلوم، و لا ترجیح فی المساوی، و العصمة تقتضی النصّ و سیرته، و هما مختصّان بعلیّ علیه السّلام للنّصّ الجلیّ فی قوله علیه السّلام: «سَلِّمُوا عَلَیْهِ بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِینَ، و انت الخلیفة بعدی» و غیرهما. و لقوله تعالی: «إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ...» الآیة، و أنّما اجتمعت الأوصاف فی علیّ علیه السّلام، و لحديث الغدير المتواتر و لحديث

ص: ۷۳

۴- اگر امام معصوم نباشد غرض از نصب امام فوت می شود و درجه و مقامش از کمترین شخص عامی نیز تنزل می کند، و عصمت با قدرت منافات ندارد، چه قبح تقدیم مفضول بر فاضل معلوم است و در دو شخص متساوی رجحانی برای امامت نیست. و عصمت اقتضای نصّ دارد و سیرت امام باید حاکی از عصمتش باشد.

اختصاص امامت به علی علیه السّلام:

نص (قول خدا و رسول صلی الله علیه و آله) و سیرت، هردو اختصاص به علی علیه السّلام دارند:

أَمَّا نَصٌّ رُوشَن:

در قول رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمود «سلام دهید به علی علیه السّلام به امارت مؤمنین» و فرمود «تو پس از من خلیفه ای». و در قول خدای متعال «جز این نیست که خدا و رسول، ولیّ مؤمنین اند و آنانکه...» انحصارا این اوصاف در علی علیه السّلام جمع شده است، و به دلیل حدیث متواتر غدیر و حدیث

ص: ۷۴

المنزلة المتواتر و لاستخلافه علی المدينة، فیعمّ للاجماع.

و لقوله: «انت اخي و وصیّی و خلیفتی من بعدی و قاضی دینی (بکسر الدال)، و لآنه افضل، و امامة المفضول قبیحة عقلا و لظهور المعجزة علی یده کقلع باب خیبر و مخاطبة الثّعبان و رفع الصّخرة العظيمة عن القلب و محاربة الجنّ و ردّ الشّمس و غیر ذلك، و ادّعی الامامة فیکون صادقا و لسبق کفر غیره فلا یصلح للامامة، فیتعیّن هو علیه السّلام و لقوله تعالی «وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ» و لقوله تعالی

ص: ۷۵

منزلت، و به دلیل آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را در مدینه جانشین خود قرار داد پس به اجماع نسبت بموارد دیگر نیز عمومیت دارد، و به دلیل قول رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام: «تو برادر من و وصی من و خلیفه من پس از منی و تو داور و حکمران دین و آئین منی»، چه علی افضل اصحاب رسول صلی الله علیه و آله بود و امامت مفضول بر فاضل عقلا قبیح است، و به دلیل ظهور معجزه بر دست علی علیه السلام مانند کندن در خیبر و گفتگوی با ازدها و برداشتن سنگ بزرگ از روی چاه و جنگ با گروه جن، و برگشت خورشید و غیر اینها، و علی علیه السلام ادعای امامت نمود و او در ادعای خود راستگوی است، و به دلیل سابقه کفر غیر علی علیه السلام، لهذا صلاحیت امامت ندارد پس امامت، فقط برای علی علیه السلام معین شد. و به دلیل قول خدای تعالی «با راستگویان باشید»، و به دلیل قول خدای متعال:

ص: ۷۶

«وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ...» و لَأَنَّ الْجَمَاعَةَ غَيْرَ عَلِيٍّ غَيْرِ صَالِحٍ لِلْإِمَامَةِ لظُلْمِهِمْ وَ لَتَقْدَمَ كُفْرُهُمْ، و قد خالف ابو بكر كتاب الله تعالى في منع ارث رسول الله «صلى الله عليه و آله» بخبر رواه، و منع فاطمة «سلام الله عليها» فدكا مع ادعاء النخلة لها و شهد بذلك علي عليه السلام و ام ايمن و صدق الازواج في ادعاء الحجرة لهن و لهذا ردها عمر بن عبد العزيز، و اوصت ان لا يصلى عليها ابو بكر فدفنت ليلا. و لقوله: «اقيلوني فلست بخيركم و

ص: ۷۷

«از اولی الامر خودتان اطاعت کنید»

دیگران صلاحیت امامت را نداشتند:

... زیرا ستمکار بودند و پیش از اسلام سابقه کفر داشتند،

[اما ابو بکر]

و ابو بکر با کتاب خدا مخالفت نمود آنجا که مانع ارث رسول خدا صلی الله علیه و آله شد به استناد خبری که خودش روایت نمود و فاطمه علیها سلام را از فدک منع نمود با اینکه فاطمه سلام الله علیها ادعای «نحله» و بخشش نمود و علی علیه السلام و ام ایمن هم به حق فاطمه سلام علیها شهادت دادند، اما همین ابو بکر ادعای زنان پیامبر صلی الله علیه و آله را که در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله مدعی شدند تصدیق نمود و خانه را بدیشان داد، لهذا عمر بن عبد العزيز فدک را به اولاد فاطمه علیها سلام رد نمود، و به دلیل اینکه فاطمه سلام علیها وصیت کرد که ابو بکر بر جنازه اش نماز نگذارد و در شب دفن شد به دلیل قول خود ابی بکر: «مرا برکنار کنید که من از شما بهتر نیستم.

ص: ۷۸

و علی فیکم. و لقوله «ان له شیطانا يعتریه، و لقول عمر:

«كانت بيعة ابی بكر فلتة وقى الله شرها فمن عاد الى مثلها فاقتلوه» و شك عند موته في استحقاقه للإمامة، و خالف الرسول في الاستخلاف عندهم و في تولية من عزله، و في التخلّف عن جيش اسامة مع علمهم لقصد البعد و ولي اسامة

عليهم فهو افضل، و عليّ لم يول عليه احدا و هو افضل من اسامة، و لم يتولّ عملا في زمانه و اعطاه سورة «براءة» فنزل جبرئيل و امر برده و اخذ السّورة

ص: ٧٩

درحالی که علی در میان شماست» و سخن دیگرش که «وی را شیطانی است که فرییش می دهد و می لغزاند» و به دلیل قول عمر «بیعت ابی بکر لغزشی بود که خداوند از شرّش نگهدارد، پس هر که به مانند آن بیعت عود کند او را بکشید» و به دلیل اینکه ابو بکر به وقت مرگش در استحقاق امامت خودش شک کرد و در تعیین خلیفه پس از خود مخالفت رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد، و کسی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله عزلش نموده بود وی متولّی کار ساخت، و خود از لشکر اسامه تخلف نمود با اینکه میدانستند رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواهد ایشان را از مدینه بدور سازد و رسول خدا صلی الله علیه و آله اسامه را بر ایشان امیر ساخت و این خود دلیل است که اسامه از ایشان افضل است، و بر علیّ علیه السلام کسی را امیر قرار نداده و علیّ علیه السلام از اسامه افضل است ... و ابا بکر را در زمان خود تولیتی نداد و به دلیل اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله سوره برائت را به ابی بکر داد و جبرئیل نازل شد و امر کرد وی را برگرداند

ص: ٨٠

منه، و ان لا یقرأها الا هو او احد من اهله فبعث بها علیّا، و لم یکن عارفا بالأحكام حتّی قطع یسار سارق و احرق بالنّار الفجاء السّلمی، و لم یعرف الکلاله و لا میراث الجدّه و اضطرب فی احکامه، و لم یحدّ خالدا و لا اقتصّ منه، و دفن فی بیت رسول الله و قد نهی الله تعالی عن دخوله فی حیاته، و بعث الی بیت امیر المؤمنین علیه السلام لمّا امتنع من البیعه فاضرم فیہ النّار و فیہ فاطمه علیها سلام و جماعه من

ص: ٨١

و سوره را از او گرفته و خود پیغمبر با کسی که از اهلش باشد آن را بر کفّار بخواند، پس از این حکم، رسول خدا صلی الله علیه و آله سوره برائت را با علی بسوی کفّار فرستاد. و بدلیل اینکه ابو بکر به احکام خدا عارف نبود تا بدان حد که دست چپ دزد را قطع کرد، و «سلمی» را به آتش ناگهانی بسوخت نه کلاله را می شناخت و نه میراث جدّه را، و در فرمانهای خود، دو دل و مضطرب بود و خالد را حدّ نزد و از او قصاص نگرفت، و خود در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن شد در صورتی که خدای تعالی حتّی در زمان حیات رسول صلی الله علیه و آله از دخول در خانه رسول صلی الله علیه و آله نهی فرموده بود، و به دلیل اینکه بنی هاشم از بیعت وی امتناع نمودند. وی فرستاد به خانه امیر المؤمنین علیه الصّلاه و السلام آتش افروختند، درحالی که حضرت فاطمه علیها سلام و جماعتی از

ص: ٨٢

بنی هاشم، و ردّ علیه الحسنان بما بویع و ندم علی کشف بیت فاطمه علیها سلام. و امر عمر برجم امرأه حامل و اخری مجنونه فنهّاه علیّ علیه السلام فقال عمر: «لو لا علیّ لهلک عمر» و تشکّک فی موت النّبی «صلّی الله علیه و آله» حتّی تلا علیه ابو بکر: «إِنَّکَ مِیتٌ وَ إِنَّهُمْ مِیتُونَ» فقال کانی لم اسمع هذه الآیة، و قال: «کلّ النّاس افقه من عمر حتّی المخدّرات فی الحجال» لمّا منع من المغالات فی الصّدّاق،

ص: ۸۳

بنی هاشم در خانه بودند ... و به دلیل اینکه حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام وی را جهت بیعت ردّ کردند، و به وقت مرگش خود برگشودن خانه فاطمه پشیمان شد ...

اما عمر:

... امر کرد زن آبستنی را سنگسار کنند و زن دیوانه‌ای را نیز ... و مولا علی علیه السلام وی را نهی کرد، سپس عمر گفت: «اگر علی نبود عمر هلاک میشد» و به دلیل اینکه در مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله شک نمود تا ابو بکر آیه «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» را تلاوت کرد. عمر گفت: «مثل اینکه من این آیه را نشنیده بودم». و باز هم او وقتی که از قرار دادن مهر سنگین برای زنان منع کرد و زنی او را محکوم نمود، گفت: «همه مردم از عمر فقیه‌ترند حتی زنان در حجاب و پشت پرده‌ها!»

ص: ۸۴

و اعطی ازواج النبی «صلی الله علیه و آله» و اقترض و منع اهل البیت من خمسهم، و قضی فی الحد بمائة قضیب و فضل فی القسمة و منع المتعین و حکم فی الشوری بضد الصواب و خرق کتاب فاطمة علیها سلام. و ولی عثمان من ظهر فسقه حتی أحدثوا فی امر المسلمین ما أحدثوا، و أثر اهله بالاموال و حمی لنفسه و وقع منه اشیاء منکره فی حق الصحابة فضرِب ابن مسعود حتی مات و احرق مصحفه و ضرب عمّاراً حتی اصابه فتق، و ضرب ابا ذرّ و نفاه الی الریذه

ص: ۸۵

و به زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله عطاء کرد و قرض گرفت، و خمس اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را منع نمود، و درباره حدّ به صد قضیب قضاوت کرد، و در پخش و تقسیم، تفضیل نهاد و تبعیض قائل شد، و دو متعه حج و زنان را منع نمود، و در شورای سقیفه به باطل، حکم کرد، و کتاب حضرت فاطمه سلام الله علیها را پاره کرد.

و اما عثمان:

کسی را که آشکارا فاسق بود تولیت و حکومت داد، تا آنجا که در امر مسلمانان احداث کردند آنچه کردند، و خاندانش را در اموال بر دیگران مقدّم داشت و ثروتهای عمومی را برای خود قرق کرد و از روی کارهای منکر سر زد و در حقّ یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله، ابن مسعود را کتک زد تا مرد و قرآنش را بسوخت و عمّار را بقدری کتک زد تا به فتق مبتلا شد، و جناب ابو ذرّ را کتک زد و به «ریذه» تبعید نمود

ص: ۸۶

و اسقط القود عن ابن عمر و الحدّ عن الولید مع وجوبهما، و خذلته الصحابة حتی قتل، و قال امیر المؤمنین علیه السلام: «قتله الله» و لم یدفن الا بعد ثلاث، و عابوا غیبه عن بدر و احد و البیعة ... و علیّ علیه السلام افضل لکثرة جهاده و عظم بلائه فی وقایع النبی «صلی الله علیه و آله» باجمعه و لم یبلغ احد درجته فی غزوة بدر و احد و یوم الاحزاب و خیبر و حنین و غیرها، و لأنه اعلم لقوة حدسه و شدة ملازمته للرّسول «صلی الله علیه و آله» و کثرة

ص: ۸۷

و قصاص را از عبد الله بن عمر و حدّ را از ولید اسقاط نمود با اینکه هردو واجب بود، و یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله وی را خوار نمودند تا کشته شد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود «خداوند وی را بکشت» و دفن نشد مگر بعد از سه روز، و از او عیب گرفته‌اند که از غزوه بدر و احد و از بیعة الرضوان غائب بود ۳۸.

و اما علی علیه السلام از هر سه نفر افضل است

به دلیل جهاد بسیارش و بزرگی و بسیاری ابتلا آتش در تمام وقایع پیامبر صلی الله علیه و آله و احدی به درجه علی علیه السلام نرسیده در غزوه‌های بدر و احد و احزاب و خیبر و حنین و غیر اینها. و به دلیل اینکه علی علیه السلام اعلم صحابه بود بواسطه نیروی حدس قوی و بسیاری مصاحبت با رسول خدا صلی الله علیه و آله

ص: ۸۸

استفادته، و رجعت الصحابة اليه في اكثر الوقایع بعد غلظهم، و قال النبی «صلى الله عليه و آله»: «اقضاكم على»، و استند الفضلاء في جميع العلوم اليه و اخبر هو «صلى الله عليه و آله» بذلك، و لقوله تعالى:

«وَأَنْفُسَنَا...»، و لكثرة سخائه على غيره، و كان ازهد الناس بعد النبی «صلى الله عليه و آله» و اعبدهم و احلمهم و اشرفهم خلقا و اقدمهم ايمانا و افصحهم لسانا و اسدّهم رأيا و اكثرهم حرصا على اقامة حدود الله،

ص: ۸۹

و استفاده فراوانش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله، و به دلیل رجوع اصحاب رسول صلی الله علیه و آله به وی پس از اعمال غلط خود، و به دلیل اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود «علی از همه شما بهتر قضاوت میکند، و دانشمندان در جميع علوم به وی استناد میکنند و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به چنین حقیقتی خبر داده است، و به دلیل قول خدای متعال در آیه مباحله: «وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ...» که علی را نفس پیغمبر صلی الله علیهما و آلهما دانسته است، و به دلیل فراوانی سخاوتش بر دیگران و پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از همه مردم، زاهدتر، عابدتر، بردبارتر، خلقتش شریفتر، ایمانش پیشتر، زبانش از همه فصیحتر، رأیش از همه استوارتر و از همه کس بر اقامه حدود خدا حریصتر بود.

ص: ۹۰

و احفظهم للكتاب العزيز و لاختباره بالغيب و استجابة دعائه و ظهور المعجزات عنه و اختصاصه بالقرابة و الاخوة و وجوب المحبة و النصرة و مساواة الانبياء و خبر الطائر و المنزلة و الغدير و غيرها و لانتفاء سبق كفره و لكثرة الانتفاع به و تميزه بالكمالات النفسانية و البدنية و الخارجية. و النقل المتواتر دلّ على الأحد عشر و لوجوب العصمة و انتفائها عن غیرهم و وجود الكمالات فيهم. محاربو علی کفره و مخالفوه فسقه.

۳۸ (۱) - ابن قتیبہ در «المعارف» ط ۲ ص ۱۹۳. راجع به تخلف و فرار عثمان از جنگ و آیه کریمه «إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ» مطالبی دارد. رجوع شود. م

کتابه عباس الشریعتی الخراسانی ابن الشیخ خادمعلی فی خامس شعبان ۱۳۹۶ فی بلدة قم

ص: ۹۱

و علی علیه السلام کتاب خدا را از همه بهتر و بیشتر حافظ بود. و به دلیل خبر دادن علی علیه السلام از غیب و استجابت دعایش و ظاهر شدن معجزات از او، و ویژگی خاصش به خویشاوندی و برادری با پیغمبر صلی الله علیه و آله و واجب بودن محبت و یاریش، و همطرازی با پیغمبران. و به دلیل حدیث مرغ بریان و حدیث منزلت و حدیث غدیر و غیر اینها، و به دلیل اینکه سابقه کفر ندارد و به دلیل اینکه سود بسیار از وی به مسلمانان رسید، و به دلیل امتیازات خاصش به کمالات نفسانی و بدنی و اجتماعی.

امامت فرزندان علی علیهم السلام:

۱- به دلیل احادیث متواتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله در امامت یازده امام از نسل وی. ۲- به دلیل وجوب عصمت در امام و معصوم نبودن غیر ایشان

۳- بدلیل وجود کمالات بسیاری در آنان. آنها که با علی بجنگند کافرند و مخالفانش فاسقند

بخط کمترین دوستدار خاندان حضرت علی ابن ابی طالب علیهم السلام عباس شریعتی خراسانی فرزند خادمعلی شنبه دهم شعبان ۱۳۹۶ در قم نوشته شد ۵۵ / ۵ / ۶

ص: ۹۳

شرح تجرید الکلام المقصد الخامس

ص: ۹۴

المقصد الخامس فی الامامة

من العلماء المحقق نصیر الدین الطوسی رحمه الله: الامامة فی القرآن: وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ، قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا، قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ

(۲۴ بقره)

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا

(۷۴ فرقان)

وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ.

(۷۳ انبیاء)

وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بَايَاتِنَا يُوقِنُونَ. (۲۴ سجده)

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا.

(٧١/ الأسرى)

وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ

(٥/ القصص)

وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ.

(٤١/ القصص)

وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ.

(١٢/ التوبة)

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ

(١٢ يس)

فَانتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَ إِنَّهُمْ لِبِإِمَامٍ مُبِينٍ.

(٧٩/ الحجر)

وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِنُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ.

(١٢/ الاحقاف)

ص: ٩٥

عقیده خواجه نصیر الدین طوسی درباره امامت:

بحث امامت:

از آغاز تاریخ اسلام در همه نقاط از لحاظ: قرآن، سنت، عقل، اجماع، صلح، جنگ، تاریخ، ادب، تعلیم، تربیت، تفسیر قرآن، اخلاق، سیاست، فقه، حقوق، عقاید، و آداب اسلامی مطرح بوده است.

عصر ما:

که بیاری خداوند متعال دوران شکوفائی عقیدتی دین مبین اسلام براساس تعلیم اهل بیت پیامبر علیهم السلام و فتح باب «اجتهاد» در شیعه پی آمد اعتقاد بائمه معصومین (ع) است: توجه دقیق علمی براساس قرآن و سنت و عقل و روش اجماع امت بآن لازم مینمود.

عقیدت و ایمان خواجه:

شخصیت بزرگ علمی، و نبوغ فکری محقق بزرگوار (نصیر الدین طوسی) بر همگان روشن، و کتابی را که وی بعنوان «اعتقاد برگزیده خویش» مرقوم فرموده «تجرید» است که در آن با بیان ویژه بینظیر نزدیک باعجاز خود رؤس مطالب اعتقادی شیعه امامیه اثنی عشری را باشارت نوشته است. و ما در این اوراق نمونه‌ای از مآخذ و مدارک گفتار «خواجه» را بحد امکان با رعایت اختصار ارائه کردیم: شاید طالبان تحقیق را به مآخذ مبسوط پیشین رهنما باشد و مردم خوش‌نفس منصف با ایمان را در این مسائل پاسخگوی و رهگشا.

خواننده محترم:

رنج ما در نوشتن و سعی شما در فراگرفتن یک فصل مختصر از کتاب بزرگی است که آثار کتبی خواجه را تا هفتاد و هفت از اینگونه برشمرده‌اند.

*** در صفحه پیشین از قرآن کریم بنگرید که چگونه خدای بزرگ در آیاتی «جعل امام» را بخدای قادر منآن نسبت میدهد: و چنین است «خلیفه».

بحثی است علمی، دینی، مذهبی، اعتقادی، فقط: که اسلام دین «تحقیق» است و بحث در مسائل دین بهترین «عبادت» خدای، بدون «طعن» و «اهانت» به شخص و شخصیتی: نعوذ بالله من شرور انفسنا.

ص: ۹۶

أَلَمَام لَطْف فَيَجِب نَصْبُهُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى تَحْصِيلاً لِلْغُرُزِ، وَ الْمَفَاسِدُ مَعْلُومَةُ الْإِنْتِفَاءِ، وَ انْحِصَارُ اللَّطْفِ فِيهِ مَعْلُومٌ لِلْعُقُلَاءِ.

اللطف على الله واجب: لأنه خلق الخلق، و جعل فيهم الشهوة فلو لم يفعل اللطف لزم الاغراء و ذلك قبيح، فاللطف هو نصب الأدلة، و اكمال العقل، و ارسال الرسل في زمانهم، و بعد انقطاعهم ابقاء الامام لئلا ينقطع خيط غرضه.

(رساله عقائد جعفریه از شیخ طوسی)

فاول فرق الشيعة و هي فرقة على بن ابي طالب رضوان الله عليه المسمون شيعة على في زمان النبي (ص) و بعده معروفون بانقطاعهم اليه و القول بامامته منهم القداد بن الاسود الكندي و سلمان الفارسي و ابو ذر جندب بن جنادة الغفاري و عمار بن ياسر المذحجي المؤثرون طاعته المؤتمون به و غيرهم ممن وافق مودتهم مودة على بن ابيطالب و هم اول من سموا باسم التشيع من هذه الامة لأن اسم التشيع قديم شيعة نوح و ابراهيم و موسى و عيسى و الانبياء عليهم السلام. فلما قبض الله نبيه افتقرت فرقة الشيعة في الامامة ثلث فرق.

فرقة منهم قالت ان على بن ابيطالب امام و مفروض الطاعة من الله و رسوله بعد رسول الله (ص) بوجوب على الناس القبول منه و الاخذ منه لهم غيره من اطاعه اطاع الله و من عصاه عصى الله لما اقام رسول الله علما لهم. و اوجب امامته و موالاته و جعله اولي بهم منهم بانفسهم و الذي وضع عنده من العلم ما يحتاج اليه الناس من الدين و الحلال و الحرام و جميع منافع دينهم و دنياهم و مضارها و جميع العلوم كلها جليلها. و دقيقتها و استودعه ذلك، كله و استحفظه اياه و انه استحق الامامة و ...

(المقالات و الفرق / ۱۶)

ص: ۹۷

وجود امام: وجود رهبر و امام برای مردم از جانب خدا لطفی است پس جهت رهنمائی مردم، نصب امام بر خداوند متعال واجب است و مفسد وجود امام قطعاً منتفی، و انحصار لطف در وجود امام نیز روشن است.

نصب امام بر خدا از راه لطف واجب است

خوارج، واصم از معتزله گفتند وجود امام لازم نیست نه بر خدا واجب است امامی نصب کند و نه مردم کسی را انتخاب کنند و دیگران واجب دانستند.

ابو علی جبائی و پسرش گفتند، واجب عقلی نیست بلکه در شرع بر مردم واجب شد که امام انتخاب کنند و مذهب اشاعره و اهل حدیث همین است.

ابو حسین بصری و معتزله بغداد و امامیه گفتند واجب عقلی است. الا آنکه امامیه گویند: بر خدا واجب است نصب کند، و معتزله بغداد گفتند بر مردم واجب است.

و دلیل امامیه آنست که وجود امام (لطف) است و لطف بر خدا واجب است.

و گوئیم امام لطف است چون با وجود او مردم بطاعت نزدیک میشوند و از معصیت دور و اگر امام نباشد فتنه و فساد برمیخیزد و همه مردم میدانند بی وجود رئیس چه آشفتگی در معیشت مردم روی میدهد و اگر رئیس (امام) باشد، هم امر دین منظم است و هم امر دنیا.

وجود امام مفسده ندارد

مگر آنکه عادل و معصوم نباشد و قدرت و مال و لشکر را در ظلم و ستم و هوای نفسانی خود بکار برد و ما شرط عصمت را ازین جهت میکنیم.

همه مفسد متصور معلوم ماست چون مکلفیم از همه آنها اجتناب کنیم و تکلیف بغیر معلوم محال است و چون تعقل امامت میکنیم مفسده در آن نمی بینیم، و خداوند درباره حضرت ابراهیم فرمود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» و اگر امامت مفسده داشت خدای تعالی ابراهیم را امام نمیکرد.

(کشف المراد / ۵۰۸)

ص: ۹۸

و وجوده لطف، و تصرفه لطف آخر، و عدمه منّا.

یعنی ان وجود الامام لطف سوء تصرف او لم يتصرف علی ما نقل عن علی (ع) انه قال:

(لا یخلو الارض عن قائم لله بحجة اما ظاهرا مشهورا، او خائفا مضمورا، لئلا یبطل حجج الله). - کذا

و تصرفه الظاهر لطف آخر و انما عدم تصرفه من جهة العباد، و سوء اختيارهم حيث اخافوه و تركوا نصرته ففوتوا اللطف على انفسهم. (شرح تجريد قوشچی / ۴۰۱ ط تبریز سنگی / ۱۳۰۱ هجری)

اللطف من الله في القرآن: اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ. (الشورى / ۱۹)

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ. وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.

(۱۰۳ / انعام)

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ.

(۶۳ حج)

وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزَى. (۱۳۴ / طه)

مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَ أَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا. (۷۹ / النساء)

لطف الامامة: ان الامام حافظ للشرع و المحافظة من شئون التشريع و لوازمه فى الوجوب و الضرورة.

فكما لا غناء عن النبوة كذلك لا غناء عن الامامة فكلاهما لطف من الله تعالى و ان كان لطف الامامة عاما و لطف النبوة خاصا كما عن الائمة (ع)

(ذيل تلخيص الشافى / ۸۷ ط نجف)

ص: ۹۹

وجود امام، لطف، و تصرفش لطف ديگر، و جهت نبودن اين لطف از سوى ما است

خواجه مؤيد بوده است:

اين عبارت از عاليترين نوع بيان در كتب اعتقادى ملل اسلامى است كه بسرحد «اعجاز» رسيده است و چون ديگر آثار و صفات خواجه منحصر بخود اوست.

لطف تعبير و ايجاز و عمق معنى، و فصاحت و بلاغت غير قابل «تقليد» است.

باعتماد ما خواجه نصير الدين مؤيد بتأيدات غيبى و يزدانى بوده است و بس.

(م)

حجت الهى:

شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ هـ) در کتاب تلخیص الشافی، گوید (اگر شریعت پیامبر ما علیه و آله السلام بر تمام کسانی که بر روی زمین هستند پیرویش لازم است و هر نزدیک و دور بر روی هر بلندی پستی زمین باید ازین شرع مقدس پیروی کند جایز نیست این تکلیف مگر اینکه اخبار ما بدو برسد و دلیل بمعجزات رسول ما (ص) و شریعت وی برو قائم گردد. و اگر این اخبار و حجج بدو رسید و لو در زمان دراز انقیاد بشرع و بامیری که از سوی شارع منصوب است بر او لازم. و آنچه اجماع ما بر آن رفته است که در هر زمان در این شرع بجز یک امام، امام دیگری نمیشناسیم) تلخیص ج ۱ / ۷۶ نبودن این لطف

تصرف نکردن امام (ع) از ناحیت ما است چون لطف از طرف خدا آنست که امام را معین فرماید بشناساند و لطفی که بر مکلفین واجب است آنست که هریک او را بدیگران بشناسانند، و ادله امامت او را بگویند و هیچکس مانع تصرف و تعلیم و تبلیغ سخنان او نشود و این امور که بر مردم واجب بود و نکردند موجب عدم تصرف او شد.

(کشف المراد / ۵۰۹)

ص: ۱۰۰

و امتناع التسلسل یوجب عصمته، و لآنکه حافظ للشرع.

الامامة: فی اللغة بمعنى التقديم، ففي القرآن (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا) ای یثبتم بک الناس فیتبعونک.

فی القاموس أمهم تقدمهم و هی الامامة ما ائتم به من رئیس و غیره.

فی المجمع الامام بالكسر على فعال للذى يؤتم به و فی القرآن (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ) ای بمن ائتموا به.

فی معانی الاخبار سمي الامام اماما لآنکه قدوة للناس.

و فی القاموس: الامام بمعنى الطريق، و قيم الامر المصلح له و القرآن و النبى، و الخليفة و قائد الجند و الدليل.

و فی مجمع البيان: يقال للطريق امام لآنکه يؤم و يقصد و يتبع فی القرآن (انهما لبامام مبين) ای لبطريق واضح.

ما هی الامامة فی الاصطلاح؟ الامامة هی الرئاسة العامة الالهية خلافة عن رسول الله (ص) فی امور الدين و الدنيا بحيث يجب اتباعه على كافة الاممة.

و قال قاضی روزبهان: الامامة عند الاشاعرة هی خلافة الرسول فی اقامة الدين و حفظ حوزة الملة بحيث يجب اتباعه على كافة الاممة.

(انيس الاعلام ج ۷ / ۶ / ط / ۲)

فذرني من اباطيل الكلام

ولايته هي الايمان حقا

بغير ولاية العدل الامام

و لا و الله لا تركو صلاة

(الحمیری)

ص: ۱۰۱

عصمت امام: ۱- اگر امام معصوم نباشد، عقلا نیاز به امام معصوم دیگر است و تسلسل ممتنع، پس امام معصوم است.

عصمت امام

امام پیشوا و مقتدا و برای هدایت مردم است اگر معصوم نباشد. خطا و گناه میکند پس خود وی هم محتاج امام دیگری است که بی خطا باشد و «معصوم» و اگر او هم معصوم نباشد نیازمند به معصوم دیگری است که خطا نکند، همچنان این (تسلسل) ادامه خواهد داشت تا بامام (معصوم) برسیم.

پس نتیجه میگیریم که امام باید معصوم باشد: «فقال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین»- القرآن

امام حافظ شرع است:

اشارت دوم مصنف علیه الرحمة آنستکه اگر امام معصوم نباشد «جایز الخطا» است لهذا نمیتواند حدود شرع مطهر را حفظ کند، و این نقض غرض است پس امام باید معصوم باشد.

الفین علامه:

علامه حلی رحمه الله علیه، درباره عصمت امام کتابی نوشته است بنام (الفین) یعنی قریب دو هزار دلیل عقلی و منطقی و مستند بآیات قرآن جهت اثبات عصمت امام در این کتاب موجود است و تا کسی آن گونه کتابها را نفهمد از منطق متین و استوار شیعه در اعتقادات خبری ندارد.

خوشبختانه اخیرا (الالفین) بعربی در بیروت، و بفارسی در تهران، نشر یافت اما تعداد، ادله به دو هزار نرسیده، است و اندکی کم دارد. «م»

ص: ۱۰۲

و لوجوب الانکار علیه لو أقدم علی المعصیة فیضاداً امر الطاعة.

جميع الانبياء كانوا معصومين: جميع الانبياء كانوا معصومين مطهرين عن العيوب و الذنوب كلها

و عن السهو و النسيان في الافعال و الاقوال من اول الاعمار الى اللحد، بدليل انه لو فعلوا المعصية او يطريهم السهو لسقط محلهم من القلوب و ارتفع الوثوق عن الاعتماد على اقوالهم و افعالهم فتبطل فائدة النبوة فما ورد في الكتاب فيهم واجب التأويل.

الائمه معصومين: يجب ان يكون الائمة معصومين مطهرين من الذنوب كلها صغيرة و كبيرة عمدا و سهوا في الافعال و الاقوال بدليل انه لو فعلوا المعصية لسقط محلهم من القلوب و ارتفع الوثوق عنهم.

و كيف يهدون الضالين المضلين، و لا معصوم غير الائمة الاثنى عشر جماعا، فثبت امامتهم.

(رساله عقائد جعفرية- للشيخ الطوسي / ج / ۹ / اقوال / ص / ۲۰۰ ببعده)

القول في العصمة: اختلفوا القائلون بالعصمة في ان المعصوم هل يمكن من فعل المعصية ام لا؟ فذهب قوم منهم الى عدم تمكنه منها. اما الاولون فمنهم من قال ان المعصوم مختص في بدنه او نفسه، بخاصة يقتضي امتناع اقدامه على المعصية. و منهم من قال ان العصمة هو القدرة على الطاعة و عدم القدرة على المعصية و هو قول ابي الحسين البصري. و اما لآخرون و الذين لم يسلموا القدرة فمنهم من فسرهما بانها الامر الذي يفعله الله تعالى من اللطاف القوية الى الطاعات التي يعلم معها، انه لا يقدم على المعصية بشرط ان لا ينتهي ذلك الامر الى الانحاء.

(حاشية العلامة رحمه الله شرح قوشجي / ۴۰۱ حاشيه)

ص: ۱۰۳

۳- دليل سوم برای عصمت امام آن است که اگر وی معصوم نباشد اقدام به معصیت کند، انکارش واجب است و انکار، ضد طاعت است

اگر امام معصوم نباشد: از نظر قرآن کریم اطاعتش واجب نیست

بلکه مخالفت و انکارش واجب بدلیل آیات فراوان از قول خدای متعال در قرآن کریم و لا تطع کل حلاف مهین (۱۰) / القلم) ببعده: (چند آیه فقط برای نمونه)

تو هرگز اطاعت مکن احدی از منافقان دون را که دایم (بدروغ) سوگند میخورند.

و دائم عیجوتی و سخن چینی میکنند (۱۱) / القلم)

و خلق را هرچه بتوانند از خیر و سعادت (و ایمان) باز میدارند و بظلم و بدکاری میکوشند. (۱۲) / القلم)

با این همه (عیب باز) متکبرند، و خشن، با آنکه حرامزاده و بی اصل و نسبند. (۱۳) / القلم)

و اگر پیروی کنی از اکثر مردم زمین تو را از راه خدا گمراه خواهند کرد که اینان جز از پی گمانی نمیروند و جز اندیشه باطل، و دروغ چیزی در دست ندارند (۱۱۶) / الانعام)

و هرگز با آنکه ما دلهای آنها را از یاد خود غافل کرده ایم و تابع هوای نفس خود شدند و به تبهکاری پرداختند متابعت مکن (۲۸) / کهف)

(ای پیغمبر گرامی) همیشه خدا ترس و پرهیزگار باش و هرگز تابع برای کافران و منافقان مباش که همانا خدا دانا و حکیم است. (۱) / الاحزاب)

بر اطاعت حکم پروردگار صبور و شکيبا باش و هيچ از مردم بدکار کفر کيش اطاعت مکن. (۲۴/ الدهر)

ای رسول (گرامی ما) پیرو کافران و منافقان مباش و از جور و آزارشان درگذر، و کار خود بخدا واگذار که خدا بر کفالت و کارسازی امور خلق کفایت است. (۴۸/ الاحزاب)

ص: ۱۰۴

این بود نمونه وظایف پیغمبر (ص) با مردم گناهکار و از دیگر سوی مسلمانان بحکم قرآن کریم باید برسول خدا تأسی و اقتداء کنند. (آیه ۲۱/ الاحزاب) البته شما را در اقتدای برسول خدا چه در صبر و مقاومت با دشمن و چه دیگر اوصاف افعال نیکو و خیر و سعادت برای آنکس که بثواب خدا و روز قیامت امیدوار باشد. و یاد خدا بسیار کند: (ترجمه آیات از مرحوم استاد الهی قمشه‌ای است)

ص: ۱۰۵

ص ۸۲- بیان: خواجه طوسی در معنی "عصمت" که در ص ۵۸۱- اخلاق محتشمی آمده است "العصمة هی ان یکون العبد قادرا علی المعاصی غیر مرید لهذا مطلقا و عدم ارادته او وجود صارفة یکون من الله تعالی لطفا فی حقه فهو لا یعص الله لا لعجزه بل لعدم ارادته او لكون صرفة غالبا علی ارادته فوقوع المعصية منه ممکن بالنظر الی قدرته و ممتنع بالنظر الی عدم ارادته او لكون صارفة (اخلاق محتشمی/ ط ۱۳۳۹ شمسی/ دانشگاه تهران) بسعی دانش‌پژوه/ ص ۵۸۱)

ص ۸۹ انتهای صفحه- حکیم فارابی- رئیس مدینه فاضله کیست؟- تفاوتی که میان اعضاء بدن و اعضاء جامعه می‌باشد در آنستکه اعمال بدن طبیعی و لیکن اعمال اعضاء اجتماع ارادی است رئیس کامل‌ترین افراد جامعه و سبب وجود نظم آن در ریاست او مشروط است به شرائطی رئیس حقیقی: امام و رئیس اول مدینه فاضله و رئیس امت فاضل و رئیس معموره ارض است و وصول به این مرتبه ممکن نیست مگر بدانستن دوازده خصلت که مفطور بر آن باشد و آن چنانستکه

۱- تام الاعضاء باشد

۲- آنچه را درک کند و ببیند و بشنود و تعقل کند بخوبی در حفظ نگهدارد

۳- باهوش و زیرک باشد

۴- نیکو عبادت

۵- و دوستدار تعلیم

۶- میانه‌رو

۷- و دوستدار راستی

۸- دشمن دروغ و بزرگ‌منش و دوستدار کرامت

۹- دور از محبت دنیا.

و يفوت الغرض من نصبه، و لانهطاط درجته عن اقل العوام،

القول في عصمة الائمة عليهم السلام: و قال الشيخ العلامة الامام نابغة العراق و نادرة الافاق، محمد بن النعمان المفيد (المتوفى ۴۱۳ هـ) رحمه الله (ان الائمة القائمين مقام الانبياء (ص) في تنفيذ الاحكام و اقامة الحدود و حفظ الشرائع و تأديب الانام معصومون كعصمة الانبياء و انهم لا يجوز منهم سهو في شئ في الدين و لا ينسون شيئاً من الاحكام و على هذا مذهب سائر الامامية الا من شذ منهم و تعلق بظاهر روايات لها تأويلات على خلاف ظنه الفاسد من هذا الباب و المعتزلة باسرها، تخالف في ذلك و يجوزون من الائمة وقوع الكبائر و الردة عن الاسلام).

(اوائل المقالات في المذاهب و المختارات / ۳۵)

و قال الشارح القوشجي: انه لو اقدم على المعصية لكان اقل درجة من العوام لأنه اعرف بمثالب المعاصي و مناقب الطاعات - فصدور المعصية منه اقبح من العوام و اليه اشار بقوله «و لانهطاط درجته عن اقل العوام»

(شرح تجريد القوشجي المقصد الخامس)

لا يكون السفیه امام التقی: عن ابی الحسین الاسدی عن ابی الحسین صالح بن حماد الرازی، یرفعه قال سمعت ابا عبد الله الصادق (ع) يقول (ان الله اتخذ ابراهيم عبداً قبل ان يتخذ نبيا و ان الله اتخذ نبيا قبل ان يتخذ رسولا، و ان الله اتخذ رسولا قبل ان يتخذ خليلاً و ان الله اتخذ خليلاً قبل ان يتخذ اماماً فلما جمع له الاشياء قال اني جاعلك للناس اماماً قال فمن عظمها في عين ابراهيم (ع) قال (وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) قال لا يكون السفیه امام التقی.

(الاختصاص للشيخ المفيد / ۱۸)

۴- اگر امام معصوم نباشد غرض از نصب امام فوت می‌شود، و درجه و مقامش از کمترین شخص عامی نیز تنزل می‌کند.

یکصدمین دلیل:

بر عصمت امام (ع) از کتاب «الفین» علامه که بفارسی ترجمه شده است و ما ضمن شکرگزاری از مترجم و ناشر، برای درخواست رحمت جهت علامه یکصدمین دلیل را ازین کتاب انتخاب کردیم

صدم- امام را خداوند بزرگ دوست میدارد و چون معنی محبت خداوندی موجب زیادی ثواب است و امام هم همان سبب حصول ثواب برای عموم مردم است و امام پیروی میکند از پیغمبر (ص) در تمام احوال و اگر چنین نبود امر بر اطاعتش نمی‌نمود برای اینکه او خلیفه و جانشین پیغمبر (ص) است.

و هرکس هم که از پیغمبر (ص) پیروی کند خداوند او را دوست میدارد بنابر گفتارش که فرموده (فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ) پس تبعیت کنید مرا تا دوست بدارد خداوند شما را و خداوند غیر از معصوم هیچ‌چیزی را دوست نمیدارد بنابر گفتار

خداوند (فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ) یعنی که از ایشان ظالم است برای نفسش که خداوند هیچ چیز از ظالم را دوست نمیدارد بنابر گفتارش (وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ) *

یعنی خداوند ستمکاران را دوست نمیدارد.

نباید گفته شود که نفی محبت از کل، مستلزم نفی از هر یک یک ایشان نیست برای اینکه ما میگوییم علت عدم محبت ظلم است و آن در هر یک یک انسانها موجود است.

(ترجمه فارسی «الفین» علامه حلی / ۱۷۲)

نقض غرض

بدیهی است غرض از وجود امام «هدایت» امت است، و غیر معصوم خود در معرض لغزش و سقوط است و جائز الخطأ، لهذا اگر امام معصوم نباشد «نقض غرض» است و کثرت لغزش موجب قهقراء و تنزل است و امکان انحطاط فراوان بحدی که از مردم عادی نیز فروتر آید «م»

ص: ۱۰۸

و لا ینافی العصمة القدرة، و قبح تقدیم المفضول معلوم، و لا ترجیح فی المساوی.

۱- ثم القائلون بالعصمة اختلفوا فی ان المعصوم هل يتمكن من فعل المعصية ام لا؟ و اختار المصنف انه قادر على المعصية فقال:

«و لا ینافی العصمة القدرة» و الا لما استحق الثواب على الاجتناب عن المعاصی و اما كان مكلفا (و قبح تقدیم المفضول معلوم و لا ترجیح فی المساوی)

اختلفوا فی ان الامام هل يجب ان يكون افضل من رعيته ام لا؟ فذهب اكثر اهل السنة الى انه لا يجب ان يكون افضل.

و ذهب الامامية الى انه يجب، و اختار المصنف و احتج عليه بانه لو لم يكن الامام افضل من رعيته فلا يخلو اما ان يكون مساويا او مفضولا و تقدیم المفضول على الفاضل قبيح عقلا.

يدل عليه قوله تعالى:

(أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ يونس / ۳۲) و المساوی لا ترجیح له فیستحيل تقديمه لأنه يفضي الى الترجيح بلا مرجح.

(شرح قوشجی / المقصد الخامس)

لیس بواجب: ولأه الأئمة (ع) و واجب عليهم بجميع ما يتولونه و فضلهم فيه على رعاياهم لاستحالة رئاسة المفضول على الفاضل، فيما هو رئیس عليه فيه، و ليس بواجب فی ولايتهم النص على اعيانهم و جائز ان يجعل الله اختيارهم الى ائمة المعصومين (ع) و هذا مذهب جمهور الامامية و بنو نوبخت رحمهم الله يوجبون النص على اعيان ولأه الأئمة كما يوجبونه فی الأئمة (ع). (اوائل المقالات / للمفيد)

ص: ۱۰۹

و عصمت با قدرت منافات ندارد، چه قبیح تقدیم مفضول بر فاضل معلوم است، و در دو شخص متساوی رجحانی برای امامت نیست.

سه فرض عقلی

۱- اختلاف است در اینکه آیا (معصوم) قدرت بر انجام معصیت دارد یا نه؟

عده‌ای گویند نه.

برخی گویند معصوم قدرت بر انجام و ترک معصیت دارد، و خواجه نصیر الدین رحمه الله این قول را اختیار فرموده است که:

(قدرت بر انجام معصیت منافی عصمت نیست)

۱- بنابه فرض عقلی، اگر دو شخص باشند، یکی فاضل و دیگری «مفضول» مفضول را بر فاضل مقدم داشتن، و بر امارت نصب کردن عقلاً قبیح است.

۲- هریک از دو نفر مساوی را بر دیگری مقدم داشتن (ترجیح بلا مرجح) و عقلاً قبیح است و البته از رسول خدا (ع) چنین کاری بدور است.

۳- قول سوم و نتیجه عقلی اینست که:

(افضل مقدم است.)

و از دیگرسوی بین اصحاب رسول خدا (ص) از امام علی علیه السلام کسی افضل نبوده است.

نتیجه:

پس از رسول خدا (ص) علی علیه السلام، بر همه مردم امام است.

«م»

ز مشرق تا بمغرب گر امام است علی (ع) و آل (ع) او ما را تمام است.

ص: ۱۱۰

و العصمة تقتضي النصّ و سيرته، و هما مختصّان بعلیّ علیه السلام للنصّ الجلیّ فی قوله علیه السلام:

یعنی: ان العصمة من الامور الخفية التي لا يعلمها الا عالم السرائر فيجب ان يكون الامام منصوحا من عند الله و سيرة نبينا ايضا يقتضى التنصيب بالامام لأنه اشفق بالامة من الوالد لولده و لهذا لم يقصر فى ارشاد امور جزئية مثل ما يتعلق بالاستنجاء و قضاء الحاجة.

فمن هو بهذه المثابة من الاشفاق كيف يهمل امرهم فيما هو اهم الواجبات و لا ينص على من يتولى امرهم بعده...؟! و هما: اى العصمة و التنصيب مختصان بعلى (ع) اختلفوا فى ان الامام الحق بعد رسول الله (ص) من هو؟ فذهب الامامية الى انه على (ع) و اختاره المصنف.

و ذهب الباكون الى انه ابو بكر و احتج المصنف بان العصمة، و النص، كلاهما مختصان بعلى، اى المعصوم و المنصوص عليه بالامامة هو على دون ابى بكر فهو الامام دونه.

اجماع الفريقين: خلو الزمان عن الامام بعد رسول الله (ص) بلا فصل باطل باجماع الفريقين. فالامام بعده (ص) اما على (ع) او ابو بكر و الثانى باطل.

اذ قد بينا وجوب العصمة، و ابو بكر ليس بمعصوم، اتفاقا فيجب عصمته (ع) و الالزم عدم امامته ايضا و هو باطل لما سيأتى انه خلاف اجماع المركب من الفريقين و اذا كان هو معصوما لا غير تعيين امامته و هو المطلوب و كون العصمة امرا معنويا لا ينافى ثبوته بالبرهان.

(شرح قوشجى المقصد الخامس)

و قال ابن سينا: فى الامامة «و التعيين بالنص اصوب»

(الشفاء / الهيات / فصل / ٣ مقالة / ١٠)

ص: ١١١

و عصمت اقتضاي نص دارد، و سيرت امام بايد حاكي از عصمتش باشد.

اختصاص امامت به على عليه السلام: نصّ (قول خدا و رسول صلى الله عليه و آله) و سيرت، هردو اختصاص به على عليه السلام دارند:

عصمت بايد منصوص باشد

شيخ الرئيس ابن سينا در كتاب «شفاء» از بحث الهيات فصل سوم از مقاله دهم در بحث امام گويد:

تعيين امام بوسيله «نص» درست ترين طريق است.

«عصمت» عطيه‌اى است رحمانى و لطيفه‌اى است يزدانى كه قابل لمس و رؤيت نيست لهذا از سوى خداى متعال بايد بر آن «نصى» برسد و عصمت «منصوص» شود.

٢- راه و روش و خوى و كردار و «سيرت» امام بايد حاكي از «عصمت» وى باشد.

و این هردو ویژه امام علی علیه السلام است.

عصمت پیامبر و عصمت علی علیهما السلام

رسول اکرم (ص) فرمود:

تو نسبت بمن مانند هارون نسبت بموسی هستی جز اینکه پس از من پیامبری نخواهد بود.

قال (ص) «انت منی بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدی» رسول (ص) معصوم بود و علی (ع) نیز.

(از طریق عامه / ۱۰۰ حدیث و از طریق خاصه / ۷۰ حدیث)

در کتاب مناقب المودّة: لو اجتمع الناس علی حبّ علی بن ابیطالب لما خلق الله النار

ص: ۱۱۲

و ما در جلد دوم (شیعه میپرسد) در این حدیث تحقیقی آورده ایم. ر. ک

اما طالب تحقیق و تفصیل رجوع کند به (صحیح بخاری کتاب «بد الخلق» مناقب علی - و صحیح مسلم در کتاب «فضائل الصحابة» فضائل علی (ع) - و ابن ماجه در صحیح خود (ص ۱۲) - و مسند احمد بن حنبل (ج ۱ / ۱۷۴) - و ابو داود طیالسی در مسند خود (ج ۱ ص ۲۸) - و حلیه الاولیاء ابو نعیم (ج ۷ ص ۱۹۴) و خصائص نسائی به دو طریق (ص ۱۵ - ۱۶). (فضائل الخمسة / ۱ / ۲۹۹)

دلهای خسته را بکرم مرهمی فرست

ای اسم اعظمت در گنجینه شفا

ص: ۱۱۳

ص ۲۳ مترجم کتاب فرقه اسماعیلیه گوید: ۱- خواجه نصیر را دو کتاب در «عرفان» هست یکی (مقامات العارفين - و دیگری اوصاف الاشراف چنانکه از این دو کتاب» برمیاید خواجه در راه طریقت نیز گامهای بلند برداشته، و مقامی بس عظیم داشته است

وی در کتاب اوصاف الاشراف در باب اتحاد شرحی پرداخته و بوجه بسیار خوشی پرده از منظور برداشته است خواجه گوید: «اتحاد نه آن باشد که جمعی کوتاه نظر توهم کند که مراد یکی شدن بنده با خدای بود بلکه آنستکه همه او را ببینند بی تکلف» ۳۹ و سپس می افزاید: هرچه جز اوست از اوست پس همه یکی است بل: چنانکه بنده به نور تجلی او بینا شود

و غیر او نبیند بیننده و دیده و بینش نباشد همه یکی شود ... و در این مقام معلوم شود که آن کس که گفت انا الحق نه دعوی الوهیت کرد بل دعوی نفی هستی «انیت» خود و ثبات انیت غیر خود کرد. «هو المطلوب».

(احوال و آثار خواجه مدرس رضوی / ۹۵ فرقه اسماعیلیه / ۴۳۹) فریدون بدره‌ای که تلخیص کرده است. (اوصاف الاشراف فصل پنجم ص ۶۶ چاپ برلن بخط عماد الکتاب.)

ص: ۱۱۴

«سَلِّمُوا عَلَيْهِ بِأَمْرِ الْمُسْلِمِينَ» و «أَنْتَ الْخَلِيفَةُ بَعْدِي» و غیرهما.

الاشارة و النص علی امیر المؤمنین (ع) محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن محمد بن اسماعیل، عن منصور بن یونس عن زید بن الجهم الهاللی عن ابی عبد الله (ع) قال سمعت يقول لما نزلت ولاية علی بن ابیطالب (ع) و كان من قول رسول الله (ص) «سلموا علی علی بامر المؤمنین»

فكان مما اكد الله عليهما في ذلك اليوم يا زید قول رسول الله (ص) لهما «قوما فسلما عليه بامر المؤمنین» فقالا أمن الله او من رسوله يا رسول الله؟

فقال لهما رسول الله (ص) من الله و من رسوله. فانزل الله عز و جل

«وَلَا تَقْضُوا الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا، وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ»

یعنی به قول رسول الله (ص) لهما و قولهما أمن الله او من رسوله؟ «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ» ائمه هی ازکی من ائمتکم قال قلت جعلت فداک ائمه؟ قال ای و الله ائمه. قلت فانا نقرأ أربی، فقال ما أربی؟- و اوماً بیده فطرها- «إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ (یعنی بعلی - ع) وَلَيَبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. وَ لَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَرِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا (یعنی بعد مقاله رسول الله (ص) فی علی (ع) وَ تَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ (یعنی به علیا) وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ. ۴۰

(الاصول من الکافی ج ۱ ط ۳ / ۱۳۸۸ / مصحح غفاری / ص ۲۹۲)

ص: ۱۱۵

امّا نصّ روشن: در قول رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمود «سلام دهید به علی علیه السلام به امارت مؤمنین» و فرمود «تو پس از من خلیفه‌ای»

نص روشن:

قوشجی در شرح تجرید، مقصد پنجم، و محمد حسین هیکل در کتاب (حیاء محمد ط / ۱) ذیل آیه کریمه (وَ اَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) حدیث «موازرة» را آورده است. ۴۱ و در چاپ دوم حذف کرده است، که موجب طوفانی از مخالفت در جهان شد ۴۲

که پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود «تو خلیفه منی». ۴۳

طالب تفصیل رجوع کند به کتب مبسوط چون (غایة المرام - الغدير - احقاق الحق - عبقات و ... مأخذ ما.

عصمت امام علی (ع):

علی افضل اصحاب است چراکه معصوم است و هرکه معصوم باشد (امام) است.

یا امام علی (ع) معصوم است پس افضل صحابه است و هرکه «افضل» باشد (امام) است.

و در جای خود ادله «امامت» امام علی (ع) روشن است.

هان!! نکته!:

این «مصادره بمطلوب نیست» چه اجماع مسلمین است که یا علی (ع) یا (ابو بکر) یکی امام است و زمان خالی از امام نیست.

و در مقایسه امام علی (ع) «افضل» است پس علی (ع) «امام» است.

ص: ۱۱۶

۴۱ (*) - دکتر هیکل در این حدیث و چاپ اول (زندگانی محمد ص) داستان شیرین دارد - رجوع کنید به البراهین ج ۲ / هشت / ط / دانشگاه یا شرح دعای ندبه از این بنده / مقدمه.

۴۲ (***) - ایا هیکل التزوير تسلّمت یمینک الّتی:

حذفت نصّ النبی (ص) علی اعلی (ع)

۴۳ (۱) - و قوله (ص) مخاطبا لعلی «انت الخلیفة بعدی» و مشیرا الی علی و آخذا بیده «هذا خلیفتی فیکم من بعدی فاستمعوا له و اطیعوا» - و قوله (ص) و قد جمع بنی عبد المطلب «ایکم یوازرنی و بیا یعنی یکون اخی و وصی و خلیفتی من بعدی فبایعه علی» (قوشجی)

ليست لأحد من الناس (قال سليم) سمعت سلمان الفارسي قال كنت جالسا بين يدي رسول الله (ص) في مرضه الذي قبض، فدخلت فاطمة (ع) فلما رأيت ما برسول الله (ص) خنقتها العبرة حتى جرت دموعها على خديها فقال لها رسول الله (ص) يا بنية ما يبكيك؟ قالت يا رسول الله (ص) أخشى على نفسي وولدي الضيعة من بعدك ...)

فقال رسول الله (ص) و اغرورقت عيناه يا فاطمة او ما علمت انا اهل بيت اختار الله لنا الآخرة على الدنيا و انه حتم الفناء على جميع خلقه)

ان الله تبارك و تعالى اطلع الى الارض ثانيا فاختار بعلك و أمرني ان أزوجك اياه و أن اتخذه اخا و وزيرا، و وصيا، و أن أجعله خليفتي في امتي فأبوك خير انبياء الله و رسله و بعلك خير الاوصياء، و الوزراء و أنت اول من يلحقني من اهلي. ثم اطلع الى الارض اطلاعةً ثالثة.

على (ع) و الاوصياء فاختارك و أحد عشر رجلا من ولدك و ولد أخى بعلك فأنت سيده نساء أهل الجنة و ابنك سيدا شباب اهل الجنة و انا و أخى و الاحد عشر اماما و اوصيائي الى يوم القيامة كلهم هادمهد اول الاوصياء بعد أخى الحسن ثم الحسين ثم تسعة من ولد الحسين في منزل واحد في الجنة.

و ليس منزل أقرب الى الله من منزلي ثم منزل ابراهيم و آل ابراهيم.

اما تعلمين يا بنية ان من كرامة الله اياك أن زوجك خير امتي و خير أهل بيتي أقدمهم سلما و أعظمهم حلما، و اكثرهم علما، و أكرمهم نفسا، و أصدقهم لسانا، و أشجعهم قلبا و أجودهم كفا و أزهدهم في الدنيا و أشدهم اجتهادا.

فاستبشرت فاطمة (ع) بما قال و فرحت ثم قال لها رسول الله (ص) ان لعلي بن ابى طالب ثمانية اضراس ثواقب، و نواقد، و مناقب ليست لأحد من الناس: ايمانه بالله و رسوله قبل كل أحد لم يسبقه الى ذلك أحد من امتي و علمه بكتاب الله و سنتي ليس أحد من امتي يعلم جميع علمي غير بعلك لأن الله علمني علما لا يعلمه غيري، و علم ملائكته و رسله علما، فانا أعلمه و أمرني الله ان اعلمه اياه ففعلت فليس أحد من امتي يعلم جميع علمي و

ص: ١١٧

فهمني و فقهني كله غيره.

انك يا بنية زوجته و ان ابني سبطاي الحسن و الحسين و هما سبطا امتي و أمره بالمعروف و نهيه عن المنكر و ان الله علمه الحكمة و فصل الخطاب.

سبع خصال يا بنية انا اهل بيت أعطانا الله سبع خصال و لم يعطها أحدا من الاولين و الآخرين غيرنا، انا سيد الانبياء و المرسلين و خيرهم و وصيبي خير الوصيين، و وزيرى بعلك و شهيدنا خير الشهداء قالت يا رسول الله سيد الشهداء الذين قتلوا معك؟ قال لا بل سيد الشهداء من الاولين و الآخرين ما خلا الانبياء و الاوصياء و جعفر ابن ابيطالب ذو الهجرتين و ذو الجناحين يصيرهما مع الملائكة في الجنة و ابنك الحسن و الحسين سبطا امتي و سيدا شباب اهل الجنة و منا و الذى نفسى بيده، مهدي الذى يملأ الله به الارض قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا.

افضل ...؟ قالت فاطمة (ع) يا رسول الله فأى هؤلاء الذين سميت افضل؟ فقال رسول الله (ص) أخى على افضل امتي و حمزة و جعفر افضل امتي بعد على، و بعدك ابنائى و سبطا الحسن و الحسين و بعد الاوصياء من ولد ابني هذا (و اشار

رسول الله ص الى الحسين) منهم المهدي و الذي قبله افضل منه الاول خير من الآخر لأنه امامه و الآخر وصي الاول انا اهل بيت اختار الله لنا الآخرة على الدنيا ثم نظر رسول الله (ص) الى فاطمة و الى بعلها و الى ابنها فقال يا سلمان اشهد الله اني حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم اما أنهم معي في الجنة ثم اقبل النبي (ص) على علي (ع) فقال يا علي انك ستلقى من قريش شدة من تظاهروا عليك و ظلمهم لك فان وجدت اعوانا فجاهد هم فقاتل من خالفك بمن وافقك فان لم تجد اعوانا فاصبروا كف يدك و لا تلق بيدك الى التهلكة فانك مني بمنزلة هارون من موسى و لك بهارون اسوة حسنة أنه قال لأخيه موسى ان القوم استضعفوني و كادوا يقتلونني.

(سليم بن قيس الكوفي / ٧٢ ط نجف - اكمال الدين / ١٣٥ بتفاوت يسير باب ما روى عن النبي)

ص: ١١٨

٤٤

و لقوله تعالى: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ...» الآية.

آية الولاية: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ. (٥٥/ مائده)

قول ابن عباس فيه: اخبرنا ابو بكر الحارثي، قال اخبرنا ابو الشيخ، اخبرنا احمد بن يحيى بن زهير و عبد الرحمان بن احمد الزهرى قالوا حدثنا احمد بن منصور عن عبد الرزاق عن عبد الوهاب بن مجاهد عن ابيه عن ابن عباس «في قوله تعالى» (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا ٤٥

قال نزلت في علي بن ابيطالب عليه السلام.

(شواهد التنزيل - الحاكم الحسكاني من اعلام القرن الخامس الهجري طبع

بيروت / ص / ١٦١)

٤٤ نصيرالدين طوسي، محمد بن محمد، علي عليه السلام ميزان حق، ١ جلد، مركز فرهنگي انتشاراتي منير - ايران - تهران، چاپ: ١، ١٣٨٦ ه.ش.

٤٥ (١) - و ذكرها في الباب (١٩) من غاية المرام ص ١٠٧- و ذكر ابن المغازلي في الحديث (٣٥٧) و ما بعده من مناقبه اربعة احاديث في الموضوع و بسط القول فيها العلامة الاميني في (الغدير) ج ٢ / ٤٧ ط النجف و في ج ٣ / ١٤١-١٤٧ و قال في كنز العمال تحت الرقم (٢٦٩) من كتاب (الفضائل في اوائل فضائل امير المؤمنين علي عليه السلام- ج ١٥ / ٩٥ ط ٢) عن ابن عباس قال تصدق علي بخاتمه و هو راع فقال النبي (ص) من اعطاك هذا الخاتم؟ قال ذاك الراكع.

فانزل الله فيه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ) E الآية و كان في خاتمه مكتوبا «سبحان من فخرى بأني له عبد» ثم كتب في خاتمه بعد «الملك لله» - (شواهد التنزيل / ١٦٢)

و ثبتها مثنى كتاب الشرايع

فانزل فيك الله خير ولاية

(مجمع البيان - المائدة)

فانشد حسّان بن ثابت

و کل بطیئی فی الهدی و مسارح	ابا حسین تفدیک نفسی و مهجتی
زکوة فدتک النفس یا خیر راکع	فانت الّذی اعطیت اذ کنت راکعا

ص: ۱۱۹

و در قول خدای متعال «جز این نیست که خدا و رسولش ولیّ مؤمنین اند و آنانکه ...»

علی (ع) ولیّ خداست:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ ...) این آیه باتفاق مفسرین در شأن و حق علی بن ابیطالب (ع) نازل شد که انگشترش را در حال رکوع به سائل عطا فرمود. (سوره مائده - ۵۵)

«انما» مفید حصر است بشهادت «نقل» و استعمال. و لغت «ولی» بمعنی یاری کننده - و متصرف در کارها - اولی و سزاوارتر بکارها - آمده است. «ولی» زن:

پدر، یا برادر اوست. - حاکم «ولی» کسی است که «ولی» ندارد. فلان (ولی دم) یعنی صاحب و اختیاردار «خون» فلان است.

مراد از «ولی» در این آیه همین است. یعنی اولی بتصرف.

«ولایت» بمعنی (یاری کردن) نیز آمده است و تمام اهل ایمان را فرا می گیرد.

و المؤمنون بعضهم اولیاء بعض - این صحیح نیست که (ولایت) را در مؤمنین موصوف «باقامه نماز و ادای زکوة» در حال رکوع منحصر کنیم مگر اینکه او امام باشد.

و چون آیه در حق علی (ع) نازل شده است «علی علیه السلام» امام است که این صفات در غیر علی نیست.

(تلخیص و ترجمه از شرح قوشجی)

توجه بآیات ذیل معنی (ولی) را روشن و جواب برخی از گفتگوها را میدهد.

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ (۶/ الاحزاب) - پیغمبر اولی و سزاوارتر بمؤمنان است.

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ آيَةُ الْكَرْسِيِّ رَحْمَةُ اللَّهِ وَلِيُّ أَهْلِ الْإِيمَانِ ...

فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيُّ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ (- ۱۰۱ یوسف) پدیدآورنده آسمانها

ص: ١٢٠

تو ولى منى در دنيا لهم دار السلام عند ربهم وهو وليهم بما كانوا يعملون (الانعام / ١٢٧)

أو لا يستطيع أن يمل هو فليمل وليه بالعدل (البقرة / ٢٨٢)

أنت ولينا فاغفر لنا وارحمنا وأنت خير الغافرين (الاعراف / ١٥٥)

ما كان لمؤمن ولا مؤمنة إذا قضى الله ورسوله أمراً أن يكون لهم الخيرة (الاحزاب)

قل لا أسئلكم عليه أجرأ إلاً المودة في القربى

قرآن كريم

قصيدة فى الامام على بن الحسين السجاد عليهما السلام قالها الفرزدق

و القصيدة بتمامها هذه:

يا سائلى اين حل الجود و الكرم	عندى بيان اذا طلبه قدموا
هذا الذى تعرف البطحاء و طأته	و البيت يعرفه و الحل و الحرم
هذا ابن خير عباد الله كلهم	هذا التقى النقى الطاهر العلم
هذا الذى احمد المختار والده	صلى عليه الا هى ما جرى القلم
لو يعلم الركن من قد جاء يلثمه	لخر يلثم منه ما وطىء القدم
هذا على رسول الله والده	امست بنور هداه تهتدى الامم
هذا الذى عمه الطيار جعفر	و المقتول حمزة ليث حبه قسم
هذا ابن سيده النسوان فاطمة	و ابن الوصى الذى فى سيفه نغم
اذا رآته قريش قال قائلها	الى مكارم هذا ينتهى الكرم
يكاد يمسكه عرفان راحته	ركن الحطيم اذا ما جاء يستلم
و ليس قولك من هذا بضائه	العرب تعرف من انكرت و العجم
ينمى الى ذروة العز التى قصرت	عن نبيلها عرب الاسلام و العجم
يغضى حياء و يغضى من مهابته	فما يكلم الا حين يبتسم

ينجاب نور الدجى عن نور غرته

بكفه خيزران ريحه عبق

كالشمس ينجاب عن اشراقها الظلم

من كف اروع فى عرينه شمم

ص: ١٢١

ما قال لا قط الا فى تشهده

مشتقه من رسول الله نبعته

حمال ائقال اقوام اذا فدحوا

أن قال قال بما يهوى جميعهم

هذا ابن فاطمة ان كنت جاهله

الله فضله قدما و شرفه

من جده دان فضل الانبياء له

عم البرية بالاحسان و انقشعت

كلتا يديه غياث عم نفعهما

سهل الخليفة لا تخشى بواده

لا يخلف الوعد ميمونا نقييته

من معشر حبهم دين و بغضهم

يستدفع السوء و البلوى بحبهم

مقدم بعد ذكر الله ذكرهم

أن عد اهل التقى كانوا أئمتهم

لا يستطيع جواد بعد غايتهم

هم الغيوث اذا ما أزمة أزمتم

لو لا التشهد كانت لاءه نعم

طابت عناصره و الخيم و الشيم

حلو الشمايل تحلو عنده نعم

و ان تكلم يوما زانه الكلم

بجده أنبياء الله قد ختموا

جرى بذاك له فى لوحه القلم

و فضل امته دانت لها الامم

عنها العمايه و الاملاق و الظلم

يستو كفان و لا يعرفهما عدم

يزينه خصلتان: الحلم و الكرم

رحب الفناء اريب حين يعترم

كفر و قريبهم منجا و معتصم

و يستزاد به الاحسان و النعم

فى كل فرض و مختوم به الكلم

أو قيل من خير اهل الارض قيل هم

و لا يدانيهم قوم و ان كرموا

و الاسد اسد الشرى و البأس محتدم

يأبى لهم ان يحل الذم ساحتهم	خيم كريم و أيد بالندى هضم
لا يقبض العسر بسطا من أكفهم	سيان ذلك ان اثروا و ان عدموا
اي القبائل ليست فى رقابهم	لاولية هذا اوله نعم
من يعرف الله يعرف أولية ذا	فالدين من بيت هذا ناله الامم
بيوتهم فى قريش يستضاء بها	فى النائبات و عند الحكم ان حكموا
فجده من قريش فى ارومتها	محمد و على بعده علم
بدر له شاهد و الشعب من احد	و الخندقان و يوم الفتح قد علموا
و خيبر و حنين يشهدان له	و فى فريضة يوم صيلم قتم
مواطن علمت فى كل نائبة	على الصحابة لم اكنم كما كنتموا

ص: ١٢٢

و أنّما اجتمعت الأوصاف فى علىّ عليه السّلام، و لحديث الغدير المتواتر

الغدير و ما ادرايك ما الغدير ...

يا معشر المسلمين: ان النبى (ص) قد جمع الناس يوم غدير خم «اسم موضع بين مكة، و المدينة بالجحفة» و ذلك بعد رجوعه، عن حجة الوداع و جمع الرجال، و صعد عليها، و قال مخاطبا يا معشر المسلمين أأست اولى بكم من انفسكم؟ قالوا بلى. قال «فمن كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله»

و هذا الحديث اورده على (ع) يوم الشورى عند ما حاول ذكر فضايله. (القوشجى)

قال الامام الرازى فى تفسير قوله تعالى «يا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» الآية عن ابن عباس نزلت هذه الآية فى فضل على ع و لما نزلت هذه اخذ بيده. و قال من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم و آل من والاه و عاد من عاداه فلقية عمر فقال هنيئا لك يابن ابى طالب اصبحت مولاي و مولى كل مؤمن و مؤمنة

و من تأمل و انصف يعلم ان سياق الآية يقتضى كون المأمور بتبليغه امر عظيم يفوت بفوات تبليغه ... و ركن من اركان الشريعة على ما يقتضيه قوله عز و جل «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» و اى امر يفوت من الشريعة بعد تبليغ ان عليا ناصر المؤمنين مع كونه بديها واضحا لا يحتاج الى بيان و انه (ع) بمجاهداته فى دين الرسول (ص) لم يكن لأحد شك فى كونه ناصر للايمان و المؤمنين و ايضا فاین فيه فيتوهم شواربها بتبليغ ذلك لقول الله تعالى «وَ اللَّهُ يَعْصِيكَ مِنَ النَّاسِ»

لا يخفى ان مساق الحديث يدل على ولايته بولاية النبي (ص) من غير تراخ و المنع مكابرة و من اراد تواتر الحديث فليراجع (الغدير) في عشرين مجلد و نشر منه حتى الآن احدى عشر. و هي احدى من مآخذ حديث (الغدير) و عليك (عقبات الانوار) في (مجلدات) ضخمة و احقاق الحق في ٣٢ مجلدات

ص: ١٢٣

انحصارا اين اوصاف در على عليه السلام جمع شده است، و به دليل حديث متواتر غدير

حديث غديرخم از ديد عقل و نقل:

مذاهب اسلامي در فضيلت و جامعيت حضرت مولاي متقيان امام على عليه السلام اجماع دارند طوري كه درباره هيچيك از اصحاب رسول (ص) اين اجماع نيست.

بررسی کتب فضائل مولی (ع) که فریقین نوشته‌اند این نکته را ثابت میکنند.

جمعت فی صفاتک الاضداد فلهذا ذلت لك الانداد

*** مسلم است كه رسول خدا (ص) در «غديرخم» حضرت على بن ابیطالب (ع) را بوصايت و خلافت خود و بر امارت بر مسلمين نصب فرمود، و بر حق دوستانش دعا و بر دشمنانش نفرين نمود.

(اللهم وآل من والاه و عاد من عاداه) - ما اين بحث را از ديد عقل و نقل در (شيعه ميپرسد) ج ١ ضمن پرسش نهم، طرح کرده‌ايم. ر.ک.

ذيل آيه كريمه (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ ...) از عامه هشتاد و نه و از طريق خاصه چهل و نه حديث رسیده است كه آيه درباره تعيين امام على (ع) بوصايت رسول اكرم نازل شده است.

برخی بعد از اينكه بخاری و مسلم و واقدي قصه غديرخم را نياورده‌اند. منكر (تواتر) آن گشته‌اند از جمله (قوشچي) آيا ميتوان گفت هرچه را اينان نياورده‌اند (متواتر) نيست؟

اما صاحب «الغدير» تواتر حديث را ثابت فرموده است بيش از يكصد طريق ج ١ / ٤٠١ ضمن حديث (صوم الغدير) از طرق مختلف نسبت حديث را بپيامبر (ص) ثابت و بر توثيق آن توفيق يافته است رحمه الله عليه.

کوتاه سخن:

اگر حديث غديرخم «متواتر» نباشد حديث متواتري نداريم. بقول فردوسي:

نباشد بجز بی پدر دشمنش كه يزدان بآتش بسوزد تنش

ص: ١٢٤

و لحديث المنزلة المتواتر، و لاستخلافه على المدينة، فيعمم للإجماع.

ادعوا لى عليا: حدثنا قتيبة بن سعيد، و محمد بن عباد، (و تقاربا فى اللفظ) قالوا حدثنا حاتم (و هو ابن اسماعيل) عن بكير بن مسمار عن عامر بن سعد بن ابى وقاص عن ابيه قال امر معاوية بن ابى سفيان سعدا فقال ما منعك أن تسب ابا التراب؟ فقال اما ما ذكرت ثلاثا، قالهن له رسول الله صلى الله عليه و سلم فلن اسبه لأن تكون لى واحدة منهن احب الى من حمر النعم، سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول له خلفه فى بعض مغازيه، فقال له على يا رسول الله خلفتني مع النساء و الصبيان؟ فقال له رسول الله صلى الله عليه و سلم «اما ترضى أن تكون منى بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبوة بعدى».

الرأية و سمعته يقول يوم خيبر لأعطين الراية رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله «قال فتناولنا لها فقال «ادعوا لى عليا فأتى به أرمد فبصق فى عينه و دفع الراية اليه ففتح الله عليه، و لما نزلت هذه الآية (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ) دعا رسول الله صلى الله عليه و سلم، عليا و فاطمة و حسنا و حسينا فقال: (اللهم هؤلاء أهلى).

(صحيح مسلم الجزء السابع / ١٢٠ ط «صحيح» / ١٣٨٠ هجرى / القاهرة)

*** اخبرنا القاضى ابو الخطاب عبد الرحمن بن عبد الله الاسكافى، قدم علينا واسطا قال:

اخبرنا عبد الله بن عبيد الله بن محمد قال حدثنا على بن مسلم قال حدثنا يوسف بن يعقوب الماجشون قال اخبرنى محمد بن المنكدر عن سعيد بن المسيب قال سألت سعد بن أبى وقاص هل سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول لعلى: (انت منى بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبى بعدى) - او ليس معى نبى - فقلت أسمعته منه هذا؟ فأدخل أصبعيه فى أذنيه و قال نعم و الا فاستكتنا.

(مناقب ابن مغازلى المتوفى / ٤٨٣ هـ / ٢٨ حديث الرقم / ٤٢)

ص: ١٢٥

و حديث منزلت، و به دليل آن كه رسول خدا صلى الله عليه و آله على را در مدينه جانشين خود قرار داد، پس به اجماع نسبت بموارد ديگر عموميت دارد.

منزلت از نظر حديث و قرآن:

ارباب تاريخ و حديث و سيره و تفسير از مسلمين آورده اند كه پيامبر گرامى اسلام (ع) براى غزوه «تبوك» بهمراهى اصحاب از مدينه بيرون شدند. بوقت رحيل امام على (ع) را در مدينه از سوى خود (خليفه) گماردند.

امام على (ع) پيامبر (ص) عرض كرد (آيا مرا بين زنان و كودكان ميگذاري؟) رسول (ص) فرمود (آيا از اين خوشنود نيستى كه تو نسبت بمن همان منزله هارون نسبت بموسى را داري؟ جز اينكه پس از من ديگر پيامبرى نيست).

عظمت اين مقام امام على (ع) پس از توجه بايات قرآن كريم روشن است.

«وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي، هَارُونُ أَخِي، اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي، وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي، كَيْ نُسَبِّحَكَ ...

قال سَنَشِدُ عَضْدَكَ بِأَخِيكَ، وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ، وَ آتَيْنَا هُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ
سَلَامَ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ، وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفِرْقَانَ، بِمَوْجِبِ آيَاتٍ:

۱- هَارُونَ بَرَادِرِ مُوسَى اسْت.

۲- هَارُونَ وَزِيرِ مُوسَى اسْت.

۳- هَارُونَ شَرِيكَ كَارِ مُوسَى اسْت.

۴- هَارُونَ اَزِ (اهل) مُوسَى اسْت.

۵- پِشْتِ مُوسَى بُوْجُودِ هَارُونَ مُحْكَمِ اسْت.

۶- بَازَوِي مُوسَى بِيرَادَرِشِ مُحْكَمِ اسْت.

ص: ۱۲۶

۷- اَيْنِ دَرْخَوَاسْتِهَا رَا مُوسَى كَرْدِه اسْت.

۸- خُدا دَعَايِ مُوسَى رَا اِجَابَتِ اسْت.

۹- خُدا بِمُوسَى وَ هَارُونَ مَنّتِ نِهَادِه اسْت.

۱۰- خُدا بِه مُوسَى وَ هَارُونَ كِتَابِ رُوشَنِ دَادِه اسْت.

(نَزُولِ تَوْرَاتِ رَا بِمُوسَى وَ فَهْمِ وَ ادْرَاكِشِ رَا بِه هَارُونَ

۱۱- خُدا بِمُوسَى وَ هَارُونَ هَرْدُو سَلَامِ وَ دَرُودِ فَرَسْتَادِه اسْت.

۱۲- خُدا بِه مُوسَى وَ هَارُونَ «فِرْقَانَ» دَادِه اسْت.

در این تشبیه رسول خدا (ص) چه مقام رفیعی را برای امیر المؤمنین علی (ع) بمسلمانان گوشزد فرموده است. طالب
تفصیل به (جلد دوم شیعه میپرسد) بنگرد که مفصل تر بحث شده است. م

قال ابو جعفر محمد بن امیر حاج حسینی (ره) عند فضيلة قدم الامام علی (ع) ۳۷۰۶- حدثنا ابو الحسن محمد بن جعفر
الحلواني، حدثنا علی بن محمد بن جعفر الاهوازي مولى الرشيد، حدثنا بكر بن احمد القصري، حدثنا فاطمة و زينب و ام
كلثوم بنات موسى بن جعفر (ع) قلن:

حدثنا فاطمة بنت جعفر بن محمد الصادق (ع) قالت حدثتني فاطمة بنت محمد بن علی (ع) قالت حدثتني فاطمة بنت
علی بن الحسين قالت حدثتني فاطمة و سكينه ابنتا الحسين بن علی عن ام كلثوم بنت فاطمة بنت النبی عن فاطمة بنت
رسول الله (ص) و رضى الله عنها قالت:

(أُنسِيتُم قول رسول الله «ص» يوم غدیر خم: من كنت مولاه فعلى مولاه و قوله «ص» أنت منى بمنزلة هارون من موسى عليهما السلام).

و هكذا اخرجہ الحافظ الكبير أبو موسى المدینى فى كتابه المسلسل بالاسماء و قال: هذا الحديث مسلسل من وجه: و هو ان كل واحدة من الفواطم تروى عن عمته لها فهو رواية خمس بنات أخ كل واحدة منهن عمته.

(الغدیر/ ج / ١ / ص / ١٩٧ / ج / ٣ / بیروت)

اقوال الائمة - ج ١٣ / ٢٣٠

ص: ١٢٧

از هفت نفر فاطمه علیهن السلام نیز حدیث غدیر را روایت کرده اند ...

جهت تیمن و تبرک بنام اولاد رسول الله (ص) در این کتاب سلسله سند این حدیث نیز ثبت شد، گرچه در مجلدات قبل درباره حدیث غدیر، یادداشت های لازم ثبت شده است:

اما لطف این سند آن است که الغدیر این حدیث را از کتاب (اسنی المطالب) و از طرق حدیث عامه نقل کرده است نه از خاصه، و در ضمن اسامی راویان حدیث می رسیم به نام: (فاطمه) و زینب و ام کلثوم دختران حضرت موسی بن جعفر (ع) که هر سه نفر گفته اند: (فاطمه) دختر امام جعفر صادق (ع) بما حدیث کرده است که وی گفت از: (فاطمه) دختر امام محمد باقر (ع) بمن حدیث کرد و گفت:

(فاطمه) دختر امام محمد باقر (ع) بمن حدیث کرد و گفت:

(فاطمه) دختر امام زین العابدین (ع) بمن حدیث فرمود و گفت:

(فاطمه) و سکینه دختران امام حسین (ع) از قول ام کلثوم دختر:

(فاطمه) بنت النبی (ص) از قول مادرش (فاطمه) دختر رسول الله (ص) حدیث کرد که فاطمه زهرا دختر پیامبر در ضمن خطبه غرای خود در مسجد مدینه خطاب به مردم فرمود:

آیا فراموش کردید روز غدیر خم را که پیامبر فرمود: بر هر که من اختیار دارم پس از من علی مولا و اختیاردار اوست و (آیا فراموش کرده اید) قول رسول خدا را: تو نسبت به من منزله هارون نسبت به موسی را داری و ...

(فاطمه الزهراء)

سید میرداماد:

بر خلقت شبه خویش حق متعال

گویند که نیست قادر، از عین کمال

در ذات علی صورت این امر محال

نزدیک شد اینکه رنگ امکان گیرد

عبد الرحمان جامی

أصبحت زائرا لك يا شحنة النجف
بهر تثار مرقد تو، نقد جان بكف...
میوسم آستانه قدر و جلال تو
و ز دیده اشک عذر ز تقصیر ما سلف

ص: ۱۲۸

و لقوله: «انت اخي و وصي و خليفتي من بعدى و قاضى دينى (بكسر الدال)
انت منى و انا منك: قال: النبى صلى الله عليه و سلم لعلى انت منى و انا منك. و قال عمر، توفى رسول الله صلى الله عليه و سلم و هو عنه راض.

(صحيح بخارى ج ۴ باب مناقب على بن ابيطالب ط بمبئي / سال ۱۲۷۰ هـ)

قال: رسول الله (ص)- «احب اخوانى الى على بن ابيطالب و أحب أعمامى إلى حمزة بن عبد المطلب». (المناقب لابن المغازلى / ۲۹۹- الحديث / الرقم ۳۴۲- و كنز العمال ج ۵ / ۱۶۹ و ذخائر العقبى / ۱۷۶ و قال خرجه حافظ الدمشقي.

قال: صلى الله عليه و آله و سلم ان خليلي، و وزيرى، و خليفتي، و خير من أترك بعدى و يقضى دينى و ينجى موعدى، على بن ابيطالب.

(مناقب ابن مردويه)

قال: صلى الله عليه و سلم «يا على انت وصيى و خليفتي، و معينى، و وزيرى.» (احمد حنبل عن انس بن مالك، ابن مغازلى شافعى، و ثعلبى، ذيل آيه (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)

(از عامه / ۷۰ و خاصه / ۱۰۰ حديث)

محمد بن اسحاق قال آخى النبى (ص) بين اصحابه من المهاجرين و الانصار اخوين - اخوين ثم اخذ بيد على بن ابيطالب و قال هذا أخى.

(مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ / ۱۸۵)

على (ع) و العباس: السمعاني فى الفضائل - عن بريده قال النبى (ص) لكل نبى وصى و وارث، و ان عليا وصيى و وارثى - و قالوا و اما العباس فلم يرث لقوله تعالى (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا

ص: ۱۲۹

و به دليل قول رسول خدا صلى الله عليه و آله به على عليه السلام: «تو برادر من و وصي من و خليفه من پس از منى و تو داور و حکمران دين و آئين منى».

(وصیت پیامبر (ص):

پیامبران سلف علیهم السلام هریک «جانشین» داشته‌اند.

مسعودی مورخ معروف در «اثبات الوصیة» بسیاری از خلفای انبیاء (ع) را از آدم تا خاتم (ص) نام برده است که هریک دوازده نفر جانشین داشته‌اند یا «سبط و وصی» (رجوع شود)

از سوی دیگر رسول اکرم (ص) که تمام آنچه بشر بدان نیاز داشته بیان فرموده حتی آداب خوردن و خوابیدن، و تخلیه. چگونه در چنین امر بزرگی که صیانت اسلام و مسلمین و سعادت دنیا و آخرت عباد الله بآن بسته و پیوسته است (وصیت) نفرمود ...؟! و مردم را بلا تکلیف باقی گذارد؟ معاذ الله.

و امر وصیت در قرآن و سنت موکدا آمده است (ان ترک خیر الوصیة ...) و جمیع مسلمین بدان عمل کرده و میکنند آیات قرآن در «وصیت» بیاید. «م»

انت قاضی دینی:

رأی خواجه مصنف ما رحمه الله علیه برخلاف مشهور براینست (قاضی دینی) بکسر دال است یعنی تو قاضی، و داور، کیش و آئین منی. گرچه امام علی (ع) قرض پیامبر (ص) را نیز ادا فرمود.

اما دیگر کس از مسلمین چون امام علی (ع) در دین و حکمت‌های قرآن، و مبانی اسلام و فروع احکام، و آنچه بشر بدان نیازمند است چنان بصیرت نداشته و قضاوت و احکام امام علیه السلام شهره آفاق است.

ص: ۱۳۰

ما لکم من ولایتهم من شیء) و بالاتفاق انه لم یهاجر العباس. (مناقب شهر آشوب ج ۲ / ۱۸۹ ط قم)

قال: (ص) اقضا هم علی بن ابیطالب علی افضی امتی لکتاب الله. (مصایح بغوی و استیعاب حافظ ابن عبد البر قرطبی متوفی ۴۶۳) - قال (ص) اعظمهم حلما و اقدمهم سلما و اعلمهم بالقضیة و اقسامهم بالسویة.

(از عامه ۱۷ حدیث و از خاصه ۸ حدیث آمده است.)

حبّ علیّ حسنّة لا یضر معها سیئة

حبیب الله فضائلی ۱۳۹۲ ق

یا علیّ حبّ تست ایمانم

ص: ۱۳۱

خلاصه:

امام علی (ع) برادر رسول خدا (ص) است.

امام علی (ع) خلیفه رسول الله (ص) است. امام علی (ع) اداکننده قرض پیامبر (ع) است.

امام علی (ع) قاضی و داور دین و آئین پیغمبر (ع) است.

دوست ترین طریق

ص ۹۲- ترجمه گفته ابن سینا: (واجب است سنت گذار (خداوند) اطاعت از خلیفه خود را بر مردم فرض گرداند و واجب است تعیین خلیفه بجز از طریق شارع و سنت گذار از طریق دیگر تعیین نشود. از طریق پی چوئی خلافت تعیین خلیفه بوسیله «نص» درست ترین طریق است چه که بسوی فرقه گرائی و جدائی و اختلاف و نزاع نمیخواند. (ابن سینا) المہیات شفا

فأنه لا سواء امام الهدى و امام الردى، و ولّى النبى و عدوّ النبى، و لقد قال لى رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: انى لا اخاف على امتى مؤمنا و لا مشركا، اما المؤمن فيمنعه الله بايمانه، و اما المشرك فيقمعه الله بشركه، و لكننى اخاف عليكم كل منافق الجنان، عالم اللسان، يقول ما تعرفون و يفعل ما تنكرون.

نهج البلاغه ضمن نامه ۲۷ به محمد بن ابی بکر

ص: ۱۳۲

ما غزى قوم فى عقردارهم الاذلوا: (ابان عن سليم) قال كنا جلوسا حول أمير المؤمنين (ع) و حوله جماعة من اصحابه فقال له قائل يا امير المؤمنين لو استنفرت الناس فقام و خطب ۴۶ فقال:

«اما انا قد استنفرتكم فلم تنفروا و دعوتكم فلم تسمعوا فاتم شهود كغياپ و احبآء كاموات و صم ذووا اسماع اتلو عليكم الحكمة و اعظمكم بالموعظة الشافية الكافية و احنكم على جهاد اهل الجور فما آتى على آخر كلامى حتى اراكم متفرقين حلقا شتى تتناشدون الاشعار و تضربون الامثال و تسالون عن سعر التمر و اللبن تبت ايديكم لقد شتمتم الحرب و الاستعداد لها، و اصبحت قلوبكم فارغة من ذكرها شغلتموها بالباطيل و الاضاليل و يحكم أغزوهم قبل أن يغزوكم فوالله ما غزى قوم قط فى عقردارهم الاذلوا.

انفرجتم عن على (ع) و أيم الله ما أظن ان تفعلوا حتى يفعلوا ثم وددت انى قد رأيتهم فلقيت الله على بصيرتى و يقينى و استرحت من مقاساتكم و ممارستكم فما أتم الاكابل جمعة ضل راعيها فكلما ضمت من جانب انتشرت من جانب كأنى بكم و الله فيما أرى لو قد حمس الوغى و استحر الموت قد انفرجتم عن على بن ابيطالب انفراج الرأس و انفراج المرأة عن قبلها لا تمنع يد لاس.

قال الاشعث بن قيس فهلا فعلت كما فعل ابن عفان.

و انا على بينة فقال أو كما فعل ابن عفان رأيتمونى فعلت أنا عائذ بالله من شر ما تقول يابن قيس و الله ان التى فعل ابن عفان لمخزاة لمن لا زين له فكيف أفعّل ذلك و انا على بينة من ربى و الحجة فى يدى و الحق معى و الله ان أمر و مكن

عدوه من نفسه يجز لحمه و يفرى جلده و يهشم عظمه و يسفك دمه و هو يقدر على ان يمنعه لعظيم وزره ضعيف ما
ضمت عليه جوانح صدره فكن

ص: ١٣٣

أنت ذاك يا ابن قيس فاما أنا فدون و الله أن أعطى بيدى ضرب بالمشرفى تطير له فراش الهام و تطيح من الاكف و
المعاصم و يفعل الله بعد ما يشاء ويلك يا ابن قيس ان المؤمن يموت بكل ميتة غير أنه لا يقتل نفسه فمن قدر على حقن
دمه ثم خلى عمن يقتله فهو قاتل نفسه.

يا ابن قيس ان هذه الاممة تفترق على ثلاث و سبعين فرقة فرقة واحدة فى الجنة و اثنتان و سبعون فى النار و شرها و
أبغضها الى الله و أبغضها منه السامرة الذين يقولون لا قتال و كذبوا قد أمر الله بقتال البايعين فى كتابه و سنة نبيه و كذلك
المارقة فقال ابن قيس و غضب من قوله.

ما زلت مظلوما فما يمنعك يا ابن ابيطالب حين بويح أبو بكر أخو بنى تيم و أخو بنى عدى بن كعب و أخو بنى أمية بعدهم
ان تقاتل و تضرب بسيفك و أنت لا تخطبنا خطبة منذ كنت قدمت العراق لا قلت فيها، قبل ان تنزل عن المنبر «و الله انى
لأولى الناس بالناس و ما زلت مظلوما منذ قبض محمد رسول الله (ص) فما منعك ان تضرب بسيفك دون مظلمتك ...؟

قال (ع) يا ابن قيس اسمع الجواب لم يمنعنى من ذلك الجبن و لا كراهية للقاء ربي و أن لا أكون أعلم ان ما عند الله خير
لى من الدنيا و البقاء فيها و لكن منعنى من ذلك أمر رسول الله (ص) و عهده الى ...

احقن دمك أخبرنى رسول الله (ع) بما الاممة صانعة بعده فلم أك بما صنعوا حين عاينته باعلم و لا أشد استيقانا منى به
قبل ذلك بل أنا بقول رسول الله (ص) أشد يقينا منى بما عاينت و شهدت و فقلت يا رسول الله (ص) فما تعهد الى اذا
كان ذلك قال ان وجدت أعوانا فانبذ اليهم و جاهدهم و ان لم تجد أعوانا فاكفف يدك و أحقن دمك حتى تجد على اقامة
الدين و كتاب الله و سنتى أعوانا.

وز خواب سحرگهان پرهیز

می باش به عمر خود سحرخیز

ص: ١٣٤

و أخبرنى (ص) ان الاممة ستخذلنى و تبایع غیری و تتبع غیری.

و أخبرنى (ص) انى بمنزلة هارون من موسى، و من تبعه و العجل و من تبعه اذ قال له موسى (يا هارون ما منعك اذ
رأيتهم ضلوا الا تتبعنى أف عصيت أمرى؟

قال يابن ام لا تأخذ بلحيتي و لا برأسي اني خشيت ان تقول فرقت بين بنى اسرائيل و لم ترقب قولى) و انما يعنى موسى امر هارون حين استخلفه عليهم ان ضلوا فوجد اعوانا ان يجاهدوهم و ان لم يجد اعوانا، ان يكف به و يحقن دمه و لا يفرق بينهم، و انى خشيت ان يقول ذلك أخى رسول الله (ص):

«لم فرقت بين الامة؟ و لم ترقب قولى و قد عاهدت اليك انك ان لم تجد اعوانا ان تكف يدك تحقن دمك و دم اهلك و شيعتك ...؟

فلم يستجب لى فلما قبض رسول الله (ص) مال الناس الى ابى بكر فبايعوه و انا مشغول برسول الله (ص) بغسله و دفنه ثم اشتغلت بالقرآن فأليت يمينا ان لا ارتدى الا للصلاة حتى أجمعه فى كتاب ففعلت ثم حملت فاطمة و أخذت بيدي الحسن و الحسين فلم ادع احدا من اهل بدر و اهل السابقة من المهاجرين و الانصار الا ناشدتهم الله و حقى، و دعوتهم الى نصرتي فلم يستحب لى من جميع الناس الا اربعة رهط ... الزبير و سلمان، و ابو ذر و المقداد، و لم يكن معى احد من اهل بيتى اصول به و لا أقوى به أما حمزة فقتل يوم احد، و اما جعفر فقتل يوم موته، و بقيت بين جلفين جافين ذليلين حقيرين، العباس و عقيل، و كانا قريبيى العهد، بكفر فاكروهونى و قهرونى فقلت كما قال هارون لأخته (يابن ام ان القوم استضعفونى و كادوا يقتلوننى).

ان القوم ...

فلى بهارون اسوء حسنة ولى بعهد رسول الله (ص) الى حجة قوية قال الاشعث كذلك صنع عثمان استغاث بالناس و دعاهم الى نصرته، فلم يجد اعوانا فكف يده حتى قتل مظلوما، قال ويلك يا ابن قيس ان القوم حين قهرونى و استضعفونى و كادوا يقتلوننى، لو قالوا لى نقتلك البتة لأمتنعت من قتلهم اياى، و لو لم أجد غير نفسى وحدى و لكن قالوا ان بايعت

ص: ١٣٥

كففتنا عنك و اكرمناك و قربناك و فضلناك و ان لم تفعل قتلناك فلما لم أجد احدا بايعتهم اياهم لا تحق لهم باطلا و لا توجب لهم حقا فلو كان عثمان حين قال الناس اخلعها و كف عنك خلعها لم يقتلوه و لكنه قال اخلعها قالوا فاننا قاتلوك فكف يده عنهم حتى قتلوه و لعمري لخلعه اياها كان خير اله لأنه أخذها بغير حق و لم يكن له فيها نصيب و ادعى ما ليس له و تناول حق غيره ويلك يا ابن قيس ان عثمان لا يعد و ان يكون احد رجلين اما ان يكون دعا الناس الى نصرته فلم ينصروه و اما ان يكون القوم دعوه الى ان ينصروه فنهاهم عن نصرته فلم يكن له ان ينهى المسلمين عن ان ينصروا اما هاديا مهتديا لم يحدث حدثا، و لم يوؤ محدثا، و بئس ما صنع حين نهاهم، و بئس ما صنعوا حين اطاعوه و اما ان يكونوا لم يروه أهلا لنصرته لجوره و حكمه بخلاف الكتاب و السنة.

اربعين رجلا و قد كان مع عثمان من اهل بيته و مواليه و اصحابه أكثر من اربعة آلاف رجل و لو شاء ان يمتنع بهم لفعل، فلم نهاهم عن نصرته و لو كنت وجدت يوم بويج ابو بكر اربعين رجلا مطيعين لجاهدتهم و اما يوم بويج عمر و عثمان فلا، لأننى كنت بايعت و مثلى لا ينكث بيعته ويلك يا ابن قيس كيف رأيتنى صنعت حين قتل عثمان و وجدت اعوانا هل رأيت منى فشلا اوجبنا او تقصيرا، فى وقعتى يوم البصرة و هم حول حملهم الملعون و من معه الملعون من قتل حوله الملعون من رجع بعده لا تائباً و لا مستغفرا فانهم قتلوا انصارى و نكثوا بيعتى و مثلوا بعاملى و بغوا على و سرت اليهم فى اثنى عشر ألفا و فى رواية اخرى، أقل من عشرة آلاف و هم نيف على عشرين و مائة ألف.

كيف رأيتنا و في رواية زيادة على خمسين الفا، فنصرني الله عليهم و قتلهم بايدينا و شفى صدور قوم مؤمنين و كيف رأيت يا ابن قيس وقعتنا بصفين و ما قتل الله منهم بايدينا خمسين الفا في صعيد واحد الى النار، و في رواية اخرى زيادة على سبعين الفا و كيف رأيتنا يوم النهروان، اذ لقيت المارقين و هم مستبصرون متدينون «قد ضل سعيهم في الحياة الدنيا انهم يحسنون صنعا فقتلهم الله في صعيد واحد الى النار لم يبق منهم عشر و لم يقتلوا من المؤمنين عشرة».

ص: ١٣٦

انا صاحب ...

ويلك يا ابن قيس هل رأيت لى لوآء رد؟ او رأية روت اياى تعير؟ يا ابن قيس و انا صاحب رسول الله (ص) فى جميع مواطنه و مشاهده و المتقدم الى الشدائد بين يده لا افر و لا الود و لا أعقل و لا أنحاز، و لا أمتع العدو دبرى انه لا ينبغى للنبي و لا الوصى، اذا لبس لامة و قصد لعدوه ان يرجع او ينثنى، حتى يقتل او يفتح الله له، يا ابن قيس هل سمعت لى بفرار قط او نبوءة ...؟

لم أجد خامسا يا ابن قيس اما و الذى فلق الحبة و برأ النسمة لو وجدت يوم بويج ابو بكر الذى عبرتنى بدخولى فى بيعه اربعين رجلا كلهم على مثل بصيرة، الا اربعة الذين وجدت لما كففت يدى و لنا هضت القوم و لكن لم أجد خامسا.

قال الاشعث و من الاربعة يا أمير المؤمنين قال: سلمان و ابو ذر و المقداد و الزبير بن صفية قبل نكته بيعتى،، فانه بايعنى مرتين، انا بايعته الاولى التى و فى بها فانه لما بويج ابو بكر اتانى اربعون رجلا من المهاجرين و الانصار فبايعونى و فيهم الزبير فأمرتهم ان يصبحوا عند بابى محلّين روؤسهم عليهم السلاح فما و فى منهم غير اربعة سلمان و ابو ذر و المقداد و الزبير و اما بيعته الآخرة فانه آتانى هو و صاحبه طلحة بعد قتل عثمان فبايعانى طائعين غير مكرهين ثم رجعا عن دينهما مرتدين ناكثين مكابرين معاندين حاسدين فقتلهم الله الى النار

و اما الثلاثة سلمان و ابو ذر و المقداد، فثبوتوا على دين محمد (ص) و ملء ابراهيم حتى لقوا الله يرحمهم الله يا ابن قيس فوالله لو ان اولئك الاربعة الذين بايعونى و فوالى و اصبحوا على بابى محلّين قبل ان نجب لعتيق فى عنقى بيعته لنا هضته و حاكمته الى الله عز و جل و لو وجدت قبل بيعه عمر اعوانا لنا هضتهم و حاكمتهم الى الله فان ابن عوف جعلها لعثمان و اشترط عليه فيما بينه و بينه ان يردها عليه عند موته فاما بعد بيعتى اياهم فليس الى مجاهدتهم سبيل ...

فقال الاشعث و الله لئن كان الامر كما تقول لقد هلكت الامة غيرك و غير شيعتك

ص: ١٣٧

فقال ان الحق و الله معى.

من تمسك التوحيد يا ابن قيس كما أقول و ما هلك من الامة الا الناصبين و المكابرين و الجاحدين و المعاندين فاما من تمسك بالتوحيد و الاقرار بمحمد و الاسلام و لم يخرج من الملة و لم يظاهر علينا الظلمة و لم ينصب لنا العدو و شك فى الخلافة و لم يعرف اهلها و ولايتها و لم يعرف لنا ولايته، و لم ينصب لنا عداوة، فان ذلك مسلم مستضعف يرجى له رحمة الله و يتخوف عليه ذنوبه.

(قال أبان) قال سليم بن قيس فلم يبق يومئذ من شيعة علي (ع) احدا الا تهلل وجهه و فرح بمقاتلته اذ شرح أمير المؤمنين (ع) الامر، و باح و كشف الغطاء و ترك التقية ...

(كتاب السقيفة / سليم بن قيس الكوفي المتوفى / ٩٠ هـ / ط / نجف اشرف / ٢)

ص ١٤٧- قال بشير بن سعد الانصارى: لو كان هذا المكان سمعته الانصار فيك يا علي قبل بيعتها لأبى بكر ما اختلفت عليك ثم ما كان من علي الا انه حمل فاطمة بنت رسول الله و هى زوجته على دابة و اخذ يطوف بها فى مجالس الانصار تسألهم النصر فكانوا يقولون لها يا بنت رسول الله قد مضت بيعتنا لهذا الرجل و لو ان زوجك و ابن عمك سبق الينا قبل ابى بكر ما عدلنا به فيقول على عليه السلام عند ذلك افكنت ادعو رسول الله (ص) فى بيته لم أدفنه و اخرج انا ادفن الناس سلطانه و تقول فاطمة ما صنع ابو الحسن الا ما كان ينبغى له و لقد صنعوا ما الله حسيبهم عليه و طالبهم. ٤٧

ص: ١٣٨

و لأنه افضل، و امامة المفضول قبيحة عقلا، و لظهور المعجزة على يده كقلع باب خيبر و مخاطبة الثعبان،

لأنه افضل - مضى بالاشارة آنفا

و قال ابن ابى الحديد فى قصيدته المشهورة الغراء

يا قالع الباب الذى عن هزه/ عجزت اكف الاربعون و اربع/ و القصيدة فى غاية الشهرة، و لها شروح كثيرة و مكتوب فى جدار الصحن و الضريح المطهر العلوى.

و منها: لو لا حدوثك قلت انك جاعل - الارواح و الاشباح و المتنزع.

لو لا مماتك قلت انك باسط الارزاق - تقدر فى العطاء و توسع و ... عليك بشرح القصائد ... مطبوع.

و قال القوشجى (و لظهور المعجزة) يعنى الكرامة على يده (كقلع باب خيبر) و عجز عن اعادته سبعون رجلا من الاقوياء.

و مخاطبة الثعبان:

على منبر الكوفة فسئل عنه فقال انه من حكام الجن، اشكل عليه مسئلة فاجبته عنها.

(شرح تجريد)

(بحذف السند) سليمان بن بريدة عن ابيه، قال قال رسول الله (ص) قم بنا يا بريدة نعود فاطمة (ع) فلما أن دخلنا عليها و أبصرت أباهما دمعت عيناهما، قال ما يبكيك يا بنتى قالت قللة الطعم و كثرة الغم و كثرة الهم، و شدة السقم فقال لها أما و الله ما عند الله

ص: ۱۳۹

چه، علی افضل اصحاب رسول صلی الله علیه و آله بود و امامت مفضول بر فاضل عقلا قبیح است و بدلیل ظهور معجزه بدست علی علیه السلام مانند کندن در خبیر و گفتگوی با اژدها

معجزه انبیاء و اولیاء

قرآن کریم برای انبیاء «آیت» و یا «معجزه» قائل است - وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آيَا (اولیاء الله) هم معجزه دارند یا نه؟ برخی منکرند، و بعضی برآند، که «اولیاء» کرامت دارند.

امامیه اثنی عشریه چون مصنف (ره) برای ولی خدا «معجزه» قائلند. شیخ مفید گوید بنو نوبخت و زیدیه، و خوارج از اسلام، منکر «معجزه» سفرآ و ابواب و منصوبین خاصه هستند.

(اوائل المقالات / ۴۱)

فتح خبیر را

بدست امام علی (ع) تمام مورّخین و مفسرین و اهل تاریخ و سیره‌نویسان اسلامی نوشته‌اند. از صحاح تا کتب مبسوط فریقین. - در ادبیات مشرق از عربی و فارسی ترکی و اردو، و بنگالی و زبانهای محلی در طی قصیده‌ها و قطعه و رباعی‌ها (... آمده است. حتی «قوشجی» که در پی رد اقوال «خواجه» است اقرار کرده (کقلع باب خبیر) و عجز عن اعادته سبعون رجلا) و بیاسخ امام (ع) باژدها نیز اقرار نموده است. و اما: حاکم از جابر صحابی، نقل کرده است.

«ان علیا رضی الله عنه حمل باب خبیر» - بلفظ (ان علیا لما انتهى الى الحصن اجتنب) أحد ابوابها فألقاه بالارض فاجتمع عليه بعد سبعون رجلا فكان جهدهم أن اعادوا الباب و اخرجه ابن اسحاق فی سیرته عن ابی رافع و ان السبعة لم یغلبوه

(کشف الخفا للعجلونی / ۲۳۲)

ص: ۱۴۰

خیر مما ترغبین الیه یا فاطمة أما ترضین ان زوجتک خیراً متی اقدمهم سلماً و اکثرهم علماً و أفضلهم حلماً و الله ان ابنیک لسیدا شباب أهل الجنة.

(مناقب حافظ الموفق بن احمد الحنفی «اخطب خوارزم» / ۵۸)

و قال (ص) «لضربة علی لعمر و بن عبدود افضل من عمل امتی» (مناقب ابن مغازلی)

در احادیث بسیار دیگر فرمود علی افضل اوصیاء، و افضل انصار و مهاجرین، و افضل خلق خداوند است.

(ابن مغازلی شافعی متوفی ۴۸۳ هـ)

اهل ذکر کیستند؟

عالم جلیل و فقیه بزرگوار شیعی، مرحوم سید محمد طباطبائی کربلائی (ره) در کتاب عظیم (مفاتیح الاصول) ص / ۷۰۳
بعد، بحثی عمیق و مفصل و مستدل دارد که اهل آنرا به مأخذ و می‌گذاریم: و ما خلاصه‌ای فشرده تقدیم خوانندگان
محترم می‌کنیم:

آیا مقصود از اهل ذکر که قرآن فرموده است: (فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) * کیستند؟

۱- آیا جمیع علماء مسلمین؟

۲- آیا اهل کتاب؟

۳- آیا مراد تاریخ‌دانان امم گذشته از یهود و نصاری ...؟

۴- یا مراد از اهل ذکر رسول الله و اهل بیت (ص) نبوت مقصود است؟

اهل ذکر جمیع علماء نیستند، بدان دلیل که بین ایشان اختلاف است و مجمع البیان در دو مقام، بدین اختلاف اشارت
کرده است، و در صورت اختلاف حق، قابل تشخیص نیست لذا تقلید ایشان جایز نیست. اهل کتاب هم نیستند چه گونه
معانی مشکله قرآن را از اهل کتاب پیرسیم که به این قران ایمان

ص: ۱۴۱

۳۶۸۹- از امام محمد باقر (ع) در بیان قول خدای عز و جل: (فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) * پیاسخ پرسش
اینکه (اهل ذکر) کیانند؟ رسول الله (ص) فرمود: من و ائمه اهل ذکر هستیم.

(محمد بن علی الباقر)

ندارند ... پس (اهل ذکر) یهود و نصاری هم نیستند.

روایتی از ابن عباس و مجاهد رسیده است که مقصود اهل تورات و انجیل است چراکه مشرکین مکه از شدت عداوت با
پیامبر اکرم (ص)، قول یهود و نصاری را از کتب ایشان می‌شنیدند، قرآن گوید از ایشان پیرسید.

بر فرض قبول این قول برای مشرکین اهل مکه بوده است: سایر مسلمین و مؤمنین: معانی قرآن را از کی پیرسند؟ آیا از
یهود و نصاری ...؟!

نظر سوم- که گفته شده (و از ابن زید هم نقل شده است) مقصود تاریخ‌دانان هستند که از امم گذشته خبر دارند.

بر فرض قبول، اینکه ایشان از تواریخ گذشته قدری میدانند، این ادعا چه ربطی با علوم قرآنی دارد ...؟ که: تفصیل کلّ
شیء- و تبیان کلّ شیء- لا رَطْبٍ وَ لا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ- درباره قرآن کریم نازل شده است ...؟

باقی است یک قول که: مقصود از اهل ذکر، رسول الله و اهل بیت پیامبر است صلوات الله علیهم اجمعین و در این باره
روایات و احتجاج فراوان هست.

۳۶۸۹- عبد الله بن عجلان عن ابی جعفر (ع) فی قول الله عزّ و جل:

فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ* - قال (هم) رسول الله (ص) و انا و الائمه اهل الذكر.

(مفاتيح الاصول / ٧٠٠)

ای مدعی برو که مرا با تو کار نیست احباب حاضرند با عدا چه حاجتست

ص: ۱۴۲

و رفع الصخرة العظيمة عن القلب و محاربة الجن و رد الشمس و غير ذلك، و ادعى الامامة فيكون صادقا.

صخرة عظيمة: روى انه لما توجه الى صفين مع اصحابه اصابهم عطش عظيم، فأمرهم ان يحفروا بقرب دير فوجدوا صخرة عظيمة عجزوا عن نقلها، فنزل على (ع) فأقلعها، و رمى بها مسافة بعيدة فظهر قلب فيه ماء فشربوا عنها، ثم اعادها، و لما رأى ذلك صاحب الدير اسلم.

محاربة الجن: روى انه جماعة من الجن، ارادوا وقوع الضرر بالنبي (ص) حين مسيره الى بنى المصطلق فحارب على (ع) معهم و قتل منهم جماعة كثيرة.

(شرح التجريد)

حديث رد الشمس: اخرجه جمع من الحفاظ الاثبات بأسانيد جمعة صحيح جمع من مهرة الفن، بعضها و حكم آخرون بحسن آخر. و جاء آخرون من الاعلام و قد عظم عليهم الخطب بانكار هذه المأثرة النبوية، و المكرمة العلوية الثابتة فأفردوها بالتأليف و جمعوا فيه طرقها، و أسانيدها و ذكر العلامة الاميني تسعة عشر من الاعلام و كتبهم الخاصة (رد الشمس لأمير المؤمنين).

(الغدير ج ٣ / ١٢٧ ط ٣ بيروت)

في عمدة الباري لليعنى، كفتح الباري للحافظ، ابن حجران الطبراني، و الحاكم و البيهقي في الدلائل أخرجوا عن اسماء بنت عميس «ان النبي (ص) نام على فخذ علي (رض) حتى غابت الشمس فلما استيقظ رسول الله (ص) قال علي (رض) يا رسول الله، اني لم اصل العصر، فقال النبي (ص) اللهم ان عبدك عليا احتسب بنفسه على نبيك فردها عليه قالت اسماء فطلعت الشمس حتى وقعت على الجبال و على الارض ثم قام على فتوضأ و صلى العصر و ذلك بالصهبا.

(كشف الخفاء للعجلوني ٢٢٠)

ص: ۱۴۳

و برداشتن سنگ از روی چاه و جنگ با گروه جن و برگشت خورشید و غير اينها، و على عليه السلام ادعاى امامت نمود و او در ادعاى خود راستگو است

معجزات انبياء و اولياء عليهم السلام:

حوادث برخلاف طبیعت گاهی انجام گرفته و میگیرد، و از دید عقل محال نیست و در جماد و نبات و حیوان و انسان نمونه‌های فراوان دارد.

وجود انبیاء و اولیاء (ع) و کتب آسمانی از همین مستثنیات است. اگر پیامبری از جانب خدا «معجزه» نداشته باشد: نبوت خود را چگونه ثابت کند...؟

اگر اصل معجزه را در «نبی (ص)» پذیرفتیم در «ولی (ع)» هم میپذیریم چه بجز وحی تشریعی که فقط از «نبی (ص)» است وظایف هر دو یکی است.

و برداشتن سنگ بزرگ از روی چاه، و جنگ کردن امام علی (ع) با گروه جن، و برگشتن خورشید به دعای پیغمبر (ع) بخاطر علی (ع) را مخالفان عقاید شیعه چون (قوشجی) در شرح تجرید هم نوشته است و تصدیق کرده است.

روزی که آفرید ترا صورت آفرین از آفرینش تو بخود گفت آفرین

صورت نیافریده چنین صورت آفرین بر صورت آفرین و برین صورت آفرین

ادعای امامت:

را، خواجه نصیر الدین، طوسی علیه الرحمة ازین جهت دلیل گرفته است که امام علی علیه السلام بتصدیق همه صادق القول است.

وگرنه بجز امام علیه السلام هم ادعا کرده‌اند، و خدا فرموده است (با راستگویان باشید) «وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» نه با دروغگویان.

«م»

صاحب «الغدير» نوزده نفر از علمای عامه را با کتب خاص ایشان که درباره (ردّ شمس) نوشته‌اند آورده است. (الغدير ج ۳/ ۱۲۷ ط ۳ بیروت)

ص: ۱۴۴

و لسبق كفر غيره فلا يصلح للامامة، فيتعين هو عليه السلام، و لقوله تعالى: وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ،

و علی (ع) ادعی الامامة: «ثم ان عليا كرم الله وجهه أتى به الى ابي بكر و هو يقول (انا عبد الله و أخو رسوله فقيل له بايع أبا بكر، فقال أنا أحق بهذا الامر منكم و لو لا أبايعكم و أنتم أولى بالبيعة لي أخذتم هذا الامر من الانصار و احتججتم عليهم بالقرابة من النبي (ص) و تأخذونه منا اهل البيت غصبا؟ أستم زعمتم للانصار أنكم أولى بهذا الامر منهم لما كان محمد (ص) منكم فأعطوكم المقادة و سلموا اليكم الامارة و أنا أحتج عليكم بمثل ما احتججتم به على الانصار نحن أولى برسول الله حيا و ميتا فأنصفونا ان كنتم تؤمنون و الا فبؤوا بالظلم و أنتم تعلمون.

(الامامة و السياسة / ۱۱ ط ۳ / ۱۳۸۲ هـ / الحلبي / بمصر)

و لسبق كفر غيره: و ذلك لأن النبي (ص) حين بعث لم يكن على بالغا. سن له التكليف فلم يكن كافرا بخلاف من عداه من الائمة فانهم كانوا بالغين فكانوا كافرين، و الكافر ظالم لقوله تعالى «وَ الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ وَ الظالم لا يصلح للامامة لقوله تعالى «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» في جواب ابراهيم (ع) حين طلب الامامة لذريته.

وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ:

مضمون الآية الكريمة هو الامر بمتابعة المعصومين (ع) لأن الصادقين هم المعصومون و غير على من الصحابة ليس بمعصوم بالاتفاق فالمأمور بمتابعته انما هو على (ع)

(شرح التجريد)

ص: ۱۴۵

و به دليل سابقه كفر غير على عليه السلام لهذا صلاحيت امامت ندارد پس امامت فقط برای على عليه السلام معین شد. و به دليل قول خدای تعالی «با راستگويان باشيد»

سابقه كفر و اسلام؟:

پس از بعثت پیامبر اکرم (ص) مسلمين در سنين گوناگون اسلام آوردند، و تنها امام على (ع) است که قبل از بلوغ نه سال يازده ساله (يوم الدار) دست بيعت بدست پیامبر (ع) داد. تنها امام على (ع) است که سابقه كفر ندارد.

«و لقد علم المستحفظون من اصحاب محمد اني لم ارد على الله و لا على رسوله ساعة قط (نهج البلاغة)

در مقایسه آیا کسی که سابقه كفر دارد، امام مسلمين باشد، یا کسیکه بجز اسلام سابقه‌ای ندارد؟ و خدا فرمود «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»

(قرآن کریم / الواقعة)

هرچه آموخته بجان آمیخته:

فضيلت ديگر امام على (ع) در اين بحث آنستکه صرف نظر از ساير عطايا و منن الهی بوی در کودکی از رسول الله (ص) تعليم يافته و هرچه آموخته بجان آمیخته (العلم في الصغر كالنقش في الحجر) اما ساير اصحاب همه در بزرگی شاگرد پیامبر (ع) بوده‌اند.

گیرم که تعالیم نبی اکرم (ص) را بجان خریدند، اما در ذاکره و حفظشان نماند ... که بارها بفراموشی و عدم عنایت و علم خود، و دانائی و توانائی و اعلمیت امام على (ع) اقرار کردند. «م»

الباب ۴۱ من غاية المرام للبحرانی

فی رجوع ابی بکر و عمر و عثمان فی العمل و الحكم و غیرهم من الصحابة الى امير المؤمنين (ع) من طریق العامة و فيه ثلثة و ثلاثون حدیث - مسند احمد حنبل

سعید بن المسیب قال كان عمر يتعوذ بالله من معضلة ليس لها ابو الحسن (ع). (غاية المرام)

ص: ۱۴۶

و لقوله تعالى «وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» و لأن الجماعة غير على غير صالح للامامة لظلمهم، و لتقدم كفرهم،

اولى الامر ...؟ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا.

(۵۹/ النساء)

عن ابی بصیر عن ابیجعفر (ع) انه سأله عن قول الله «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ».

قال نزلت في علي بن ابيطالب (ع) قلت ان الناس يقولون فما منعه أن يسمى عليا و اهل بيته في كتابه؟ فقال ابو جعفر، قولوا لهم «ان الله نزل على رسوله الصلاة و لم يسم ثلاثا و لا اربعا حتى كان رسول الله، هو الذي يفسر ذلك و أنزل الحج فلم ينزل طوفوا سبعا حتى فسر ذلك لهم رسول الله و أنزل (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) فنزلت في علي و الحسن و الحسين و قال رسول الله (ص) أوصيكم بكتاب الله و اهل بيتي اني سألت الله اني لا يفرق بينهما حتى يوردهما على الحوض فأعطاني ذلك. (شواهد التنزيل / ۱۵۰ / الحديث ۷۰۳) التنزيل / ۱۵۰ / الحديث ۲۰۳)

اسماء الائمة في حديث مشهور ذيل الآية / راجع / الصافي عن جابر الصحابي ۴۸

قبيح عقلا: ان الله أمر بطاعة المعصومين لان اولى الامر لا يكونون الا معصومين لان تفويض امور المسلمين الى غير المعصومين قبيح عقلا و غير على (ع) غير معصوم بالاتفاق فالامر باطاعتى لا غير. (شرح تجريد)

ص: ۱۴۷

و به دليل قول خدای متعال «از اولی الامر خودتان اطاعت کنید» دیگران صلاحیت امامت را نداشتند زیرا ستمکار بودند و پیش از اسلام سابقه کفر داشتند

امام بحق نیست:

با توجه باختلاف عقاید مسلمین در (اولی الامر) امامیه اثنا عشریه بر آنستکه اگر امام همچون پیامبر (ع) معصوم نباشد: امام بحق نیست.

و کسی برای خلفای پیغمبر (ص) بجز امام علی (ع) ادعای عصمت نکرده است.

و از دیگر سوی اعتراف به نسیان و خطا، و جهل از خودشان و نسبت ستمکاری، از خلال کتب فریقین بدیشان فراوان ثبت است.

و بخشی از آغاز عمر خود را پیش از اسلام در «کفر» گذرانیده‌اند.

و خداوند پیاسخ حضرت ابراهیم (ع) فرمود به عهد «امامت» من ستمکاران نمیرسند. (لا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ).

با توجه بآیات قرآن کریم معنی (ظلم و ظالم) و نتیجه بحث روشن است.

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ (۵۹/ بقره- و ۱۶۲/ الاعراف)

قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعِنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ (۷۹/ يوسف)

وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۲۹/ بقره- و مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ (۱/ الطلاق)

وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۴۵/ مائده)

وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۵۴/ بقره)

وَمَنْ يَظْلِمْ مِنْكُمْ نُدْفَعُ عَذَابًا كَبِيرًا. (۱۹/ فرقان) وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَ لَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ (۱۱۳/ هود)

ص: ۱۴۸

الاحتجاج على الكثرة و الجماعة: فانا وجدنا الكثرة في موارد من كتاب الله تعالى هي المذمومة و القلة هي المحموده من ذلك قوله تعالى:

(وَإِنْ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَاءِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ/ من آية/ ۱۱۹/ سورة الانعام)

و قول عز و جل (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ/ ۱۰۶/ يوسف) و قال عز و جل: (وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ/ ۱۷/ اعراف) و قول تعالى (كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةٌ كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ/ ذیل / ۲۴۹/ البقره)- و قوله تعالى:

(وَإِنْ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِيلٌ مَا هُمْ/ ۲۴/ ص)- و قوله تعالى (وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ/ ذیل / ۴۰/ هود و قوله تعالى (وَ قَلِيلٌ مِنَ عِبَادِيَ الشَّكُورُ/ ذیل / ۱۳/ سبأ)

و قوله تعالى (وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ أَخْرِجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ/ صدر / ۶۶/ النساء)- و قوله جل ثناؤه:

(قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي، وَ مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ/ ۲۴۹/ البقره)

و فی آی كثير من القرآن يحمد فيها القليل و يذم الكثير (من ذم الكثير قوله عز و جل وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ/ ۱۸۷/ الاعراف

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ / ٣٨ / يوسف) - وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ / ١٠٣ / مائدة / ٤ حجر بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ / ذيل / ١٠٠ البقرة

افلا ترى ان القلة حمدت و انما حمد الله تعالى اتباع الحق و ان قلوا و ما كانت يد الله على جماعة اهل الباطل قط فان زعمتم ان يد الله على من قال بقولكم فهذه شناعة اخرى تزعمون ان يد الله على من نسب الحكم الى غيره و فيما قصصنا كفاية.

(الايضاح / ١٢٦)

ايها الناس لا تستوحشوا في طريق الهدى لقله اهلكه فان الناس قد اجتمعوا على مائدة شعبها قصير و جوعها طويل (نهج البلاغة)

ص: ١٥٠

و قد خالف ابو بكر كتاب الله تعالى في منع ارث رسول الله «صلى الله عليه و آله».

القرآن الكريم و الارث: وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ (١٦ / النمل)

فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ، وَ وَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ (١٦ / النساء)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا (١٩ / النساء)

يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلٍ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (٦ / مريم)

وَ هُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ (١٧٦ / النساء)

وَ أَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَرْضًا لَمْ تَطُوهَا (٢٧ / الاحزاب)

وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورِثُ كِلَالَةً أَوْ امْرَأَةً وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ (١٢ / النساء)

لَا تَصَارَ الْوِلْدَةُ بَوْلَدِهَا وَ لَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ، وَ عَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ (٢٣٣ / البقرة)

وَ تَأْكُلُونَ الثَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا (١٩ / الفجر)

لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْأَقْرَبُونَ وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا. (٧ / النساء)

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ (١١ / النساء)

*** و هذه سيده نساء العالمين و بضعة خاتم النبيين و المرسلين (ص) قد علم الناس ما كان بينها و بين أبي بكر، اذ هجرته فلم تكلمه حتى ماتت و دفنها أمير المؤمنين ليلا و لم يؤذن بها الا نفر من شيعته لئلا يصل على غيرها غيرهم و هذا من

المسلمات أخرجه البخاری و مسلم فی الصحيحین (آخر غزوة خيبر، او اول كتاب الفرائض) و كتاب «الجهاد» من صحيح مسلم.

(الفصول المهمة / ٤٩ ط ٤)

ص: ١٥١

و ابو بكر با كتاب خدا مخالفت نمود آنجا كه مانع ارث رسول خدا صلى الله عليه و آله شد.

مخالفت با خدا چگونه؟:

از مجموعه آثار عامه چنین برمی آید كه (ابو بكر و ابو عبیده جراح و عمر بن خطاب و مغیره بن شعبه كارگردانان «سقیفه» خواستند. كه پس از پیامبر اكرم (ص) برای حفظ وحدت مسلمین هرچه زودتر ... «خلیفه» باید معین شود و مخالف را هر كه باشد باید از میدان بدر برد (سعد بن عباد). چون علی بن ابیطالب (ع) بتعیین پیامبر (ع) بارها خلیفه معین، و مدعی خلافت بود و از لحاظ علم، عمل و سبقت اسلام و قرابت رسول (ع) و جهاد، و فضائل دیگر از همه بیش و پیش تر، و بنی هاشم طرفدارش بودند ...

این علی (ع) اگر زر و سیمی در كف داشته باشد، رقابت با وی محالست و سرمایه ای كه یكجا بدست امام علی (ع) میرسید وجه الاجاره «فدك» ملك، وارث (فاطمه زهراء) از بخشش پیامبر (ع) بامر خدا بود (و آت ذا القربى حقه)

باید این «پول» از دست امام علی (ع) كه رقیب است خارج شود تا گرد تهی دست کسی نیاید گرچه امام علی (ع) باشد ...

ابو بكر خبر واحدی از رسول خدا (ع) روایت كرد: (ما گروه انبیاء درهم و دینار ارث نمیگذاریم و آنچه از ما بماند صدقه است) و باید هزینه مردم گردد. و ما هم خلیفه و اختیاردار مردم ... پس «فدك» از دست فاطمه زهراء و امام علی (ع) خارج و به بیت المال سپرده شد ...؟

مخالفت با كتاب خدا روشن میشود:

به ده آیه از آیات قرآن کریم صفحه قبل رجوع فرموده و ببینید اگر قرآن حجت است كه اصل ارث گذاری، وارث بردن، و کیفیت تقسیم ارث زن و مرد، كلاله و برادر و خواهر، و اینکه ارث مال است زمین است، وارث از پدر و مادر میرسد، و پیامبران

ص: ١٥٢

ارث گذاردند، و فرزندان شان ارث بردند: و ... بنگرید و معنی مخالفت با كتاب خدا را ببینید.

آیا پیامبر (ع) برخلاف كتاب خدا فرمود (ارث نمیگذاریم ...؟! ای دین بنام توجه نکردند ای مردم بنام دلسوزی شما چه ها نشد ...؟

«م»

عذر حجّ قبول، و عذر عدم ولای علی (ع) قبول نیست

رسول خدا (ص) فرمود: یا علی! مثل شما در بین مردم مثل کشتی نوح است، هرکه با آن بود و سوار شد نجات یافت، و هرکس تخلف کرد غرق شد.

هرکسی که شما را دوست داشت نجات یافت، و هرکسی که شما را دشمن دارد و محبت شما را ترک گوید بروی خود در آتش است.

مثل شما یا علی! مثل بیت الله الحرام است هرکه در آن در آمد در امان است، و هرکه شما را دوست بدارد و شما را ولی امر خود بداند از عذاب خداوندی در امان است، و هرکسی که شما را دشمن بدارد، در آتش افتد.

یا علی!

وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا (آل عمران / ۹۷)

در انجام مناسک و اعمال حج هرکس معذور باشد (عذر) او مقبول است هر کسی (فقیر) باشد معذور است.

(مریض) باشد، معذور است.

اما، خداوند (عذر) غنی، و فقیر، و مریض، و صحیح، و کور، و بینا را درباره (تفریط) در موالات شما، نمی پذیرد.

(خصائص امیر المؤمنین علی / ۷۷ - مستدرک الصحيحین / ۲ / ۳۴۳)

اقوال الائمه - ج ۱۳ / ۴۲۴

من خود چه کنم که در شماری باشم؟ یا در صف اهل دل سواری باشم؟

مقصود همین است که در شأن علی گویم سخنی چند و بکاری باشم

ص: ۱۵۳

کیف کان البیعة؟ و کان رسول الله (ص) أوصی علیا (ع) ان لا یلی غسله غیره فقال یا رسول الله من یعیننی علی ذلک؟

فقال جبرائیل کان علی (ع) لا یرید عضوا الا قلب له، فلما غسله و حنطه و کفنه (قال سلمان) أدخلنی فأدخل ابا ذر، و المقداد و فاطمة و الحسن و الحسين علیهم السلام فتقدم علی (ع) وصفنا خلفه و صلی علیه و عائشة فی الحجرة لا تعلم قد أخذ الله ببصرها، ثم ادخل عشرة من المهاجرین و عشرة من الانصار.

فکانوا یدخلون و یدعون و یدعون حتی لم یبق أحد، شهد من المهاجرین و الانصار الا صلی علیه. قال سلمان الفارسی فأخبرت علیا (ع) و هو یغسل رسول الله (ص)

بما صنع القوم، و قلت ان ابا بكر الساعة لعلى منبر رسول الله (ص) ما يرضون يبايعونه بيد واحدة، و انهم ليبايعونه بيديه جميعا يمينه و شماله فقال على (ع)

يا سلمان و هل تدري من اول من بايعه على منبر رسول الله (ص)؟

قلت لا. الا انى رأيت فى ظلّة بنى ساعدة حين خصمت الانصار و كان اول من بايعه المغيرة بن شعبه ثم بشير بن سعيد، ثم ابو عبيدة ابن الجراح، ثم عمر بن الخطاب ثم سالم مولى ابى حذيفة و معاذ بن جبل و ... (كتاب السقيفة / سليم بن قيس المتوفى / ٩٠ / ٥ / ٨٠)

ص: ١٥٤

بخبر رواه، و منع فاطمة «سلام الله عليها» فدكا مع ادعاء النحلة لها، و شهد بذلك على عليه السلام و امّ ايمن،

بخبر رواه: و هو «نحن معاشر الانبياء لا نورث فما تركناه صدقة»- و تخصيص الكتاب انما يجوز بالخبر المتواتر دون الآحاد.

(القوشجى)

ادعاء النحلة: لما انزل الله عز و جل (وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) أنحل فاطمة فدكا فكانت فى يدها حتى انتزعت منها لبيت المال ٤٩ هذا ما ادعته الزهراء بعد رسول الله (ص) و أوقفت فى سبيله موقف المحاكمة باجماع الامة. و اليك ما جاء فى محاكمتها:

قال الامام فخر الدين الرازى «فلما مات رسول الله (ص) ادعت فاطمة (ع) أنه كان ينحلها فدكا، فقال لها ابو بكر أنت أعز الناس على فقرا و أحبهم الى غنى لا اعرف صحة قولك فلا يجوز أن احكم لك (قال) فشهدت أم أيمن ٥٠ و مولى لرسول الله (ص) فطلب منها أبو بكر الشاهد الذى يجوز قبول شهادته فلم يكن ... (انتهى بلفظه) ٥١

ص: ١٥٥

٤٩ (١) - و فى كتابه (ع) الى عثمان بن حنيف (بلى كانت فى ايدينا فدك من كل ما اظلتها السماء فشحت عليها نفوس قوم و سخت عنها نفوس قوم آخرين و نعم الحكم الله. نهج البلاغة)

٥٠ (٢) - الشاهد لها مع ام أيمن انما هو امير المؤمنين على بن ابي طالب (ع) و هذا مما لا ريب فيه و كان الرازى استغفّر رد شهادة على فلم يصرح بأسمه احتراماً له و لآبى بكر معا فكنى بمولى رسول الله. - أم أيمن امرأة اعتقها رسول الله (ع) فزوجها من زيد فولدت له اسامة.

٥١ (٣) - بجدك قل لى يا ابا بكر هل كنت فى الواقع حقيقة الامر لا تعرف صحة قولها؟ و لا سيما بعد ان شهدت بصحته أم ايمن و شهد به امير المؤمنين و ... النص و الاجتهاد / ٢٢ ط (٣)

به استناد خبری که خودش روایت نمود، و فاطمه علیها سلام را از فدک منع نمود با اینکه فاطمه سلام الله علیها ادعای نحله و بخشش نمود و علی علیه السلام و امّ ایمن هم به حقّ فاطمه سلام علیها شهادت دادند

قضاوت عجیب

پس از تصرف «فدک» و ردّ ادعای «ارث» فاطمه زهراء (ع) و درخواست شاهد، و رد شهادت امیر المؤمنین علی (ع) و ام ایمن، فاطمه زهراء ادعای (نحله) فرمود یعنی پیامبر (ص) بمن بخشیده است.

«فدک» از زمان رسول اکرم (ص) با حضور همین صحابه در دست و ملک و تصرف فاطمه زهراء بود. و مالک و متصرف که نیاز به شاهد و دلیل ندارد (قاعده ید حاکم است) مدعی که میخواهد ملک را از دست مالک بگیرد: شاهد و دلیل میخواهد.

(البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر)

و آیا این صحیح است که مدعی، برای ادعای خود بتنهائی دلیلی بتراشد، و کسی آن را نشناسد و ملکی را بگیرد و پس از تصرف از مالک شاهد و دلیل بخواهد...؟

تخصیص کتاب بخبر واحد را علمای اسلام نپذیرفته‌اند جز اینکه خبر «متواتر» باشد.

از کی شاهد خواستند؟:

اجماعی امت است که فاطمه زهراء (ع) جزو آیه «مباهله و تطهیر» است.

اختلاف در این است آیا زوجات پیغمبر (ص) هم جزو آیه تطهیر هستند یا نه؟

از کسانی که خدایشان در قرآن بی‌اکی ستوده چگونه شاهد خواستند...؟ (رجوع کنید به شیعه می‌پرسد ج ۱) ابن ابی الحدید در شرح گوید: مأمون عباسی از علمای اسلام پرسید «ام ایمن» چگونه زنی بود؟ گفتند پیامبر (ع) فرمود اهل بهشت است پرسید چرا شهادتش را نپذیرفتند؟ در ماندند، فرمان داد: «فدک» را باولاد فاطمه زهراء (ع) پس

ص: ۱۵۶

الفدک...؟ و الاخذ و الرد: و قیل ان عمر بن عبد العزیز جعل من بیت ماله سبعین حملا من الورق و العین من مال الخمس فرد علیهم ذلک و کذلک کلما کان لبنی فاطمة و بنی هاشم مما حازه ابو بکر و عمرو بعدها عثمان و معاویة و یزید و عبد الملک رد علیهم.

و استغنی بنو هاشم فی تلک السنین و حسنت احوالهم.

و رد علیهم المأمون و المعتصم و الواثق و قالوا کان المأمون اعلم منا به فنحن نمضی علی ما مضی، هو علیه فلما ولی المتوکل قبضها و أقطعها حرملة الحجام ...

و أقطعها بعده لفلان البازیار من اهل طبرستان.

و ردها المعتضد، و حازه المكتفى.. و قيل ان المقتدر، ردها عليهم قال شريك كان يجب على ابى بكر (رض) ان يعمل مع فاطمة بموجب الشرع و اقل ما يجب عليه ان يستحلفها على دعواها ان رسول الله (ص) اعطاها فذك في حيواته فان عليا و أم ايمن شهدا لها و بقى ربع الشهادة فردها بعد الشاهدين لا وجه له فأما ان يصدقها أو يستحلفها و يمضى الحكم لها قال شريك:

الله المستعان مثل هذا الامر يجهله أو يتعمده. - (كشف الغمة ج ١ / ٤٩٦)

أعطني ميراثي ...

و روى ان عايشة و حفصة (رض) هما اللتان شهدتا بقوله «نحن معاشر الانبياء لا نورث» و مالك بن اوس النضرى و لما ولى عثمان (ص) قالت له عايشة (رض) اعطني ما كان يعطينى ابى و عمر. فقال لا أجد له موضعا فى الكتاب و لا فى السنة و لكن ابوك و عمر يعطينك عن طيبة أنفسهما و انا لا أفعل ... قالت فأعطني ميراثي من رسول الله فقال أليس جئت فشهدت انت و مالك بن اوس النضرى ان رسول الله (ص) قال لا نورث فابطلت حق فاطمة و جئت تطليبه؟ لا أفعل. قال فكان اذا خرج الى الصلوة نادت و ترفع القميص (تقول) انه قد خالف صاحب هذا القميص فلما آذته صعد المنبر فقال ان هذه ... (فليراجع طالب التفصيل ج ١ / ٤٧٩ ط جديد) كشف الغمة

ص: ١٥٧

كتاب معاوية الى محمد بن ابى بكر (بسم الله الرحمن الرحيم) من معاوية بن ابى سفيان الى محمد بن ابى بكر الزارى على ابيه - اما بعد فقد بلغنى كتابك تذكر فيه ما الله اهلك من سلطانه و قدرته و اصطفاه رسوله مع كلام الفتة و وضعته لرأيتك فيه تضعيف و لأبيك فيه تعنيف و ذكرت فضل على بن ابيطالب و قديم سوابقه و قرابته لرسول الله (ص) و نصرته له و مواساته اياه فى كل خوف و هول.

حق على (ع) فكان احتجاجك على و عيبك لى بفضل غيرك لا بفضلك فأحمد ربا صرف ذلك الفضل عنك و جعله لغيرك فقد كنا و أبوك معنا (معا) فى حياة نبينا محمد (ص) نرى حق ابن ابيطالب لازما لنا و فضله ميرزا علينا حتى اختار الله لنبيه (ص) ما عنده و أتم له و عهد و أظهر له دعوته، و أفلح له حجته، ثم قبضه الله اليه فكان أول من ابتز به حقه أبوك و فاروقه، و خالفاه فى امره على ذلك اتفقا و اتسقا، ثم انهما دعوا لبيبايعهما فأبطأ عنهما و تلكا عليهما فهما به الهموم و ارادا به العظيم.

ثم انه بايع لهما و سلم فلم يشركاه فى امرهما، و لم يطلعهما على سرهما، حتى قبضا على ذلك (و انقضى أمرهما) ثم قام ثالثهما من بعدهما عثمان بن عفان فاقتدى بهديهما (و سار بسيرتهما) فعتبه أنت و صاحبك، حتى طمع فيه الاقاصى من اهل المعاصى و بطنتما له و أظهرتما له العداوة حتى بلغتما فيه مناكما.

فابوك ...

فخذ حذرک يا ابن ابى بكر و قس شبرک بفترك فكيف توازى من يوازن الجبال حلمه و لا تعب من مهد له أبوك مهاده، و طرح لملكه و ساده، فان يكن ما نحن فيه صوابا فأبوك فيه أول و نحن فيه تبع، و ان يكن جورا فأبوك أول من أسس بناه فبهديه اقتدينا و بفعله احتدينا و لو لا ما سبقنا اليه أبوك ما خالفنا عليا ... و لسلمنا اليه، و لكن عب أباك بما شئت أودعه، و السلام على من اتاب و رجع عن غوايته.

ص: ١٥٨

و عند الساعة يخسر المبطلون يابن ابى قحافة أفى كتاب الله ان ترث اباك و لا ارث ابى؟ لقد جئت شيئا فريا أفعلى عمد تركتم كتاب الله و نبذتموه و رآء ظهوركم؟ اذ يقول:

«وَوَرَّثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» و قال فيما اختص من خبر يحيى بن زكريا (ع) «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ».

و قال «أُولُوا الْأَرْحَامَ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»* و قال «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَى» و قال «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ».

و زعمتم الاحضوة لى و لا ارث من ابى و لا رحم بيننا أفخصكم الله بآية اخرج منها ابى؟ (ص) ...

أم تقولون اهل ملتين لا يتوارثان...؟!

او لست انا و ابى من اهل ملة واحدة ام انتم اعلم بخصوص القرآن و عمومه من ابى و ابن عمى...؟!

فدونكما مخطومة مرحولة تلقاك يوم حشرک، فنعم الحكم «الله» و الزعيم محمد (ص) و الموعد القيامة و عند الساعة يخسر المبطلون.

(قطعة من خطبة الصديقة فاطمة الزهراء صلوات الله عليها) ٥٢

ص: ١٥٩

لم لم يأخذ فدكا...؟ و روى عن ابى عبد الله (ع) و قد سأله ابو بصير فقال لم لم يأخذ أمير المؤمنين (ع) فدكا؟

لما ولى الناس و لأى علة تركها؟

فقال لأن الظالم و المظلومة قد ما على الله و جازى كلا على قدر استحقاقه فكره ان يسترجع شيئا قد عاقب الله عليه الغاصب و أثاب المغصوبة.

و قد روى انه كان لأمير المؤمنين (ع) فى ترك فدك اسوة برسول الله (ص) فانه لما خرج من مكة باع عقيل داره فلما فتح قيل له يا رسول الله ترجع الى دارك؟ فقال (ع) و هل ترك لنا عقيل دارا...؟!

و أبى ان يرجع اليها و قال انا اهل بيت لا نسترجع ما أخذ الله منا فى الله عز و جل.

(كشف الغمة ج / ١ / ٤٩٤)

«الحكم حکمان، حکم الله عز و جل، و حکم اهل الجاهلیة، فمن اخطا حکم الله حکم بحکم الجاهلیة».

الامام جعفر الصادق «ع»

۳۰۱۹- محمد بن رافع حدثنا عبد الرزاق اخبرنا ابن جریح اخبرني ابو الزبير قال سمعت جابر بن عبد الله يقول كنا نستمتع بالقبضة من التمر و الدقيق الايام على عهد رسول الله صلى الله عليه و سلم و ابی بکر حتی نهی عنه عمر فی شأن عمرو بن حریث. (صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۳۱)

ابو بکر گریست

۱- فاطمه دختر پیامبر خدا نزد ابو بکر آمد و میراث خود را از پدرش خواستار گردید پس باو گفت پیامبر خدا گفته است: (انا معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة) ما گروه پیامبران میراث نمی دهیم آنچه بجای گذاریم صدقه است.

پس گفت: لا أفی کتاب الله ان ترث اباک و لا أرث ابی؟ اما قال رسول الله المرء یحفظ فی ولده»

آیا حکم خداست که تو از پدرت میراث بری و من از پدرم میراث نبرم؟

پس ابو بکر گریست ... (ترجمه فارسی تاریخ یعقوبی / ج ۲ / ۱ / چاپ دوم)

ص: ۱۶۱

و من مصادر خطبة فاطمة الزهراء (ع) لأحقاق حقها ۱- السيد المرتضى علم الهدى المتوفى / ۴۳۶ هـ فى كتاب الشافى يروى الخطبة باسناده.

۲- السيد بن طاووس فى كتاب (الطرائف) باسناده عن الزهرى عن عائشة.

۳- الشيخ الصدوق باسناده عن زينب بنت على (ع)

۴- و يروى بطريق آخر باسناده عن زيد بن على الشهيد عن عمته زينب بنت على (ع) عن امها فاطمة الزهراء عليهم السلام.

۵- و هكذا يروى باسناده عن احمد بن محمد بن جابر عن زينب بنت على (ع).

۶- ابن ابى الحديد فى شرح نهج البلاغة يروى عن كتاب (السقيفة) تأليف أحمد بن عبد العزيز الجوهري بأربعة طرق.

الف- باسناده عن رجال من اهل البيت عن زينب بنت على (ع)

ب- باسناده عن الامام الصادق جعفر بن محمد عليهما السلام.

ج- باسناده عن الامام الباقر محمد بن على (ع)

د- باسناده عن عبد الله بن الحسن بن الحسن (ع)

۷- على بن عيسى الاربلى فى كتابه (كشف الغمة) يروى عن كتاب (السقيفة) للجاحظ.

۸- المسعودی فی «مروج الذهب» یشیر الی هذه الخطبة.

۹- الطبرسی فی کتاب (الاحتجاج)

۱۰- احمد بن ابی طاهر فی کتاب «بلاغات النساء»- و اسناد هذه الخطبة الی السيدة فاطمة الزهراء (ع) من الامور المسلمة عند اهل العلم من المورخين و غیرهم.

*** و نقل ابن ابی الحديد فی شرح نهج البلاغة عن السيد المرتضى، انه قال و أخبر ابو عبد الله المرزبانى عم على بن هارون عن عبيد الله بن احمد عم ابيه قال ذكرت لاء بى الحسن

زيد (الشهيد) بن على بن الحسين بن على بن ابيطالب (ع) كلام فاطمة عند منع أبى بكرایها فدك و قلت له:

ان هؤلاء يزعمون أنه مصنوع و أنه كلام أبى العیناء لأن الكلام منسوق البلاغة.

ص: ۱۶۲

فقال لى رأيت مشايخ آل ابى طالب يروونه عن آبائهم و يعلمونه اولادهم.

و قد حدثنى ابى عن جدى يبلغ بها فاطمة على هذه الحكاية و قد رواه مشائخ الشيعة و تدارسوه قبل ان يوجد جد ابى العیناء.

و قد حدث الحسين بن علوان عن عطية العوفى.

و لو لا عداوتهم لنا اهل البيت سمع عبد الله بن الحسن بن الحسين يذكر عن ابيه هذا الكلام ثم قال أبو الحسين زيد و كيف ينكرون هذا من كلام فاطمة و هم يروون من كلام عائشة عند موت ابيها ما هو أعجب من كلام فاطمة و يحققونه؟ و لو لا عداوتهم لنا اهل البيت ... ۵۳

سرنوشت فدك از كجا تا بكجا ...؟

۱- طبق آیه کریمه: (وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ) بعنوان هديه از اهالى خيبر.

نصيب پیامبر (ص) گشت.

۲- بعد از نزول آیه کریمه: (وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) رسول الله (ص) ضمن تقسیم اموال خود به اقربا و خویشان خود «فدك» را نیز به فاطمه زهرا (ع) بخشید و حضرت صدیقه طاهره آنرا به حکم ما آتاکم الرسول فخذوه تصرف کرد و در نتیجه باختیار على بن ابيطالب (ع) قرار گرفت: و آنچنانکه میخواست به مصرف فقرآء مدینه میرسانید.

۳- پس از وفات رسول الله (ص) ابو بكر فدك را گرفت، و اصرار در طلب فدك از جانب زهراى اطهر (ع) مفید واقع نشد، و ندادند.

۴- در عهد معاویه فدک سه قسمت شد، به مروان بن حکم، و عمر بن عثمان و یزید تقسیم شد.

۵- در عهد مروان بن حکم (فدک) خالصه شد، تمامی آنرا، مروان قبضه کرد و سپس به پسرش عبد العزیز بخشید.

۶- و در عهد عمر بن عبد العزیز (فدک) که از عبد العزیز به فرزندانش ارث رسیده بود: عمر بن عبد العزیز حصّه‌های دیگران را خرید، و تمامی آنرا به اولاد فاطمه (ع) رد کرد.

ص: ۱۶۳

فدک و عمر بن عبد العزیز ان عمر بن عبد العزیز لما استخلف قال يا ايها الناس اني قد رددت عليكم مظلالمكم و اول ما اردما كان في يدي قد رددت فدك الى ولد رسول الله (ص) و ولد علي بن ابيطالب فكان اول ردها.

و روى: انه ردها بغلاتها منذ ولى فقيلا له نقت علي ابى بكر و عمر فعلهما؟ و طعنت عليهما و نسبتها الى الظلم و الغصب، و قد اجتمع عنده فى ذلك قريش و مشايخ اهل الشام من علماء السوء، فقال عمر بن عبد العزیز قد صح عندى و عندكم ان فاطمة بنت رسول الله (ص) ادعت فدكا، و كانت فى يدها و ما كانت لتكذب على رسول الله (ص) مع شهادة على و ام ايمن، و ام سلمة و فاطمة عندى صادقة فيما تدعى، و ان لم تقم البينة و هى سيدة نساء اهل الجنة، فانا اليوم اردنا على ورثتها اقرب بذلك. الى رسول الله (ص) و ارجو ان تكون فاطمة و الحسن و الحسين يشفعون لى فى يوم القيامة.

و لو كنت بدل ابى بكر و عمر و ادعت فاطمة كنت اصدقها على دعوتها.

فسلمها الى محمد بن علي الباقر عليهما السلام (و عبد الله بن الحسن) فلم تزل فى ايديهم الى ان مات عمر بن عبد العزیز.

الخمس و عمر بن عبد العزیز و روى انه لما صارت الخلافة الى عمر بن عبد العزیز رد عليهم سهام الخمس سهم رسول الله (ص) و سهم ذى القربى و هما من اربعة اسهم رد على جميع بنى هاشم و سلم ذلك الى محمد بن علي الباقر (ع) و عبد الله بن الحسن.

(كشف الغمّة / ج / ۱ / ۴۹۵)

۷- در عهد یزید بن عبد الملک: از اولاد فاطمه زهرا (ع) وى پس گرفت و تا انقراض حکومت اموى در دست بنى مروان بود.

۸- در عهد ابى العباس سفاح، وى فدک را به (عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علي بن ابيطالب عليه السلام) برگردانید.

۹- و در عهد منصور دوانيقى وى از اولاد امام حسن مجتبى (ع) فدک را پس گرفت.

۱۰- و مهدى عباسى به اولاد فاطمه زهراء (ع) برگردانید.

۱۱- و در عهد موسى الهادى فدک را از اولاد فاطمه زهراء (ع) پس گرفت، و تا عصر مأمون عباسى در دست بنى عباس بود.

۱۲- مأمون بسال ۲۱۰ ق/ فدک را به اولاد فاطمه زهرا (ع) برگردانید که دعبل در قصیده خود گفت:

۱۳- پس از مأمون، متوکل عباسی از فاطمیین پس گرفت و به عبد الله بن عمر بازيار بخشيد که از آن جمله يازده نخله بودند که رسول الله (ص) بدست خود غرس کرده بود: وی مردی را بنام (بشران بن امیة ثقفی) به مدینه فرستاد، آن درختان را قطع کرد ولی در برگشت فلج شد.

اقوال الاثمه - ج ۱۳ / ۲۱۸ (اعلام النساء / ۵۵۵- با مختصر تغيير)

ص: ۱۶۴

پاره‌ای از کتب مستقل در بحث «فدک» و مصادر آن

- ۱- اخبار فاطمة (ع) - احمد بن محمد جعفر الصولى البصرى (فهرست الشيخ / ۳۷).
- ۲- الخطبة للزهرآء (ع) - لوط بن يحيى بن سعيد ابو مخنف الازدى الغامدى / ۲۶۱.
- ۳- فدک - ابراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود / ۱۷ فهرست.
- ۴- فدک - ابو الفرج على بن الحسين الاصفهاني صاحب الاغانى له كتاب فيه كلام فاطمة (ع) فى فدک. (معالم العلماء / ۱۲۸)
- ۵- فضائل فاطمة (ع) - ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان بن احمد بن شاهين المروزى المتوفى / ۳۸۵ هـ (معالم العلماء)
- ۶- مولد فاطمة (ع) ابو جعفر محمد بن على بن بابويه الصدوق المتوفى / ۳۸۱ هـ.
- ۷- فدک - شيخ ابو عبد الله مفيد «ره» در مبدء امر خود بر صاحب کتاب که گویا از متکلمين بوده قرائت نموده دارای کتبی بوده که یکی از آنها کتاب (فدک) است. (امل الآمل)
- ۸- فدک ابو محمد الحسن بن على بن الحسن بن عمر بن على بن الحسين بن على بن ابيطالب الاطروش له کتب منها (فدک) (النجاشی ۴۲)
- ۹- فدک - ابو طالب عبيد الله بن ابي زيد احمد بن يعقوب بن نصر الانبارى الواسطى المتوفى ۳۵۶ هـ عالم ثقة فى الحديث من تصانيفه (فدک) (النجاشی / ۶۱)
- ۱۰- فدک - عبد الرحمان بن كثير الهاشمى مولى عباس بن محمد بن على بن عبد الله بن العباس. (النجاشی / ۱۶۲)
- ۱۱- ذکر فاطمة (ع) و ابا بکر - ابو احمد عبد العزيز بن يحيى بن عيسى الجلودى الازدى البصرى شيخ البصرة و اخباريها له تاليف منها ذکر فاطمة - ابا بکر (النجاشی)

١٢- الظلامه لفاطمه- ابو على محمد بن احمد بن الجنيد الاسكافي الكاتب له مؤلفات كثيره منها (الظلامه لفاطمه) (النجاشي)

ص: ١٦٥

١٣- فذك ابو الحسين يحيى بن ذكرياء الترماشيزي.

(النجاشي)

١٤- شيخ على بن عبد الحسين الجزائري (المقله العبراء في تظلم الزهراء)- امل الآمل).

١٥- ميراث النبي (ص) و الخبر المنسوب اليه نحن معاشر الانبياء لا نورث:

ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان المفيد البغدادي المتوفى ٤١٣ ه ط نجف اشرف ١٣٧٠.

١٦- تفسير خطبه الزهراء- ابو عبد الله احمد بن عبد الواحد بن احمد البزاز المعروف بابن الحاسر المتوفى ٤٢٣ ه له تفسير خطبه فاطمه (ع)

١٧- فذك آية الله سيد محمد حسن القزويني طبع و ترجم بالفارسيه في نسخ كثيره.

١٨- آب حيات- شرح خطبه فاطمه زهراء از آية الله ميرزا خليل كمره اي نزيل طهران معاصر.

١٩- فذك- از آية الله شهيد سيد محمد باقر صدر عربي و فارسي.

٢٠- فاطمه الزهراء من المهد الى اللحد- حجة الاسلام سيد محمد كاظم قزويني طبع بيروت.

*** ما كان ارث رسول الله (ص)؟ و قال الحسن بن علي الوشاء سألت مولانا ابا الحسن علي بن موسى الرضا (ع) هل خلف رسول الله (ص) غير فذك شيئا؟ فقال ابو الحسن ان رسول الله خلف حيطانا بالمدينه صدقه و خلف سته افراس و ثلاث نوق الغضباء و الصهباء و الديباج و بغلتين الشهباء و الدلدل و حماره اليعفور و شاتين حلوبتين و اربعين ناقه حلوبا و سيفه ذالفقار و درعه ذات الفصول و عمامته السحاب و حبرتين يمانيتين و خاتمه الفاضل و قضيبه الممشوق و فراشا (مراتباً/ نسخه) من ليف و عبائتين قطوانيتين و مخادا من ادم صار ذلك الى فاطمه (ع) ما خلا درعه و سيفه و عمامته و خاتمه فانه جعله للامير المؤمنين.

(كشف الغمه / ج / ١ / ٤٩٦ طبع جديد)

ص: ١٦٦

و صدق الأزواج في ادعاء الحجرة لهنّ و لهذا ردّها عمر بن عبد العزيز

انا لله و انا اليه راجعون: هذا الذي طلب الشاهد عن سيده النساء العالمين، و بضعة سيد المرسلين (ع).

خص بنته ام المؤمنين بالحجرة، فدفتته حين مات فيها الى جنب رسول الله (ص) ...

ثم دفن فيها خليفته عمر برخصة منها.

فلما توفي الحسن ریحانة رسول الله (ص) ارادوا بنو هاشم تجديد العهد فيه بجده فكان ما كان مما لست اذكره فظن خيرا و لا تسأل عن الخبر

فانا لله و انا اليه راجعون. (النص و الاجتهاد ذیل ص / ۱۲۴)

انى قد رددتها الى ما كانت عليه: ان عمر بن عبد العزيز لما ولى الخلافة خطب فقال: ان فدك كانت مما افاء الله على رسوله و لم يوجف المسلمين عليه بخيل و لا ركاب.

فسألته اياها فاطمة رحمها الله تعالى فقال ما كان أن تسأليني و ما كان لى أن أعطيك. فكان يضع ما يأتيه منها فى ابناً السبيل. ثم ولى أبو بكر و عمر و عثمان و على رضى الله عنه فوضعوا ذلك بحيث وضعه رسول الله صلى الله عليه و سلم. ثم ولى معاوية فأقطعها مروان بن الحكم فوهبها مروان لأبى و لعبد الملك فصارت لى و للوليد و سليمان.

فلما ولى الوليد سأله حصته منها فوهبها لى، و سألت سليمان حصته منها فوهبها لى فاستجمعتها. و ما كان لى من مال أحب الى منها، فاشهدوا أنى قد رددتها الى ما كانت عليه.

(فتوح البلدان ج ۱ / ۳۷ / البلاذرى / مصحح / دكتور منجد)

ص: ۱۶۷

اما همين ابو بكر ادعای زنان پیامبر صلى الله عليه و آله را که در خانه پیامبر صلى الله عليه و آله مدعى شدند، تصدیق نمود و خانه را بدیشان داد، لهذا عمر بن عبد العزيز، فدک را به اولاد فاطمه عليها سلام رد نمود.

شاهد و دلیل نخواست:

شگفتا ابو بكر «فدک» را از فاطمه زهراء (ع) گرفت و شاهد خواست که بر گرداند و مدعى شد: از پیامبر (ص) ارث مادى نمى ماند، و آنچه هست صدقه است.

اما زنان پیغمبر (ص) مدعى شدند که خانه پیامبر (ع) بارث از ایشان است قولشان پذیرفت و شاهد و دلیل نخواست ...

آیا جرم فاطمه زهراء (ع) این بود که جزو آیات تطهیر و مباحله و سوره هل اتى بود ...؟ و بر این حکم خطا، یا خطای در حکم بود که عمر بن عبد العزيز خلیفه اموى گفت:

(فدک از «و ما افاء الله على رسولِهِ» است و مسلمین در تسخیر آن با سپاه سوار و پیاده نرفته و از آن فاطمه (ع) بوده است.

و در گذشته ابو بكر گرفته و بعد معاویه به مروان بخشیده و مروان به پدرم و عبد الملك بخشید و پس از پدرم «فدک» از آن من و ولید و سلیمان شد.

از ولید حصه اش را خواستم بمن بخشید و از سلیمان نیز، بمن بخشید، و همه را جمع کردم و مالی ندارم که باندازه «فدک» دوستش بدارم ... هان شما شاهد باشید که «فدک» را بآنچه بود، رد کردم.)

و بعد از عمر بن عبد العزیز «فدک» را گرفتند و بسال / ۲۱۰ هـ مأمون عباسی به (قشم بن جعفر) حاکمش در مدینه نوشت تا فدک را باولاد حسنین (ع) مساوی رد کردند و بعد متوکل پس گرفت

(فتوح البلدان ج ۱ / ۳۷)

ص: ۱۶۸

حدیث فدک: أبو محمد عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله (ع) قال (لما قبض رسول الله (ص) و جلس ابو بكر مجلسه بعث الى وكيل فاطمة صلوات اله عليها فأخرجه من فدك فأنته فاطمة (ع) فقالت يا ابا بكر ادعيت أنك خليفة أبي و جلست مجلسه، و انك بعثت الى وكيلی فأخرجته من فدك، و قد تعلم أن رسول الله صدّق بها علی، و أن لی بذلك شهودا.

فقال لها ان النبی (ص) لا یورث، فرجعت الى علی (ع) فأخبرته، فقال: ارجعی الیه و قولی، له زعمت ان النبی (ص) لا یورث «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ- و ورث یحیی بن زکریا و کیف لا أرث أنا أبی؟»

اول شهادة فقال عمر انت معلّمة قالت و ان كنت معلّمة فانما علّمتی ابن عمی، و بعلی.

فقال: ابو بكر فان عائشة تشهد و عمر أنهما سمعا رسول الله (ص) و هو يقول «ان النبی لا یورث» فقالت (هذا أول شهادة زور شهدا بها فی الاسلام:

ثم قالت فان فدک انما هی صدقة صدق بها علی رسول الله (ص) ولی بذلك بینة.

فقال لها هلمی ببینتك قال فجاءت بام ایمن و علی (ع) ...

فقال ابو بكر یا ام ایمن انك سمعت من رسول اله (ص) يقول فی فاطمة؟ فقالا:

سمعنا رسول الله (ص) يقول «ان فاطمة سيدة نساء أهل الجنة» ثم قالت ام ایمن فمن كانت سيدة نساء اهل الجنة تدعی ما لیس لها؟ و انا امرأة من اهل الجنة ما كنت لاء شهد الا بما سمعت من رسول الله (ص)

فقال عمر «دعینا یا ام ایمن من هذه القصص بأی شیء تشهدان؟ فقالت كنت جالسة فی بیت فاطمة (ع) و رسول الله (ص) جالس حتی نزل علیه جبرئیل فقال یا محمد! قم فان الله تبارک و تعالی أمرنی أن أخط لك فدکا بجناحی فقام رسول الله (ص) مع جبرئیل (ع) فما لبثت ان رجع فقالت فاطمة (ع) یا أبه این ذهبت؟ فقال خط جبرئیل لی فدکا بجناحه و حد لی حدودها.

با چشم ادب نگر پدر را از گفته او میبچ سر را

ص: ۱۶۹

فقلت يا أبة انى أخاف العيلة و الحاجة من بعدك فصدق بها على، فقال هى صدقة عليك فقبضتها قالت نعم فقال رسول الله (ص) يا أم أيمن اشهدى و يا على اشهد.

اللهم ...

فقال عمر انت امرأة و لا نجيز شهادة امرأة وحدها، و أما على فيجر النار الى نفسه (قرصه) قال فقامت مغضبة و قالت اللهم انهما ظلما ابنه محمد نبيك حقهما فاشدد و طأتك عليهما»

ثم خرجت و حملها على (ع) على أتان عليه كسا أن له خمل فدار أربعين صباحا فى بيوت المهاجرين و الانصار و الحسن و الحسين (ع) معها و هى تقول: يا معشر المهاجرين و الانصار انصروا الله فانى ابنه نبيكم و قد بايعتم رسول الله (ص) يوم بايعتم ان تمنعوه و ذريته مما تمنعون منه انفسكم و ذرايكم ففوا لرسول الله (ص) ببيعتم قال فما أعانها أحد و لا اجابها و لا نصرها.

أخرج وكيلى قال فانتهدت الى معاذ بن جبل: فقالت يا معاذ بن جبل انى قد جئتكم مستنصرا و قد بايعت رسول الله (ص) على ان تنصره و ذريته و تمنعه مما تمنع منه نفسك و دريتك و ان ابا بكر قد غضبنى على فذك و أخرج وكيلى منها، قال فمعى غيرى. قالت لا. ما أجابنى أحد قال فاين ابلغ أنا من نصرتك؟ قال فخرجت من عنده و دخل ابنه فقال ما جاء بابنة محمد اليك؟ قال جاءت تطلب نصرتى على أبى بكر فانه أخذ منها فدكا قال فما أجبتها به؟ قال قلت و ما يبلغ من نصرتى أنا وحدى؟ قال فأبيت ان تنصرها؟ قال نعم قال فأى شئى قالت لك؟ قال قالت لى (و الله لاء نازعنك الفصيح من رأسى حتى أرد على رسول الله (ص)

قال فقال: أنا و الله لاء نازعنك الفصيح من رأسى حتى أرد على رسول الله اذ لم تجب ابنه محمد صلى الله عليه و آله.

آماده خدمتش بجان باش

با مادر خویش مهربان باش

ص: ١٧٠

و الله ...

قال و خرجت فاطمة (ع) من عنده و هى تقول «و الله لا أكلمك كلمة حتى اجتمع أنا و أنت عند رسول الله» ص - ثم انصرفت.

فقال على (ع) لها «أنت أبا بكر وحده فانه أرق من الآخر و قولى له ادعيت مجلس أبى و انك خليفته و جلست مجلسه و لو كانت فذك لك ثم استوهبتها منك لوجب ردها على»

فلما أتمته و قالت له ذلك قال صدقت قال فدعا بكتاب فكتب به لها برد فذك فقال فخرجت و الكتاب معها فلقيها عمر فقال يا بنت محمد ما هذا الكتاب الذى معك؟

: فقالت كتاب كتب لى ابو بكر برد فذك.

فقال هلميه الى فأبت أن تدفعه اليه. فرفسها برجله و كانت حامله باين اسمه المحسن، فأسقطت المحسن من بطنها، ثم لطمها فكانى أنظر الى قرط فى اذنها حين تقفت. ثم أخذ الكتاب فخرقه فمضت و مكثت خمسة و سبعين يوما مريضة مما ضربها عمر.

ثم قبضت فلما حضرته الوفاة دعت عليا صلوات الله عليه فقالت اما تضمن و الا اوصيت الى ابن الزبير؟ فقال على (ع) أنا أضمن وصيتك يا بنت محمد، قالت سألتك بحق رسول الله (ص) اذا انامت ألا لا يشهدانى و لا يصليا على، قال فلک ذلك.

فلما قبضت (ع) دفنها ليلا فى بيتها، و أصبح اهل المدينة يريدون حضور جنازتها و ابو بكر و عمر كذلك فخرج اليهما على (ع) فقالا له:

ما فعلت بابنة محمد أخذت فى جهازها يا ابا الحسن؟ فقال على (ع) قد و الله دفنتها.

قالا فما حملك على أن دفنتها و لم تعلمنا بموتها؟

قال هى أمرتنى. فقال عمر و الله لقد هممت ببشها و الصلاة عليها.

فقال على (ع) أما و الله مادام قلبى بين جوانحى و ذوالفقار على، فى يدى انك لا تصل الى نبشها فأنت أعلم.

فقال ابو بكر «اذهب فانه أحق بها منا و انصرف الناس. - تم الخبر.

(الاختصاص / ١٧٨ - ١٨١ / للشيخ المفيد / المتوفى / ٤١٣ هـ)

ص: ١٧٢

و اوصت ان لا يصلّى عليها ابو بكر فدفنت ليلا. و لقوله:

«اقلونى فلست بخيركم و على فيكم».

كيف كانت بيعه على بن ابيطالب كرم الله وجهه: قال: و ان أبا بكر رضى الله عنه تفقد قوما تخلفوا عن بيعته عند على كرم الله وجهه فبعث اليهم عمر، فجاء فناداهم و هم فى دار على، فأبوا أن يخرجوا فدعا بالحطب و قال و الذى نفس عمر بيده لتخرجن أولاء. حرقنها على من فيها فقبل له يا أبا حفص ان فيها فاطمة؟ فقال و ان. فخرجوا فبايعوا الا عليا، فانه زعم أنه قال حلفت أن لا أخرج و لا أضع ثوبى على عاتقى حتى أجمع القرآن.

فوقفت فاطمة رضى الله عنها على بابها فقالت لا عهد لى بقوم حضروا أسوأ محضر منكم تركتم رسول الله (ص) جنازة بين ايدينا، و قطعتم امركم بينكم. لم تستأ مرونا و لم تردوا لنا حقا. فأتى عمر ابا بكر فقال له الأ تأخذ هذا المتخلف عنك البيعة؟ فقال ابو بكر لقتنذ، و هو مولى له، اذهب فادع لى عليا قال فذهب الى على فقال له ما حاجتك؟

فقال يدعوك خليفة رسول الله فقال على «لسريع ما كذبتهم و ... (ابن قتيبة / الامامة / ١٢ - ط / ٢ / مصر)

لست بخیرکم: و سعد ابو بکر المنبر عند ولايته الامر فجلس دون مجلس رسول الله بمرقاء ثم حمد الله و أثنى عليه و قال «انى وليت عليكم، و لست بخیرکم، فأن استغمت فاتبعونى و ان زغت فقومونى لا أقول انى افضلکم فضلا ... (تاریخ یعقوبی ج ۲ / ۱۲۷ ط / بیروت ۱۳۷۹ هـ)

یا علی انت اولی بی من غیرى حنطنی و غسلنی، و کفنی باللیل، و صل علی و ادفنی باللیل و لا تعلم احدا و استودعک الله و أقرأ علی ولدی السلام الی یوم القیمه (انوار البهیة / ۲۳) ط ۱۳۴۲ هـ ق (عن وصیة لها لعلی - ع)

ص: ۱۷۳

و به دلیل اینکه فاطمه سلام علیها وصیت کرد که ابو بکر بر جنازه اش نماز نگذارد و در شب دفن شد، و بدلیل قول خود ابی بکر «مرا بر کنار کنید که من از شما بهتر نیستم در حالی

نماز نخواند:

ابو بکر لایق خلافت پیامبر اکرم (ص) اسلام نبود، چراکه فاطمه (ع) از وی ناراضی بود نظر باینکه حضرت فاطمه زهراء جزو آیت تطهیر، و آیه مباهله، و سوره هل اتی، است و خدای متعال بطهارتشان گواهی داده است «فاطمه (ع) وصیت کرد ابو بکر بر جنازه اش نماز نخواند»

شیخ طوسی (ره) گوید این گفتار پیامبر (ص) دلیل «عصمت» فاطمه زهراء (ع) است:

(فاطمه بضعة منی يؤذینی ما يؤذیها فمن آذی فاطمة فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله عز و جل) ۵۴

راست گفته یا دروغ...؟

ابو بکر در خطبه اول خلافتش گفت «مرا بر کنار کنید من از شما بهتر نیستم ۵۵» در این سخن یا راست گفته یا دروغ، اگر راست گفته لایق خلافت نیست. و اگر دروغ گفته نیز لایق نیست.

ص: ۱۷۴

بخانه ریختند:

ابو بکر و عمر خبر یافتند که گروه مهاجران و انصار با علی بن ابیطالب در خانه فاطمه دختر پیامبر خدا فراهم گشته اند، پس با گروهی آمدند و بخانه هجوم آور شدند و علی بیرون آمد ۵۶

۵۴ (۱) - باین مضمون با اختلاف اندکی در کلمات حدیث، در مسند احمد ج ۴ / ۳۲۳ و صحیح بخاری در باب المناقب ج ۵ / ۲۷۴ و صحیح قشیری کتاب فضائل ۲ / ۲۶۱ و سنن ابن ماجه ۱ / ۲۱۶ و سنن السجستانی ۱ / ۳۲۴ و جامع الترمذی ۲ / ۳۱۹ و خصائص نسائی / ۳۵ و الاغانی اصفهانی ۸ / ۱۵۶ ط قدیم و مستدرک حاکم ۳ / ۱۵۴ و حلیة الاولیاء ۲ / ۴۰ و سنن بیهقی ۷ / ۳۰۷ و تاریخ ابن عساکر ۱ / ۲۹۸ و مقتل خوارزمی ۱ / ۵۳ و ... (ذیل تلخیص الشافی ۱۲۲)

۵۵ (۲) - یعقوبی ج ۲ / ۱۲۷ - «اقیلونی لست بخیرکم ... و علی فیکم» معروف است.

و (زبیر) شمشیری حمایل داشت پس عمر باو برخورد و با او کشتی گرفت و او را بر زمین زد و شمشیرش را شکست و بخانه ریختند پس فاطمه بیرون آمد و گفت:

و الله لتخرجن او لأکشفن شعری ولاء عجن الی الله «بخدا قسم باید بیرون روید اگر نه مویم را برهنه سازم و نزد خدا ناله و زاری کنم.»

پس بیرون رفتند و هرکه در خانه بود برفت و چند روزی بماندند، سپس یکی پس از دیگری بیعت میکردند و لیکن علی جز پس از شش ماه و بقولی چهل روز بیعت نکرد.

ص: ۱۷۵

قال الله تبارک و تعالی

ولایة علی بن ابیطالب حصنی فمن دخل حصنی امن منعدابی

کتابه زرین خط

ص: ۱۷۶

و لقوله «ان له شیطانا یعتریه» و لقول عمر: «کانت بیعة ابي بکر فلتنة وقى الله شرها، فمن عاد الی مثلها فاقتلوه»،

ان له شیطانا یعنی انه قال (لی شیطانا یعترینی، فان استقمتم فأعینونی، و ان عصیت جنبونی و بیانه من انه ان کان صادقا، لم یصلح للامامة، و ان کان کاذبا لم یصلح لاء تتقاء العصمة. و هذا لیس من هضم النفس:

لانه من الضروریات انه لیس لهذا القول معنی متینا لانه لا یمکن ان یقول من نصّ الله و الرسول (ص) لاء مر الامامة و التصرف فی أمر الدین و الدنیا اعفوه لی، و اطرودنی فی قبول الامامة لانه لست خیر منکم و علی خیر منا لاین مثل هذا رد علی الله و رسوله،

(شرح و حاشیه تجرید)

و مما طعنوا فی امامته: ما روی عن عمر بن الخطاب أنه قال «کانت بیعة ابي بکر فلتنة وقى الله شرها فمن عاد الی مثلها فأقتلوه»

۵۶ (۱) - در این جا نام زبیر افتاده است: چه آنکس که عمر یا دیگری شمشیر او را بسنگ زد و شکست باتفاق تاریخ نویسان که قضیه را نوشته اند زبیر بود.

مثلا عبارت ابن ابی الحدید در این باب / ج (۱۳۴) در روایتی که از جوهری نقل میکند این است:

(فجاء عمر الیهم فقال و الذی نفسی بیده لتخرجن الی البیعة او لأحرقن البیت علیکم فخرج الزبیر مصلتا سیفه فاعتنقه رجل من الانصار و زیاد بن لبید، فدق به فیدر السیف) و در روایت دیگر: (فخرج الیه الزبیر بالسیف و خرجت فاطمة علیها السلام تبکی و تصیح) و در روایت دیگر (فقال عمر للزبیر ما هذا السیف؟ فقال نبایع علیا فاخرطه عمر فضرب به حجرا فکسره.)

(تاریخ یعقوبی فارسی ج / ۱ / ۵۲۷ / ط / ۳)

فبین أنها خطأ و أنها شر، و بین أن مثلها تجب فيه المقاتلة و ليس فی الذم و التخطئة أوكد من ذلك.

(تلخیص الشافی ج ۳ / ۱۵۹)

فان قيل معنى الفلئة: ليس الزلة و الخطيئة بل هى البغته و ما وقع فجاء من غير رؤية قيل لهم الفلئة و ان كانت للبغته فالذى يخصصها بما ذكرنا «وقى الله شرها فمن عادى الى مثلها فاقتلوه».

(تلخیص الشافی) الباب

ص: ۱۷۷

که علی در میان شما است» و سخن دیگرش که «وی را شیطانی است که فرییش میدهد و میلغزاند» و بدلیل قول عمر «بیعت ابی بکر لغزشی بود که خداوند از شرش نگهدارد، پس هرکه به مانند آن بیعت عود کند او را بکشید»

قول ابی بکر:

(ویرا شیطانی است که فرییش میدهد و میلغزاند) در کتب مشهور است و حتی شارح تجرید با اینکه خواسته رد کند پذیرفته است با ذکر حدیثی از طریق خودشان که پیامبر (ع) فرمود «با تولد هر انسانی شیطانی بدنیا می آید»

و قول عمر:

«بیعت ابی بکر لغزش و نااندیشیده کاری بود، که خداوند از شرش نگهدارد» از طریق خاصه دو حدیث و از طریق عامه هشت حدیث دارد (غایة المرام) را بنگرید.

بیعت ابی بکر لغزشی:

سخن عمر را بر ابی بکر «حجت» نمی گیریم چه هردو برابری و قول هیچیک بر دیگری: حجت نبود، اما طبق قاعده عقلی و تجربی (اگر خداوند فرمانی، جانشین خود را معین کند. و گروهی مخالفت کنند، و پیروان هریک درهم ریزند فتنه ها انگیزند) و در تاریخ امثال بسیار دارد، چون فتنه های مسعود و محمد فرزندان محمود غزنوی، یا امین و مأمون، از هارون و یا مهدی و هادی عباسی، که برادر بودند.

بر امام علی (ع) روشن بود که پس از فتح مکه کینه های (بدر و احد) از علی (ع) در دل شکست خوردگان باقی بود بمنظور پیشرفت اسلام امام (علی) آرام نشست - و قرشیان خلافت ابو بکر را محلل ساختند برای قدرت خود و انتقام از بنی هاشم و انصار و گرنه شیخین را که «قرشی» نبودند بتصریح ابو سفیان «اطاعت» نمیکردند و

ص: ۱۷۸

امام (ع) همه را دانسته تحمل کرد، چه میدانست (اصل اسلام را نمیتوانند براندازند) ... و اینکه عمر گفت (هرکس مانند این کند بکشید) صحیح است چه پس از امام (ع) دیگری برای مصلحت اسلام از حق خود نمیگذشت چنانکه فرمود:

اما حقى فقد تركته مخافة ان يرتد الناس

(تلخیص از کشف المراد)

ان لی شیطانا یعتربنی: ان ابا بکر حین ولی الناس خطب فقال: (ایها الناس قد ولیتکم و لست بخیرکم فاذا رأیتمونی قد استقمتم فاتبعونی و اذا رأیتمونی قد ملت فقومونی الا و ان لی شیطانا یعتربنی، فاذا رأیتمونی مغضبا فجنبونی، لا أوتر فی اشعارکم و ابشارکم.

(الایضاح ۱۳۷)

هذه العبارة من خطبة خطبها ابو بکر بعد ما بویع له و نقله ابن قتیبہ فی کتاب «الامامة و السياسة» انظر ص ۱۶ من ط القاهرة / ۱۳۷۷ هـ

و قال فضل ابن شاذان: و ای وقیعة أكثر من هذه فی ابی بکر ان کنتم صادقین فیما رویتم عنه و ان کنتم رویتم عنه باطلا فقد: طرقتم لغيرکم الطعن علیه.

(الایضاح / ۱۳۲) للفضل بن شاذان المتوفی / ۲۶۰ هـ

ص: ۱۷۹

۳۰۱۰- و حدثنا محمد بن بشار حدثنا محمد بن جعفر، حدثنا شعبه عن عمرو بن دينار، قال سمعت الحسن بن محمد، يحدث عن جابر بن عبد الله، و سلمة بن الاكوع قالا خرج علينا منادی رسول الله (ص)، فقال ان رسول الله (ص) قد اذن لکم ان تستمتعوا، یعنی متعة النساء (صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۳۰)

مربوط به ص ۱۹۸

متعہ و قرآن کریم

طبری در جزو پنجم از تفسیر کبیر و فخر رازی در جزو سوم از تفسیر مفاتیح الغیب آیه «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» را در باب «متعہ» آورده اند زیرا:

سوره نساء شامل اقسام نکاح است نکاح دائم آیه ۳ نساء: فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنً وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ

درباره ملک یمین و کنیز کان در آیه ۲۵ سوره نساء: وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُم مِّنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَ آتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ

و در باب متعه و عقد انقطاع آیه: فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً نَّازِلٌ گردیده است. و اگر این آیه درباره نکاح دائم باشد لازم می آید که در یک سوره امر بنکاح دائم تکرار شده باشد و این برخلاف قاعده خواهد بود جار الله زمخشری در تفسیر کشاف قول حبر امت عبد الله بن عباس را که گفته است آیه متعه از محکومات قرآنست. نقل نموده است

مالک بن انس امر بمشروعیت و جواز متعه و عدم نسخ آن نمود است چنانچه ملا سعد تفتازانی در شرح مقاصد و برهان الدین حنفی در هدایه و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری فتوای مالک: «هو جائز لانه كان مباحا مشروعا و اشتهر عن ابن عباس تحلیتها و تبعه علی ذلك اکثر اهل الیمن و مکة من اصحابه» را نقل کرده و جای دیگر گفته جائز لانه كان مباحا فیبقی الی ان یظهر ناسخه (شبهای پیشاور ص ۸۰۳)

۱- و قال عبد الله بن عباس «ما كانت المتعة الا رحمة رحم الله بها امه محمد لو لا عمر نهى عنها ما احتاج الى الزنا الا شقى و النفر القليل من الناس.

(کامل بهایی ج ۱ / ۱۱۴ و بدایه المجتهد ج ۱ بحث متعه و شیعه می پرسد ج ۳ / ۶۲۳ - ۶۴۹ ط ۲)

ص: ۱۸۰

و شكّ عند موته فی استحقاقه للإمامة، و خالف الرسول صلى الله عليه و آله فی الاستخلاف عندهم و فی تولیة من عزله، و شك عند موته: و كان ابو بكر (رض) قد سمته اليهود فی شیء من الطعام و أكل معه الحارث بن كلدة فعمی و كان السم لسنة، و مرض ابو بكر قبل وفاته بخمسة عشر يوما.

و لما احتضر قال «ما آسى على شیء الا على ثلاث فعلتها، وددت أنى تركتها، و ثلاث تركتها وددت انى فعلتها و ثلاث وددت أنى سألت رسول الله (ص) عنها. فاما الثلاث التى فعلتها، و وددت أنى تركتها فوددت أنى لم أكن فتشت بيت فاطمة ... و ذكر فى ذلك كلاما كثيرا و وددت انى لم أكن حرقت الفجاء، و أطلقته نجیحا أو قتلته صریحا.

و وددت أنى يوم سقيفة بنى ساعدة قذفت الامر فى عنق احد الرجلین فكان أمیرا، و كنت وزیرا و الثلاث التى تركتها و وددت أنى فعلتها، وددت أنى يوم أتیت با الاشعث ابن قیس اسیرا ضربت عنقه، فانه قد خیل لى أنه لا یرى شرا الا أعانه و وددت أنى قد كنت قد قذفت المشرق بعمر بن الخطاب فكنت قد بسطت یمینى و شمالى، فى سبیل الله، و وددت أنى جهزت جيش الردة و رجعت أقمت مکانى فان أسلم المسلمون سلموا، و ان كان غیر ذلك كنت صدر اللقاء أو مددا و الثلاث التى وددت أنى سألت رسول الله (ص) عنها وددت أنى كنت سألته فى من هذا الامر ...؟ فلا ینازع الا مر أهله و وددت أنى سألته عن میراث العمّة و بنت الاخ فان بنفسى منهما حاجة و وددت انى سألته هل للانصار فى هذا الامر نصیب؟ فنعطیهم اياه. ط ۳ بتحقیق محمد محى الدین

(مروج الذهب ج ۲ / ۳۰۸ / المسعودی / م / ۳۴۶ هـ) / ۱۳۷۷ مصر

سلام علی نوح فی العالمین

ص: ۱۸۱

و به دلیل اینکه ابو بکر وقت مرگش در استحقاق امامت خودش شک کرد و در تعیین خلیفه پس از خود مخالفت رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد، و کسی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله عزلش نموده بود، وی متولّی کار ساخت.

ابو بکر بوقت مرگ در اینکه آیا سزاوار امامت هست یا نه؟ شک داشت. چون گفت ای کاش از رسول خدا (ص) می‌رسیدم آیا امر امامت از آن کیست؟ تا نزاع نشود و ای کاش در سقیفه مسئولیت کار را بعهدہ یکی از آن دو مرد (ابو عبیدہ، عمر بن خطاب یا مغیرہ) قرار میدادم که او امیر و من وزیر می‌بودم.

این‌گونه تردید، بمذهب امامیه منا فی خلافت و امامت است چون شرط عصمت و افضلیت میکنند. و گفت ای کاش خانہ فاطمہ (ع) را تفتیش نمی‌کردم... ۵۷

حسن انتخاب

این‌گونه سخنان از خلفای سه‌گانه فراوان شنیده شده ۵۸ و در باب مقایسه و حسن انتخاب (فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ) و (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ) از دیگرسوی مسلم است که بوقت ضربت خوردن امام علی (ع) نخستین سخنی که بر زبان‌ش جاری شد (بخدای کعبه رستگار شدم) بود.

از گویندگان این دو سخن کدام‌یک سزاوار خلافت رسولند؟ صلی الله علیه و آله.

متولی کار ساخت:

پیغمبر (ص) از دنیا رفت و بمذهب اهل سنت جانشین معین نکرد، اما ابو بکر عمر را معین کرد پس مخالفت پیامبر (ع) کرد.

آنگاه عمر را ولایت داد، با آنکه پیامبر (ص) او را مأمور هیچ کاری نکرد. پس مخالفت با رسول خدا (ص) کرد.

ص: ۱۸۲

و فِي التَّخَلُّفِ عَنْ جَيْشِ اسَامَةَ مَعَ عِلْمِهِمْ لِقَصْدِ الْبَعْدِ،

جیش اسامه: ان رسول الله (ع) أمر في مرض موته اسامه بن زيد بن حارثه على جيش فيه جملة من المهاجرين و الانصار منهم ابو بکر و عمر و ابو عبیدہ بن الجراح و عبد الرحمن بن عوف و طلحة و الزبير و أمره على «موته» فقال سر على النصر و العافية لما أمرتک به ثم أغمى على رسول الله (ص) و قام اسامه و تجهز للخروج فلما أفاق رسول الله (ع) سئل عن اسامه فجعل يقول انفذوا بعث اسامه لعن الله من تخلف عنه و يكرّر ذلك فخرج اسامه و اللواء على رأسه و الصحابة بين يديه حتى اذا كان بالجرف نزل و معه ابو بکر و عمر و اثر المهاجرين و من الانصار سید بن حضیر و بشیر بن سعد و غیرهما من الوجوه فجاءت رسول ام ایمن، تقول له ادخل فأن رسول الله (ص) يموت فقام من فوره فدخل المدينة و اللواء على رأسه فجاء به حتى ركزه في باب رسول الله (ص) و قد مات في تلك الساعة.

قال فما كان ابو بکر و عمر يخاطبان اسامه الى أن ماتا الا الامير.

(غاية المرام باب ۷۵)

و جرى ما جرى: قال ابن ابی الحديد تزعم الشيعة ان رسول الله (ص) كان يعلم موته، و انه سیر ابا بكر و عمر في بعث اسامة لتخلو دار الهجرة منهما فيصفوا الامر لعلی (ع) و يبایعه من تخلف من المسلمين بالمدينة على سكون و طمأنينة فاذا جاءها الخبر بموت رسول الله (ص) و بيعة الناس لعلی (ع) بعده كانا من المنازعة و الخلاف ابعد، لأن العرب كانت تلتزم باتمام تلك البيعة و تحتاج في نقصها الى حروب شديدة فلم يتم له ما تذر و تناقل، اسامة بالجيش اياما مع شدة حب رسول الله (ص) على نفوده و خروجه بالجيش حتى مات (ص) و هما بالمدينة فسبقا على البيعة و جرى ما جرى. (غاية المرام الباب / ٧٥)

ص: ١٨٣

و خود از لشکر اسامه تخلف نمود، با اینکه می دانستند رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواهد ایشان را از مدینه بدور سازد

تخلف از امر رسول الله (ص):

پیامبر (ص) در مرض موت فرمود تا از لشکر مسلمین بفرماندهی اسامة بن زید بن حارثه بسوی «موته» بیرون روند همانجا که امروز «فلسطین» و ماوراء گویند.

مهاجرین و انصار و هرسه خلیفه در آن لشکر بودند. پس اقل امر آنستکه پیامبر (ص) آنان را از شهر دور می خواسته است.

و لازم است مأمور بمقتضای (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) و (النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) اطاعت اولوالامر کنند.

و قدر مسلم از اولی الامر صاحبان مناصب عهد خود رسولند (ص)

و یا اینکه پیامبر (ص) متخلفین از جیش اسامه را «لعن» فرموده بود اینان «تخلف» کردند آیات ذیل از قرآن کریم بحث ما را در اطاعت از رسول خدا روشن میکند:

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ (٨٠/ النساء)

و يَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنَا (٤٧/ النور)

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا (٥١/ النور)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا وَ لَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ (١٥١/ الشعراء)

فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا (١٦/ الفتح)

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ (٣٢/ آل عمران)

أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ (٢٠/ الانفال)

وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ (۳۳/ محمد)

ص: ۱۸۴

و ولی اسامه علیهم فهو افضل، و علیّ لم یولّ علیه احدا، و هو افضل من اسامه،

کتاب اسامه بسم الله الرحمن الرحيم - من اسامه بن زيد مولى رسول الله (ص) الى ابى بكر ابن أبى قحافه فان کتابک جاءنى يا عجا لك أکتب فى صدر کتابک؟ من خلیفه رسول الله (ص) و تشهد ان المسلمین استخلفوک و ما کان لک ان تستخلف بامر المسلمین فان الخلافه لیست بمردوده الى المسلمین لیستخلفوا علیهم من یریدون انما ذلک بالنص و برضى الشورى، فان كنت قد نسیت نص النبى (ص) على غیرک ... فکیف یستخلفک رسول الله (ص) و هو قد نفذک معى فى البعث الى «موتہ» و یؤمرنى علیک، و یأمرک بالسمع بى، و الطاعه ألم یعلم رسول الله (ص) انه یموت و قد قال اکتب لکم ما لا تختلفون بعدى و قد نصّها فى علی بن ابیطالب (ع) و هو الامر علیک لا یحل لک ان تتناول لها فکیف و أنت تحت امرى و کتابک یشهد علیک، و قد سألتنى فى أن آذن لعمر فى القعود عندک.

و یا سبحان الله تعالى ما أعجب قولک انک لا تحب أن تفتح نظرك فيما یخالف رسول الله (ص) و انت فى کل الامور على خلاف رسول الله (ص) الم یأمرک بالخروج معى؟ ألم یبعثک الى المسیر فى جملتى؟ ألم تدخل انت و عمر لعیادته؟ فلما رآء کما أنکر تخلفکما عن الخروج الى معسکرى حتى اعتذرتما بالاستعداد، سألتمانى النظرة یومین او ثلاثه

انفدت الیکما من یزعجکما فاجبتما بمثل ذلک و دخلتما الى رسول الله (ص) و هو یقول (نفدوا جیش اسامه) یکرّر ذلک فى الساعه الواحده دفعات حتى خرج احدکما و هو یقول «ان محمدا لیهجّر» فکیف تدعى انک لا تخالف أمر رسول الله (ص) و أنت تخالف أوامره (ص) لک. أو ما تستحى من تقدمک على اهل بیته؟ و هو یقدمهم و یؤخرک بفضلهم و تقصیرک و ... الخ (راجع غایه المرام للبحرانى الباب / ۷۵)

ص: ۱۸۵

و رسول خدا صلّی الله علیه و آله اسامه را بر ایشان امیر ساخت و این خود دلیل است که اسامه از ایشان افضل است، و بر علی علیه السلام کسی را امیر قرار نداده و علی علیه السلام از اسامه افضل است.

داستان اسامه: را پیغمبر (ع) بوجود آورد تا صحنه‌های سیاسی برای امام علی (ع) هموار باشد، اسامه جوانیست که به بیست سال نرسیده عمر و ابو بکر و عبد الرحمن عوف و بزرگان صحابه، و معمرین قوم را زیر فرمان وی گذاشت.

تا بمردم بفهماند لیاقت شرط است نه گذشت سن، پیغمبر (ص) اصرار کرد، همه باید با او بروند، رفتند بیرون مدینه فکر کردند رسول الله (ع) بیمار است ممکن است از دنیا برود، و رشته کارها نیز، از دست برود. دو بزرگوار برگشتند، محضر پیغمبر (ع) گفتند بعضی از صحابه نمیخواهند با اسامه بروند، چه سنش کم است، دیگری را انتخاب کنید پیغمبر فرمود: «اسامه لایق است» پیامبر (ع) مسجد آمد و فرمود «خدا لعنت کند کسی را که از جیش اسامه تخلف کند، شما درباره پدرش نیز که انتخاب کرده بودم حرف داشتید در اسامه هم حرف دارید «زید فرمانده لایقی بود، و اسامه نیز فرمانده لایقی است بروید پیغمبر (ع) تأکید فرمود: آنها را راه انداخت مقداری رفتند، باز ایستادند این تمرّد: محض است هیچ مورّخ سنی نمیتواند انکار کند.

آنها میگویند اینان پیغمبر (ص) را دوست داشتند ... دلشان نیامد بروند.

(تلخیص / خلافت از قرآن و سنت / ۹۷)

اسامه افضل:

آنچه مسلم است «اسامه» امیر لشکر بود آنها بامر پیغمبر (ص) ما ينطق عن الهوى (ع) و دیگران مأمور و البته امیر لشکر از فرمانبران افضل است.

پس به دو دلیل ابو بکر لایق خلافت نبود ۱- مخالفت امر خدا کرد (أَطِيعُوا الرَّسُولَ) *

۲- اسامه از وی افضل بود چه امیر بود، و چون سوره بقره را میدانست.

اما: امام علی (ع) نه در لشکر اسامه بود، نه کسی را بر وی امارت داده بودند.

پس امام علی (ع) افضل و لایق خلافت بود نه غیر.

ص: ۱۸۶

و لم يتولّ عملاً في زمانه، و اعطاه سورة «براءة» فنزل جبرئيل و أمر برده

ولّى الرسول (ص) عليه غيره: ايضاً أنه (ص) لم يولّه الاعمال، طول حياته. و ولّى عليه غيره، و لما ولّاه أن يحج بالناس و يقرأ سورة برآءة عليهم عزله عن ذلك، و جعل الامر الى امير المؤمنين (ع) و قال:

«لا يؤدى عنى غيرى أو رجل منى» حتى رجع أبو بكر الى النبى (ص) - لا يخفى: ان تركه لولاية بعض اصحابه، مع حضوره، و انكار ولايته و العدول عنه الى غيره مع تطاول الزمان و امتداده، لا بد من أن يقتضى غلبة الظن لأنه لا يصلح للولاية فأما ادعاؤهم أنه لم يولّه لافتقاره اليه بحضرته و حاجته الى تدبيره و رأيه تقدّم أنه (ص) ما كان يفتقر الى رأى احد لكماله و رجحانه على كل أحد، و انما كان يشاور أصحابه احياناً تألفاهم او على سبيل التعليم و التأديب و غير ذلك.

و بعد فكيف استمرت هذه الحاجة، و اتصلت منه اليها، حتى لم يستغن فى زمن من الازمان من حضورها، فيوليها و هل هذا الاقدح فى رأى رسول الله (ص) و نسبة له الى أنه ممن كان يحتاج الى أن يلحق فيوقف على كل شئ، و قد نزهه الله عن ذلك.

(تلخيص الشافى ج ۳ / ۱۸۱ ط نجف)

فشكاه العباس: و قد كان النبى (ص) لم يولّه عملاً سوى انه بعثه فى خيبر، فرجع منهزماً و ولّاه امر الصدقات فشكاه العباس الى النبى (ص) فعزله و انكرت الصحابة على أبى بكر و ذلك حتى قال طلحة علياً فظاً غليظاً -

(حاشية التجريد)

ص: ۱۸۷

و ابا بکر را در زمان خود تولیتی نداد و به دلیل اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله سوره برائت را به ابی بکر داد و جبرئیل نازل شد و امر کرد وی را برگرداند

أبو بکر أمير الحاج:

پیغمبر (ع) أبو بکر را در حیات خویش عملی نداد و بزرگان عمل به «تقات» خویش میدهند. اما رسم عرب است که در مجلس بزرگان مینشینند و رسول خدا (ص) دربان نداشت و همه در حضورش مشرف میشدند (حضور در مجلس رسول (ص) از مناصب و اعمال نیست). بسال نهم هجرت ویرا «امیر الحاج» کرد، و امیر المؤمنین علی (ع) را با سوره برائت فرستاد، و خواندن سوره را بر مشرکین بعهد امام علی (ع) گذاشت تا مشرکین را از مکه دفع فرماید و پس از آن بت پرستان بحج نروند و جز آنها که با پیغمبر (ع) عهد صلح بسته اند کسی در زنهار مسلمین نباشد و دیگران را فرمود تا چهار ماه بمنازلشان باز گردند. پس ازین مدت هیچ مشرکی در «امان» نیست.

اعلام حکمی باین سختی از کسی زبینه است که به عزم و تصمیم و شجاعت و صلابتش شناخته باشند. (عظمت این مأموریت در این است که امام علی (ع) توانست عهد و پیمانی که پیامبر (ص) بسته بشکند، یعنی شخصیت امام (ع) همان شخصیت پیامبر است). پیغمبر (ص) نیز امام علی (ع) را که هیبتش تن مشرکین را میلرزاند مأمور خواندن سوره (برآء) کرد، و از آنجا که میخواست هیچ چیز جز صلاحیت و عزم درین پیغام نباشد خود آن حضرت را امیر الحاج نکرد، چون امیر الحاج باید با مردم بنشیند، و برخیزد و مدارا کند. (کشف المراد / ۵۳۰)

بروایت دیگر یکی از حاضران عرض کرد خوب بود سوره برائت را هم به ابو بکر میدادید پیغمبر (ص) فرمود (آن پیغام را ادا نمیکند غیر من یا یکی از خاندان من) ابو بکر پنداشت سوره برائت دلیل «عزل» است و ندانست برحسب قواعد سیاست لائق او نبود (به کتاب شافی بنگرید).

ص: ۱۸۸

و اخذ السّورة منه، و ان لا یقرأها الا هو او احد من اهله فبعث بها علیّا،

فلحقه علی (ع): عبد الله بن احمد بن حنبل، قال حدثنا ابو الجهم العلا بن موسى الباهلي سنة سبع و عشرين و مائة، قال عن عطية العوفي عن ابي سعيد الخدري قال بعث رسول الله (ص) ابا بکر بسورة برآءة علی المواسم، و اربع كلمات الى الناس فلحقه علیّ فی الطريق فاخذ السورة و الكلمات فكان علیّ مبلغا و ابو بکر علی الماسم فاذا قرأ السورة نادى الا، لا يدخل الجنة الا نفس مسلمة و لا یقرب المسجد مشرک بعد عامه هذا، و لا یطوف بالبيت عریان، و من كان له بينه و بین رسوله الله (ص) عهد فأجله مدته حتی قال رجل لو لا أن نقطع بیننا و بین ابن عمک، من الخلف لبدئنا بک.

فقال علیّ (ع) لو لا اسبق رسول الله (ص) امرنی ان لا أحدث شیئا حتی اتیه لقتلتک.

(غایة المرام / ۴۶۱ ط سنگی / ایران)

جبرئیل جائی: مسند احمد بن حنبل عبد الله بن احمد بن حنبل قال حدثنا محمد بن سليمان لوین قال حدثنا جابر عن سماک عن جییش عن علی (ع) قال لما نزلت عشر آیات من برائة علی النبی (ص) دعا النبی (ص) ابا بکر فبعثه بها لیقرأها علی اهل مکه ثم دعانی النبی (ص) فقال أدرك ابا بکر فحیثما لحقته فخذ الكتاب منه و اذهب به الى اهل مکه و

أقرأها عليهم فلحقته بالجحفة فأخذت الكتاب منه و رجع أبو بكر الى النبي (ص) فقال يا رسول الله (ص) نزل في شيء؟ قال لا. و لكن جبرئيل جأني فقال:

(لن يؤدى عنك الا أنت او رجل منك).

(غاية المرام / ٤٦١)

سلام على موسى و هارون

ص: ١٨٩

و سوره را از او گرفته و خود پیغمبر یا کسی که از اهلش باشد آن را بر کفار بخواند، پس از این حکم، رسول خدا صلی الله علیه و آله سوره برائت را با علی علیه السلام بسوی کفار فرستاد.

امام علی (ع) بمنزله خود پیامبر (ص)

نخست اینکه سوره را از ابو بکر گرفته و بامام علی (ع) داده تا بر کفار مکه بخواند نه ابو بکر برای خواننده این ابهام را می آورد که (این چه فضیلتی است؟) اما با توجه باینکه: رسم چنین بوده که «پیمانی که بین دو طرف میبود، صاحب پیمان که عهدنامه بامضای او بود فقط میتواندست پیمان را بشکند. یا کسیکه از (اهل) او یعنی بمنزله «جان» او و چون خود او باشد.

فضیلت امام علی (ع) از اینجا ظاهر میشود که برای چندمین نوبت بمنزله (خود پیامبر / ص) بود یعنی پیمانی که پیامبر (ع) بسته بود امام علی (ع) میتواندست نقض کند.

و دیگر کسان از اصحاب این منزله را نداشتند.

طالب تفصیل باید رجوع کند به کتب مبسوط سیره و تاریخ و حدیث و حتی تفاسیر قرآن از فریقین ذیل سوره مبارکه «برائت»

«م»

نت الدنيا و لا جمع البرية اجمع

بنفوذ امرک فی البرية مولع

فی العالمین و شافع و مشفع

فیها لجشک الشریفة مضجع

و الله لو لا حیدر (ع) ما کا

ما الدهر الا عبدک القن الذی

بل انت فی یوم القیامة حاکم

ما العالم العلوی الا تربة

(ابن ابی الحدید)

ص: ۱۹۰

و لم يكن عارفا بالأحكام حتى قطع يسار سارق،

دليل واضح: و كان يستفتى الصحابة و هذا دليل على قصور علمه فلم يصلح للامامة.

و قال الشارح القوشجي في قطع يسار سارق: لعله من غلط الجلالد...؟!

أحرق الاحاديث: و قد كان أبو بكر أيام خلافته على تدوين الحديث عن رسول الله (ص) فجمع خمسمائة حديث فبات ليلته يتقلب كثيرا:

قالت عائشة، فغمنى تقلبه فلما أصبح قال لي أي بنية هلمى ألاحاديث التي عندك فجتته بها فأحرقها ... (الحديث) -
اخرجه عماد الدين بن كثير في مسند الصديق عن الحاكم أبي عبد الله النيسابوري، و رواه القاضي أبو امية الاحوص بن
المفضل الغلابي و هو الحديث / ٤٨٤٥ في ص ٢٣٧ من الجزء الخامس من كنز العمال. (النص / ١٦٢ ط ٣)

و اضاف الشارح في قطع يسار سارق: لأن القطع كان بأمره و يحتمل انه كان ذلك في المرة الثانية؟ على ما هو رأى اكثر
الفقهاء و احرقه فجأة بالنار من غلظه، في اجتهاده فكم مثله للمجتهدين ...

و اما مسئلة الكلاله و الجدة فليس بدعا من المجتهدين اذ يبحثون عن مدارك الاحكام يسئلون من احاط بها.

(شرح تجريد الكلام)

على (ع) الذي ناجاه بالوحي أحمد
فعلمه أبواب سلم مسلم

(الوراق القمي / مناقب شهر آشوب)

ص: ۱۹۱

و به دليل اینکه ابو بکر به احکام خدا عارف نبود تا بدان حد که دست چپ دزد را قطع کرد

انسان در بزرگی غربال است:

شاید کسی این نسبت را که (ابو بکر باحکام خدا عارف نبود) حمل بر تعصب شدید شیعی کند، که چگونه ...؟ و چرا؟ و
حال آنکه هیچ زیاده روی نیست با این توضیح: «این حقیقت از بدیهیات است که از آغاز تا نیمه اول عمر، حس یادگیری
آدمی، قوی است و در نیمه دوم عمر، هرچه انسان بخواهد دانشی بیاموزد، حافظه و ذاکره، قدرت گیرائی و نگهداری
ندارد و چون غربالی است در آب که در حضور استاد پر میشود و پس از ختم درس خالی. صرف نظر از (مقام ولایت
مطلقه و عنایات خاصه الهی بامام علی (ع) وی از کودکی و آغاز زندگی پیوسته بملازمت و شاگردی نبی اکرم (ص)
بسر برد، و هرچه از رسول خدا (ع) دید، و شنید حفظ کرد، و فهمید، و سنجید: و ایمان بیست و عمل کرد.

و دیگران گرچه خواستند چنین کنند چون در بزرگی ایمان آوردند، برای ایشان میسر نشد: «م» که «العلم فی الصغر کالنقش فی الحجر»

مثل ابو بکر:

روزی که از دنیا رفت شصت و سه سال داشت (یعقوبی ج ۲ / ۱۳۸ ط دار صادر بیروت / ۱۳۷۹) قمری مدت بیست و سه سال نبوت رسول خدا (ص) را، و دو سال و نیم خلافتش را کسر کنیم در سی و هفت سالگی ایمان آورده است.

ایام صباوت تا ایام رشدش را کسر کنیم در حدود سی سال بابت و بت پرستی انیس بوده است.

ص: ۱۹۲

و احرق بالنار فجاءه السلمي، و لم يعرف الکلاله، و لا میراث الجدّه، و اضطرب فی احکامه،

رب النار: و أحرق بالنار فجاءه السلمي و قد نهى النبي (ص) عن ذلك و قال «لا يعذب بالنار الا رب النار»

الکلاله: و هی من لا والد له و لا ولد، و کل وارث لیس بوالد و لا ولد فانه سئل عنها فلم یقل فیها ثم قال: أقول فی الکلاله برأیی فان أصبت فمن الله و ان أخطأت فمن الشيطان.

(شرح تجرید)

میراث الجدّه: عن قبضه بن ذؤیب قال: جاءت الجدّه الی ابی بکر الصدیق رضی الله عنه تسأله عن میراثها فقال لها أبو بکر مالک فی کتاب الله شیئ و ما علمت لك فی سنه رسول الله (ص) شیئا فارجعی حتی اسئل الناس، فقال المغیره بن شعبه حضرت رسول الله (ص) أعطاهما السدس، فقال أبو بکر هل معک غیرک؟ فقام محمد بن مسلمة الانصاری فقال مثل ما قال المغیره فأنفذه لها أبو بکر رضی الله عنه ... الحديث.

(ذیل تلخیص الشافی ۳ / ۱۸۸)

و فی بداية المجتهد ۲ / ۳۴۴ زیاده (ثم جاءت الجدّه الاخری الی عمر بن خطاب تسأله میراثها، فقال لها، مالک فی کتاب الله عز و جل شیئ و ما كان القضاء الذی قضی به الا لغيرک و ما أنا بزائد فی الفرائض و لكنه ذلک السدس فان اجتمعما فيه فهو لکما و ایتکما انفردت به فهو لها.) - موطاء مالک / ۱ / ۳۳۵ سنن دارمی ۲ / ۳۵۹ / ابی داود ۲ / ۱۷ ابن ماجه ۳ / ۱۶۳ مسند احمد / ۴ / ۲۲۴ سنن البیهقی ۶ / ۲۳۴ مصابیح السنه ۲ / ۲۲

ص: ۱۹۳

و «سلمی» را به آتش ناگهانی بسوخت، نه کلاله را می شناخت و نه میراث جدّه را، و در فرمانهای خود دودل و مضطرب بود.

داستان سلمی:

ابو بکر (فجاءه سلمی) را که مرتد بود، دستور داد در بقیع بردند، و دست و پای بسته در آتش انداختند و سوختند، فجاءه او را فریب داده و آزرده بود که من مسلمانم اما اهل نواحی ما مرتدند اگر بمن مال و سلاح، و مرد جنگی مدد کنی، آنها

را مطیع تو سازم، ابو بکر فریب خورد و مال و سلاح و ده مرد جنگی همراه او کرد، او در قبیله ده مسلمان را کشت و اموال آنها را بگرفت.

و چون بر او دست یافتند، ابو بکر بر او خشم گرفت دستور داد بآتشش سوختند.

و تا آخر عمر بر این عمل اسف داشت و پشیمان بود ایراد ما بر او اینست که هیچکس حق ندارد برای جرم مجازاتی معین کند، که در شرع وارد نشده و پیامبر (ع) فرمود «لا یعذب بالنار الا رب النار»

کلاله- کسیست که پدر و فرزند نداشته باشد و هر وارثی که بواسطه پدر و فرزند ارث نبرده باشد از ابو بکر پرسیدند، کلاله چیست ندانست و گفت رأی خود را بگویم اگر درست باشد از خداست و اگر باطل باشد از من و از شیطان.

و گویند میراث جده را پرسیدند ابو بکر ندانست تا مغیره بن شعبه و محمد بن مسلمه گفتند. پیغمبر (ع) او را سدس داد.

سخن ما اینست:

رأیی که احتمال دارد، رأی شیطان باشد نمیتوان مردم را مجبور بقبول آن کرد، و اگر نپذیرفتند خانه آنان را آتش زد. و عقوبت کرد. (تلخیص از کشف المراد)

ص: ۱۹۴

و لم یحدّ خالدًا و لا اقتصّ منه، و دفن فی بیت رسول اللّٰه و قد نهی اللّٰه تعالیٰ عن دخوله فی حیاته،

ما فعل خالد؟ ما فعله خالد بن ولید، یوم فتح مکة و قد نهاه رسول الله (ص) یومئذ عن القتل و القتال کما نص علیه أهل السیر و الأخبار و رواه أثبات المحدثین بأسانید هم الصحیحة و قال (ص) له یومئذ و للزبیر لا تقتلوا الا من قاتلکم. و لكن خالدًا قاتل مع ذلک و قتل نیفا و عشرين رجلا من قریش و اربعة نفر من هذیل فدخل رسول الله (ص) مکة فرأى امرأة مقتولة، فسأل حنضلة بن الکاتب من قتلها؟ قال خالد بن الولید فأمره ان یدرک خالدًا فینهاه أن یقتل امرأة أو ولیداً أو عسیفاً أو أجیراً الى آخر ما تجده من هذه القضية فی (عبریة عمر) للاستاذ العقاد ص / ۲۶۶- النص و الاجتهاد ط ۳ / ۳۴۷

و قد ارسله (ص) الى بنی جذیمة داعیاً لهم الى الاسلام (فی ثلاثمائة من المهاجرین و الانصار و کان ذلک فی شوال بعد فتح مکة و قبل وقعة حنین) (و لم یبعثه مقاتلاً).

اللّٰهم انی أبرء مما صنع خالد بن ولید ...

و کان بنو جذیمة قتلوا فی الجاهلیة عمه الفاکه بن المغیره فلما جاءهم بمن معه قال لهم: ضعوا أسلحتکم فان الناس قد أسلموا. فوضعوا أسلحتهم و أمر بهم فکتفوا ثم عرضهم علی السیف فقتل منهم مقتلة عظیمة. فلما انتهى الخبر الى النبی (ع) رفع یدیه الى السماء فقال (کما فی باب بعث خالد بن الولید الى بنی جذیمة من کتاب المغازی من صحیح البخاری من جزئه الثالث حیث اخرج حدیث خالد مع بنی جذیمة) اللّٰهم انی ابرأ مما صنع خالد بن

ص: ۱۹۵

و خالد را حدّ نزد و از او قصاص نگرفت، و خود در خانه رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ دَفَن شد در صورتی که خدای تعالی حتّی در زمان حیات رسول صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ از دخول در خانه رسول صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ نهی فرموده بود.

خالد بن ولید را حد نزد:

مالک بن نویره را گویند، از اهل رده بود، و با کسان خود از اسلام بازگشته خالد بن ولید را خلیفه بجنگ آنها فرستاد، مالکیان توبه کردند، و اسلام آوردند، اما خالد نپذیرفت مالک را کشت و زنش را گرفت در همان شب با وی همبستر شد

...

چون خبر به ابو بکر رسید، او را بقصاص نکشت؟ و بزنا حد نزد؟ هرچند عمر او را بقصاص ترغیب کرد، گفت خالد شمشیر خداست بر دشمنان کشیده آنرا در غلاف نمیکنیم. و میپنداشت امراء می توانند، احکام جعل کنند، و همین دلیل معصوم نبودن اوست و اگر کسی خدمت در راه خدا کرده باشد چنان نیست که از قصاص و حد، عفو شود. رجوع شود به «طبقات الکبری» عمر بن سعد واقدی.

(شرح تجرید فارسی)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ.

(۵۳/ الاحزاب)

طبق این آیه کریمه هیچیک از اهل ایمان بدون اجازه حق ندارند وارد خانه پیامبر (ص) شوند. و از طرفی شیخین در خانه رسول الله (ع) دفن شده اند، آیا پس از پیامبر (ع) کی اجازه داده بود؟ ام المؤمنین عایشه. به چه دلیل؟ بادهای ارث بردن از رسول (ص) کدام ارث؟ همان ارثی که خود او و خلیفه با گفتن (نحن معاشر الانبیاء لا نورث) منکر آن بودند که به یگانه دخترش فاطمه زهراء (ع) ندادند.

(طالب تفصیل به ج ۱ شیعه میبرد / بحث فدک بنگرد)

ص: ۱۹۶

الولید. مرتین. - ثم ارسل علیا کما فی التاریخی ابن جریر و ابن الاثیر و غیرها و معه مال و أمره أن ینظر فی امرهم فودی لهم الدماء و الاموال حتی انه لیؤدی میلغة الکلب و بقى معه من المال فضلة فقال لهم هل بقى لكم مال أو دم لم یؤد؟ قالوا لا. (النص / ۳۴۸) و: راجع طبقات الکبری لابن سعد

عن عائشة:

ما رأیت أحدا أشبه سمتا و دلا و هدیا برسول اللّٰه صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ و سلّم

فی قیامها و قعودها من فاطمة بنت رسول اللّٰه صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ و سلّم

(صحیح الترمذی ج ۲ ص ۳۱۹)

سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین

ص: ۱۹۷

ص ۱۷۴- جار الله زمخشری در تفسیر "کشاف" در ضمن آیت (وَ فَاكِهَةً وَ اَبًا) حکایت کند که از ابو بکر بن ابی قحافه پرسیدند معنای "ابا" چیست؟ و او بیاسخ گفت کدام آسمان بر من سایه افکند؟ و کدام زمین / مرا در بر گیرد اگر در آیات قرآن آنچه ندانم بر زبان برانم.

(دیوان دین ج ۱ ص ۱۱۶- از حبیب الله نوبخت)

ص ۱۹۲- و قال عمر بن الخطاب "عرفنا الفاكهة فما الاب؟ اتبعوا ما بين لكم من القرآن و لا تكلف الا تعرفه" و (تفسیر الکشاف ذیل آیه وَ فَاكِهَةً وَ اَبًا)

و فی ارشاد المفید رومی ان ابا بکر سئل عن قول الله تعالى (وَ فَاكِهَةً وَ اَبًا) فلم يعرف معنى الاب من القرآن قال ای سماء تظلنی ام ای ارض تظلنی ام کیف اصنع ان قلت فی کتاب الله بما لا اعلم اما الفاكهة فعرفتها و اما الاب فالله اعلم به فبلغ امیر المؤمنین علیه السلام مقاله فی ذلك فقال علیه السلام سبحان الله أما علم ان الاب هو الكلاء المرعى

ص ۱۹۳- زمخشری در ذیل آیت (وَ فَاكِهَةً وَ اَبًا) عذر خلیفه یکم و دوم را خواسته و گوید (این رجال فکرشان همه بر عمل مصروف می گردید و جستجو بریشان (تکلف) بود و آنچه از فحوای این آیه شریفه استنباط میشود اینست که "اب" بمعنای نوعی از رستنی ها یا نام (پارهای از گیاهان که آفریننده بهر آدمی و مواشی از زمین رویاند) آنچه زمخشری گفته است مخالف ترجمتی است که در آغاز این مطلب آورده است چون پیش از همه چیز گوید "اب" یعنی چراگاه ۵۹

ص: ۱۹۸

و بعث الى بيت امير المؤمنين عليه السلام لما امتنع من البيعة فأضرم فيه النار و فيه فاطمة عليها سلام و جماعة من بني هاشم،

كيف كانت بيعة علي بن ابيطالب كرم الله وجهه: قال و ان ابا بکر رضى الله عنه تفقد قوما تخلفوا عن بيعته عند علي كرم الله وجهه فبعث اليهم عمر فجاء فناداهم و هم فی دار علی فأبوا أن يخرجوا فدعا بالحطب و قال:

(و الذى نفس عمر بيده لتخرجن أولاً حرقنها على من فيها فليل له يا أبا حفص ان فيها فاطمة؟ فقال و ان.) (الامامة و السياسة ج ۱ ط ۳ / ۱۳۸۲ هـ / ص ۱۲)

لتحرق دارنا؟ ثم ان ابا بکر بعث عمر بن الخطاب الى علي و من معه ليخرجهم من بيت فاطمة رضى الله عنها و قال ان أبوا عليك فقاتلهم فأقبل عمر بشيء من نار علی ان يضرم الدار فلقيته فاطمة رضى الله عنها و قالت الى اين يا ابن الخطاب، أجنّت لتحرق دارنا؟ قال نعم.

أو تدخلوا فيما دخل فيه الامّة.) (ابی الفداء ج ۲ / ۶۴ ط / بیروت / ط / ۱۳۷۵)

لاء حرقن البيت عليكم ...

جاء عمر الى بيت فاطمة في رجال من الانصار و نفر قليل من المهاجرين فقال و الذي نفسى بيده لتخرجن الى البيعة اولاء حرقن البيت عليكم فخرج اليه الزبير مصلتا بالسيف فاعتنقه زياد بن ليلى الانصارى و رجل آخر فندر السيف من يده فضرب عمر الحجر فكسره ثم ثم اخرجهم بتلابيبهم، يساقون سوقا عنيفا حتى بايعوا أبا بكر ...

(ابن ابى الحديد ج / ٢ / ١٩ ط دار المعرفة بيروت / على خمسة اجزاء)

ص: ١٩٩

و به دليل اينكه بنى هاشم از بيعت وى امتناع نمودند، وى فرستاد به خانه امير المؤمنين عليه السلام آتش افروختند، درحالى كه حضرت فاطمه عليها سلام و جماعتى از بنى هاشم در خانه بودند.

امتناع از بيعت:

بقول شيعه امام على (ع) بخلفاى پيش از خویش بيعت نکرد، و اهل سنت كه مدعى بيعت امامند گويند: تا زمان ادامه حيات حضرت فاطمه (ع) (شش ماه نوشته اند) بيعت نفرمود، چه كه زهراى اطهر (ع) ازيشان رنجيده بود. بنى هاشم به تبعيت از امام (ع) بيعت نکردند كه «اجبار به بيعت پيش آمد ...؟»

آتش افروزی ...؟

آتش افروختن بدرخانه فاطمه زهراء (ع) را برخى، بشك و تردید دیده اند. مسلم است براى كشف حقيقت، جز تحقيق در تواريخ و سيره و حديث از طرق فریقین، راهى نداریم. (تاريخ ابى الفداء ج ٢ / ٦٤ ط بيروت ٢ جلدی / ١٣٧٥ ه ط عارف الزين) گوید «ابو بكر عمر بن خطاب را بسوى على و كسانيكه با او بودند فرستاد، تا از خانه فاطمه خارجشان سازد. و گفت اگر ابا کردند با آنان بجنگ. عمر آمد با قدرى آتش تا خانه را بسوزاند و فاطمه او را بدید، و فرمود اى پسر خطاب آیا آمده اى خانه ما را بسوزانى ...؟»

گفت آرى.

مگر آنكه در آنچه امت در آمده اند شما هم در آئید.

(ابى الفداء متوفى / ٧٣٢ ه)

اصبحت و الله عائفه لدنيا كنّ، قالبة لرجالكنّ. لفظتهم بعد ان عجمتهم و شنائتهم بعد ان سبرتهم، فقبحا لغلول الحد و اللعب بعد الجد و بئس ما قدمت انفسهم ان سخط الله عليهم و فى العذاب هم خالدون.

فاطمه الزهراء "عليها السلام"

ص: ٢٠٠

الامامة و السياسة ابن قتيبة (٢١٣-٢٧٦ ه) ط ٣ مصر / ص / ١٢-١٣٨٢ ه نوشته:

ابو بكر پي كسانى بود كه از بيعتش تخلف كرده‌اند و بنزد على بودند، عمر را برايشان برانگيخت عمر آمد و آوازشان داد، و آنان در خانه على بودند، و خارج نشدند، عمر هيزم خواست و گفت سوگند بكسيكه جانم بدست اوست يا خارج شويد، يا خانه را ميسوزانم با اهلش. گفته شد اى ابا حفص در خانه فاطمه است، گفت اگرچه فاطمه باشد.

(اين دو سند بفارسي ترجمه شد باصل عبارت بنگريد صفحه قبل و بعد)

يا بن صهاك!

و هو فى غمده فوجاً به جنبها فصرخت يا أبتاه فرفع السوط فضرب بذراعها فنادت يا رسول الله لبئس ما خلفك أبو بكر و عمر فوثب على (ع) فأخذ بتلابيبه ثم فتره فصرعه و وجأ انفه و رقبتة، و هم بقتله فذكر قول رسول الله (ص) ... و ما أوصاه به فقال و الذى اكرم محمداً بالنبوة يا ابن صهاك لو لا كتاب من الله سبق و عهد عهده ألى رسول الله (ص) لعلمت أنك لا تدخل بيتي فأرسل عمر يستغيث فأقبل الناس ... ٦٠

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ، فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ أَنْحَرْ، إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ

ص: ٢٠١

أحرقنا عليكم بيتكم ...

فلما رأى على (ع) خذلان الناس اياه و تركهم نصرته و اجتماع كلمتهم مع ابي بكر و تعظيمهم اياه لزم بيته فقال عمر لأبى بكر ما يمنعك أن تبعث اليه فيبايع فانه لم يبق أحد الا قد بايع غيره، و غير هؤلاء الاربعة و كان أبو بكر أرق الرجلين و أرفقهما و أدها هما، و ابعد هما غورا و الآخر أفضهما و أغلظهما و اجفاهما، فقال له ابو بكر من نرسل اليه؟

فقال عمر نرسل اليه قنفذا و هو رجل فظ غليظ جاف من الطلقاء أحد بنى عدى بن كعب، فأرسله و أرسل معه أعوانا و انطلق فاستأذن على (ع) فأبى ان يأذن لهم فرجع اصحاب قنفذ الى ابي بكر و عمر و هما جالسان فى المسجد و الناس حولهما فقالوا لم يؤذن لنا.

فقال عمر اذهبوا فان اذن لكم و الا فادخلوا بغير اذن فانطلقوا فاستأذنوا فقالت فاطمة (ع) اخرج عليكم ان تدخلوا على بيتي اذن فرجعوا و ثبت قنفذ الملعون فقالوا ان فاطمة قالت كذا و كذا.

فحملوا الحطب فتخرجنا ان ندخل بيتها بغير اذنها (اذن) فغضب عمر و قال ما لنا و للنساء؟ ثم أمر اناسا حوله أن يحملوا الحطب فحملوا الحطب و حمل معهم عمر فجعلوه حول منزل على و فاطمة، و ابناها ثم نادى عمر حتى أسمع عليا (ع) و فاطمة و الله لتخرجن يا على و لتبايعن خليفة رسول الله (ص) و الا اضمرت عليك النار ...

فقال فاطمة (ع) يا عمر ما لنا و لك؟ فقال افتحى الباب و الا أحرقنا عليكم بيتكم.

فقال فاطمة (ع) يا عمر أما تتقى الله؟ تدخل على بيتي فابى ان ينصرف و دعا عمر بالنار فاضرمها فى الباب ...

ثم رفعه فدخل فاستقبلته فاطمة (ع) و صاحت يا أبتاه يا رسول الله فرفع عمر السيف و هذا الخبر قد روثه من طرق كثيرة و انما الطريف أن يرويه شيوخ محدثي العامة. و روى ابراهيم بن سعيد الثقفي باسناده عن جعفر بن محمد (ع) قال:

«و الله ما بايع على (ع) حتى رأى الدخان قد دخل بيته ... انتهى.

(اقول) و قد اشار الى قصة الاحراق الحافظ ابراهيم شاعر النيل فى القصيدة العمريه

ص: ٢٠٢

المعروفة:

و كلمة لعلها عمر
اكرم بسا معها أعظم بملقيها

حرقّت بيتك لا ابقى عليك بها
ان لم تبائع و بنت المصطفى فيها

ما كان غير ابى حفص بقائلها
يوما لفارس عدنان و حاميتها ٦١

شهيدة فقال على (ع) يا ابا بكر ما أسرع ما توثبتم على رسول الله (ص) باى حق و باى منزلة دعوت الناس الى بيعتك؟ ألم تباعني بالامس بأمر الله و أمر رسول الله (ص) و قد كان قنفذ لعنه الله ضرب فاطمة (ع) بالسوط حين حالت بينه و بين زوجها و أرسل اليه عمران حالت بينك و بينه فاطمة فاضربها، فألجأها قنفذ الى عضادة ليتها، و دفعها و كسر ضلعها، من جنبها فألقت جنينا من بطنها فلم تزل صاحبة فراش حتى ماتت (ع) من ذلك شهيدة... ٦٢

احراق دار فاطمة (ع) و قد تقدم فى (ابن عبد ربه) انه ذكر فى كتاب «العقد الفريد» «خبر الاحراق و ان عمر أقبل بقبس من نار على أن يضرم على المتخلفين عن بيعة ابى بكر فى بيت فاطمة (ع) النار و قال ابن الشحنة الحنفى فى روض المنظر فى ذكر السقيفة:

ثم ان عمر جاء الى بيت على ليحرقه على من فيه فلقيته فاطمة فقال ادخلوا فيما دخلت فيه الامه - الخ

و قال المسعودى فى مروج الذهب فى اخبار عبد الله بن الزبير و حصره بنى هاشم فى الشعب و جمعه لهم الحطب ما هذا لفظه.

ص: ٢٠٣

٦١ (١) - الكنى و الالقب / ذيل ابن قتيبة

٦٢ (٢) - سليم بن قيس الكوفى المتوفى / ٩٠ هـ - فى كتابه (السقيفة / ٨٥)

جمعه الحطب و حدث النوفلى فى كتابه فى الاخبار عن ابن عائشة عن ابيه عن حماد بن سلمة قال كان عروة بن الزبير يعذر أخاه اذا جرى ذكر بنى هاشم و جمعه الحطب لتحريقهم و يقول انما اراد بذلك اذهابهم ليدخلوا فى طاعته كما اذهب بنو هاشم و جمع لهم الحطب لأحراقهم اذهم أبو البيعة فيما سلف و هذا خبر لا يحتمل ذكره فى هنا و قد اتينا على ذكره فى كتابنا فى مناقب اهل البيت و اخبارهم المترجم بكتاب (حدائق الازهان).

*** قال السيد المرتضى علم الهدى فى (الشافى) فى كلام قاضى القضاء فى خبر الاحراق «قدرواه غير الشيعة ممن لايتهم على القوم و ان رفع الروايات من غير حجة لا يجدى شيئا.

قال نعم ...

فروى البلاذرى و حاله فى الثقة عند العامة و البعد عن مقارنة الشيعة و الضبط لما يرويه معروفة.

عن المدائنى عن سلمة بن محارب عن سليمان الليثى عن ابن عون ان ابا بكر أرسل الى على يريده الجبر على البيعة فلم يبايع فجاء عمر و معه قبس فلقيته فاطمة (ع) على الباب فقالت يا ابن الخطاب اتراك محرقا على دارى؟ قال نعم.

و ذلك أقوى فيما جاء به ابوك ... و جاء على فبايع.

من القصيدة الكرامية للشريف الكاظمى قرن الآله وجوده بالمصطفى

المرتضى الكرار، اشرف من مشى	فوق البسيطة من قديم الا عصر
نفس النبى و صنوه و وصيه	بالرغم من انف الجحود المنكر
ذو الحزم، ماضى العزم، طود الحلم	بحر العلوم حقا حجة المستبصر
لو لاه لم يسفر لنا، صبح الهدى	و الحق عن ليل ضلال الا عكر
هو ذاك اول مؤمن بالله لم	يشرك رب العالمين و يكفر
هو ذاك اول ناصر لنبية	و مؤيد، و مشدد، و مظفر
هو ذاك اول طابع لرسوله	و مكبر لعبادة و مهجر
هو ذاك لم تاخذه لومة لائم	فى الله للمستصرخ المستنصر
هو ذاك لو ان الآله و لم يكو	ن بعده ندا له و يصور
قرن الآله، وجوده بالمصطفى	الهادى؛ و آدم بعد غير مصور

ص: ۲۰۴

و ردّ علیه الحسنان بما بویع و ندم علی کشف بیت فاطمه علیها سلام

هذا مقام جدنا: روى أنه لما صعد أبو بكر المنبر بعد البيعة ليخطب الناس جائه الحسن و الحسين عليهما السلام و قال هذا مقام جدنا و لست له اهلا.

بيان الكشف: أنه روى ان لفاطمة (ع) كان بيتا، و لها باب الى المسجد، و قال ابو بكر سمعت رسول الله (ص) أنه قال: لا يجوز الباب على المسجد، فأمر يقلع باب بيتها. حتى يتركوا البيت أو أسدوا تلك الباب.

(حاشیه / م. ق. شرح تجرید)

كيف كان سدّ الابواب؟ فى سد الابواب من المسجد الا باب على (ع) من طريق العامة و فيه تسعة و عشرون حديثا.

۱- مسند احمد بن حنبل عن زيد بن ارقم قال كان لنفر من اصحاب رسول الله (ص) ابواب شارع في المسجد فقال يوما «. سدوا هذه الابواب الا باب على» قال فتكلم فى ذلك اناس قال فقام رسول الله (ص) فحمد الله و أثنى عليه ثم قال اما بعد فانى أمرت بسد هذه الابواب غير باب على (ع) فقال فيه قايلكم و الله ما سددت شيئا، فتحته، و لكنى أمرت بشيئ فاتبعته. (غاية المرام الباب / ۹۹)

ندم عند الموت: مضى ندامته عند الموت آنفا، و قال ليتنى ليتنى ... راجع المسعودى / وفاة ابى بكر

ص: ۲۰۵

و به دليل اینکه حضرت امام حسن و امام حسين عليهما السلام، وى را جهت بيعت ردّ کردند، و به وقت مرگش خود برگشودن خانه فاطمه پشیمان شد.

اینکه، خواجه ره میگوید بنی هاشم در خانه بودند ...؟ يعنى اينان که از سرآمدان جامعه مسلمين بودند، در سقيفه و انتخاب «خليفه» حضور نداشتند و لهذا (اجماع) بوجود نيامده است.

۲- حسنين عليهما السلام که همه مسلمانان پذيرفته‌اند و بقول پيامبر گرامى اسلام (ص) سيد جوانان اهل بهشتند، اين بيعت را نيز رد کردند.

پس نه اجماع بوده و نه نيکان و پاکان که خدا و رسول (ص) پاکشان خوانده و پياکیشان ستوده انتخاب «خليفه» را پذيرفته‌اند.

۳- ابو بكر چنانکه مسعودى در مروج الذهب ج ۲ / ۳۰۸ در بيان اوضاع وفاتش گوید (گفت هيچ رنجم بدین پایه نيست که سه کارى کرده‌ام اى کاش نمیکردم ...

و سه چيز را ترک گفته‌ام اى کاش بجا می‌آوردم.

و سه مسئله است اى کاش از رسول خدا (ص) میپرسيدم. اما ...

آن سه که انجام داده‌ام و پشیمانم ... حال، ای کاش «در خانه فاطمه ع تفتیش نمی‌کردم اینجا سخن بسیاری گفت (فأما الثلاث التي فعلتها ووددت أني تركتها فوددت أني لم أكن ففتشت بيت فاطمة و ذكر في ذلك كلاما كثيرا ...)»

ما تمامت گفته اشرا در گذشته آورده‌ایم - اما با توجه بزمان «تقیه» مسعودی و مشکلاتی که از لحاظ قدرت زمان در قرن چهارم هجرت داشته است (متوفی ۳۴۶ ه) میتوان استنباط کرد که آن کلام کثیر چه بوده است؟ که وی توانسته همه را بنویسد. «م»

انما سميت فاطمة:

لأن الله فطمها و محببها عن النار»

(المتقى / كنز العمال ج ۲ ص ۲۱۹).

ص: ۲۰۶

و امر عمر بر جسم امرأة حامل و اخرى مجنونة، فنهاه علي عليه السلام فقال عمر: «لو لا علي لهلك عمر».

لو لا علي، لهلك عمر: و مما طعنوا عليه أيضا أمر برجم حامل حتى نبهه معاذ بن جبل و قال ان يكن لك عليها سبيل، فلا سبيل لك علي ما في بطنها، فرجع عن حكمه و قال «لو لا معاذ لهلك عمر» و من يجهل هذا المقدار، لا يجوز أن يصير اماما لأنه يجري مجرى أصول الشرع بل العقل يدل عليه لأن الرجم عقوبة و لا يجوز أن يعاقب من لا يستحق.

راجع - سنن البيهقي ج ۷ / ۴۴۳ و ابا عمر في العلم ص / ۱۵۰ و التمهيد للباقلاني - و الاصابة لابن حجر ج ۳ / ۴۲۷ و ابي الحديد ج ۳ / ۱۵۰ ط مصر قديم، و كنز العمال للمتقى ج ۷ / ۸۲ و فتح الباري لابن حجر ج ۱۲ / ۱۲۰ و غيرها.

ان القلم مرفوع: و خبر المجنونة التي أمر برجمها حتى نبهه أمير المؤمنين (ع) و قال (ان القلم مرفوع عن المجنون حتى يفيق) فقال عند ذلك «لو لا علي لهلك عمر».

و مجمل القصة خليفة المسلمين عمر (رض) أمر بمجنونة زنى بها، في حال جنونها - ان ترجم فذهبوا بها لذلك فاعترضهم أمير المؤمنين (ع) و أمرهم بردها و جاء الى عمر فقال له «اما تذكر قول رسول الله ص» رفع القلم عن ثلاثة عن النائم حتى يستيقظ و عن الصبي حتى يحتلم و عن المجنون حتى يفيق؟ «قال نعم. فأمر بها فخلى عنها.

راجع البخاري كتاب المحاربيين باب لا يرمم المجنون و سنن ابن ماجه / ۲ / ۲۲۷ ط قديم)

ص: ۲۰۷

اما عمر: امر کرد زن آبهستنی را سنگسار کنند، و زن دیوانه‌ای را نیز، و مولا علی علیه السلام وی را نهی کرد، سپس عمر گفت: اگر علی نبود عمر هلاک میشد،

لا ینق امامت نیست:

بنابر مذهب امامیه باید امام عالم باحکام شرع باشد، و آنکه این احکام نداند لایق امامت نیست.

اما بمذهب اهل سنت عیب نیست امام حکمی را نداند.

*** اینجا یک بحث عقلی و سپس نوبت دلیل نقل می آید:

اصولا نیاز بامام برای چیست؟ مگر نه بمنظور رهنمائی ما برای وصول بهدایت است؟

اگر امام خود مانند دیگران باشد، و حتی عالم باحکام شرع همان شرعی که ما را بدان میخواند نباشد...؟ چگونه میتواند ما را هدایت کند؟!

أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ.

(۳۵/ یونس)

و- هل يستوى الذين يعلمون و الذين لا يعلمون.

شارح علامه فرماید این طعنی است بر عمر که مانع امامت اوست چون حکم شرع را ندانست. زنی که زناى محصنه کرده بود آبدستن بود حکم کرد سنگسارش کنند امام علی (ع) او را نهی کرد، که بر فرزندش گناه نیست و برای اینکه بفرزندش ظلم نشود مجازات زن را باید به تأخیر انداخت.

و همچنین به زن دیوانه ای زنا شده بود، خلیفه میخواست زن دیوانه را رجم کند امام (ع) او را از رجم منع فرمود. اینجا هم گفت اگر علی نبود عمر هلاک میشد.

(کشف المراد)

ص: ۲۰۸

و تشكَّكَ فِي مَوْتِ النَّبِيِّ «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله» حَتَّى تَلَا عَلَيْهِ أَبُو بَكْرٍ: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» فَقَالَ كَأَنِّي لَمْ أَسْمَعْ هَذِهِ الْآيَةَ،

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ: ﴿بَلِّغْ مِنْ قَلْبِهِ عِلْمَهُ أَنَّهُ لَمْ يَجُزِ الْمَوْتُ عَلَى النَّبِيِّ (ص) وَ أَنَّهُ أَسْوَأُ فِي ذَلِكَ لِلنَّبِيِّاءِ حَتَّى قَالَ: وَ اللَّهُ مَا مَاتَ مُحَمَّدٌ، وَ لَنْ يَمُوتَ حَتَّى يَقْطَعَ أَيْدِي رِجَالٍ وَ أَرْجُلُهُمْ. حَتَّى تَلَا عَلَيْهِ أَبُو بَكْرٍ قَوْلَهُ «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»- الزمر / ۳۰- وَ قَوْلَهُ «وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ»- آل عمران / ۱۴۴

فَقَالَ عِنْدَ ذَلِكَ أَيقَنْتَ بوفاته و كانی لم أسمع هذه الآية.

و ذلك يدل على أنه ما كان يحفظ القرآن: أو ما كان يفكر فيه و من هذا حاله لا يجوز أن يكون اماما.

راجع شرح النهج لابن ابی الحديد ج ۲ / ۴۰ - ۴۱ ط دار المعارف بمصر و تاريخ الطبری ج ۳ / ۲۰۰ ط دار المعارف - و فی الكامل لابن الاثیر ج ۲ / ۲۱۹

قال عمر «فو الله ما هو الا ان سمعتها فعقرت حتى وقعت على الارض ما تحملني رجلاي و علمت ان رسول الله (ص) قد مات» و مثله في كتاب اخبار عمر للطنطاوي نقلا عن ابن هشام و البخاري و مسند احمد، و في مسند ابن ماجه حديث / ١٦٢٧ (قال عمر فلکأني لم اقرأها الا يومئذ)

(تلخیص الشافی ج / ٤ / ٤)

نسیت فی حق طه آیه نزلت و قد یذكر بالآیات ناسیها

(حافظ ابراهیم)

ص: ٢٠٩

و به دلیل اینکه در مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله شک نمود تا ابو بکر آیه «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» را تلاوت کرد، عمر گفت:

مثل اینکه من این آیه را نشنیده بودم،

نکته مهم:

خلیفه دوم پس از وفات پیامبر گرامی (ص) گفت: «رسول خدا (ص) نمرده است» ...

در صفحه پیشین نمونه مآخذ این سخن از کتب اهل سنت ارائه شد.

حال یا این سخن را از لحاظ «غفلت» از قرآن کریم (إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ) گفته‌اند، و یا خلیفه «غافل» نبوده‌اند بلکه چنین صلاح دیده‌اند.

در هردو صورت:

قول خدای را پشت سر انداخته‌اند.

در صورتیکه خلیفه رسول الله (ص) همچون خود پیامبر (ع) باید:

قول خدای را بر قول خود، و رضای خدای را بر رضای خویش مقدم بدارد.

و این است حقیقت اعتقاد بتوحید، و یگانه‌پرستی.

لهذا مصنف عالیمقدار، انگشت روی نکته مهم اعتقادی «خلیفه دوم» نهاده است.

*** إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ ***

شارح تجرید گوید آن ساعت ساعت تشویش بال و اضطراب احوال بود.

بطوریکه بعضی صحابه حال جنون و بعضی حالات دیگر داشتند و برخی کور شدند.

لهذا، اگر «خلیفه» چنین گفته باشد از (اضطراب احوال بوده) است ...

باید از علامه قوشچی پرسید، آیا صحابه گرامی پیامبر (ع) را بیشتر دوست داشتند، یا اولاد و اهل بیتش ...؟ پس چرا اینان از حدود عقل خارج نشدند ...؟ «م»

ص: ۲۱۰

و قال: «کلّ النَّاسِ أَفْقَهٌ مِنْ عَمْرِ حَتَّى الْمَخْدَرَاتِ فِي الْحِجَالِ» لَمَّا مَنَعَ مِنَ الْمَغَالَاتِ فِي الصِّدَاقِ،

أَفْقَهٌ مِنْ عَمْرِ: حَدِيثٌ عَنْ عَمْرِ بْنِ خُطَّابٍ أَنَّهُ قَالَ: (لَا تَغَالُوا فِي مَهْوَرِ النِّسَاءِ فَانَّهُ لَا يَبْلُغُ عَنْ أَحَدٍ سَاقَ أَكْثَرِ مِنْ شَيْءٍ، سَاقَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) ثُمَّ عَرَضَتْ لَهُ امْرَأَةٌ مِنْ قُرَيْشٍ فَقَالَتْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَكُتَابَ اللَّهِ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبَعَ أَوْ قَوْلُكَ؟ قَالَ بَلْ كُتَابُ اللَّهِ حَيْثُ يَقُولُ:

(وَ أَتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا) - ۶۳

فَقَالَ عَمْرِ بْنُ خُطَّابٍ «كُلُّ أَحَدٍ أَفْقَهُ مِنْ عَمْرِ» - الْحَدِيثُ / كَشَفُ الْخَفَاءِ / ج / ۱ / ۲۶۹ و ج ۲ / ۱۱۸ - كِتَابُ سِنَنِ ج / ۱ / ۵۸۳

۲- حَدِيثٌ عَنْ عَمْرِ أَنَّهُ قَالَ «لَا تَغَالُوا فِي مَهْوَرِ نِسَائِكُمْ فَقَامَتْ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ اللَّهُ يَعْطِينَا وَ أَنْتَ تَمْنَعُنَا؟ وَ تَلَتْ هَذِهِ الْآيَةَ وَ أَنْ أَتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَقَالَ عَمْرِ بْنُ خُطَّابٍ:

«كُلُّ النَّاسِ أَفْقَهُ مِنْكَ يَا عَمْرِ» - الْحَدِيثُ

شرح نهج البلاغه ج ۱ / ۳۶۱ - تفسير خازن ج ۱ / ۳۵۳ - كتاب تمهيد / ۱۹۹ - و اربعين رازی / ۴۶۷ - تفسير قرطبي ج / ۵ / ۹۹

۳- حَدِيثٌ عَنْ عَمْرِ بْنِ خُطَّابٍ أَنَّهُ قَالَ (لَا تَزِيدُوا فِي مَهْوَرِ النِّسَاءِ عَلَى أَرْبَعَةِ مِائَةٍ دِرْهَمٍ فَقَامَتْ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ كَيْفَ يَحِلُّ لَكَ هَذَا؟ وَ اللَّهُ يَقُولُ (وَ أَتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا) فَقَالَ عَمْرِ بْنُ خُطَّابٍ: (امْرَأَةٌ أَصَابَتْ وَ رَجُلٌ أَخْطَأَ) الْحَدِيثُ.

تاریخ خطیب بغدادی ج ۳ / ۲۵۷ - خلفای راشدین ج ۲ / ۶۰

ص: ۲۱۱

و باز هم او وقتی که از قرار دادن مهر سنگین برای زنان منع کرد، و زنی او را محکوم نمود، گفت: همه مردم از عمر فقیهترند حتی زنان در حجاب و پشت پرده‌ها!

چند نکته:

طی صفحات کوچک و محدود، ذیل جملات پربار و عمیق خواجه رحمه الله علیه از باب نمونه و توضیح مآخذی از اهل سنت ارائه شد.

اما اینکه خلیفه دوم فرموده‌اند (حتی زنان از عمر فقیه‌ترند) چند نکته را روشن میکند.

۱- رشد مسلمین - چنانکه خلیفه عالیترین قله قدرت زمان مسلمین هم اگر خطا کرد زنی رویارویش می‌ایستد و میگوید خطا کردی.

۲- اهمیت دادن بقول و حکم خدای سبحان که احکام خدا را فدای اشخاص نمیکردند بلکه حتی زنان، شخصیت افراد را فدای رضا، و قول و حکم خدا میکردند.

۳- طرز تربیت پیامبر اسلام (ص) چه بوده است؟

از اینکه خلیفه‌ای به «خطا» ی خود اعتراف کند ابا نداشته و حق را بزنی میداده است.

۴- اعتراف به «خطای» خلیفه از جانب خودش از باب (اقرار العقلاء علی انفسهم...) مطلب خواجه، و نظر ما را ثابت میکند.

این کجا و آنکه فرمود: (م)

سلونی قبل ان تفقدونی

گو برو آستین بخون جگر شوی هرکه در این آستانه راه ندارد

(حافظ)

ص: ۲۱۲

و اعطی ازواج النبی «صلی الله علیه و آله» و اقترض و منع اهل البیت من خمسهم، و قضی فی الحدّ بمائۃ قضیب،

فی عشرة آلاف: ۱۰۳۱- حدثنا الحسين بن الاسود قال ثنا وكيع عن سفيان عن ابي اسحاق عن مصعب بن سعد، ان عمر فرض لأهل بدر فی ستة آلاف ستة آلاف و فرض لأمهات المؤمنین فی عشرة آلاف عشرة آلاف و فضل عائشة بألفین، لحب رسول الله (ص) اياها و فرض لصفیة و جویریة فی ستة آلاف و آلاف و فرض للنساء من المهاجرات فی الف ألف منهن، أم عبد، و هی، أم عبد الله بن مسعود.

(فتوح البلدان القسم / ۳ / ۵۵۶)

ستة و ثمانين ألف: فلما ظن أنه الموت قال يا عبد الله ابن عمر انظركم على من الدين؟ قال فحسبه فوجده ستة و ثمانين ألف درهم، قال يا عبد الله ان و في لها مال آل عمر، فأدها عني من اموالهم و ان لم تف أموالهم فأسأل فيها بنى عدى بن كعب فان لم تف من اموالهم فأسأل فيها قريشا، و لا تعدهم الى غيرهم و ... (الطبقات الكبرى ج / ٣ / ٢٤٤ ط / ليدن)

الخمس على ستة اسهم: و مما ...، أنه حرم أهل بيت رسول الله (ص) الخمس و قد جعله الله تعالى لهم و كان ذلك يصل اليهم، من جهة النبي (ص) و ليس لأحد أن يقول ان الخمس من باب الاجتهاد و في تفسير الكشاف عند تفسير الآية (وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ) و عن ابن عباس (رض) انه كان على ستة اسهم لله و للرسول سهمان و سهم لأقاربه حتى قبض فأجرى ابو بكر (رض) الخمس على ثلاثة و كذلك روى عن عمرو من بعده من الخلفاء و مثله في تفسير النسفي ٢ / ٦١٦ و تفسير المنارج ج / ١ / ١٥ و اخبار عمر للطنطاوى ١٠٥ و شرح النهج / ٣ / ١٥٣

ط مصر قديم.

(تلخيص الشافى ج ١٦ / ٤)

ص: ٢١٣

و به زنان پیغمبر عطاء کرد، و قرض گرفت، و خمس اهل بیت رسول خدا صلى الله عليه و آله را منع نمود و درباره حد، به صد قضیب قضاوت کرد

اطاعت خدا یا مصلحت اندیشی؟

سخن اینجاست که مسلمین از سخن خدا و رسول (ع) اطاعت میکنند، تا مسلمان باشند یا بمصلحت اندیشی بشری تا حکومت کنند، کدام؟

اگر اطاعت خدا میکنند. اینجا ذوق و سلیقه و خواست و مصلحت ما، جائی ندارد، فقط باید ببینیم خدا و رسول (ص) چه میگویند «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»

و اگر بصورت کشورداری و صلاح اندیشی بشری است این کشورداران مثل صدها امثال خود (کشورداران) دیگر قداست و طهارت نبوت و امامت را ندارند، و اطاعت امرشان بر مسلمین واجب نیست.

*** هشتاد و شش هزار درهم

عمر بن خطاب بهریک از زنان پیامبر (ص) ده هزار درهم از بیت المال معین کرد ... چرا؟ به چه دلیل شرعی؟ و برای صفیه و جویریة هریک شش هزار درهم ...؟!

(فتوح البلدان)

برای عائشه دوازده هزار درهم چرا؟

«طبقات» گوید عمر وقت مردن هشتاد و شش هزار درهم به بیت المال بدهکار بود.

چرا به چه دلیل این مبلغ کلان را بقرض گرفته بود؟

خمس اهل البيت را که در زمان پیامبر (ص) به اهل بیت (ع) میرسید چرا منع کرد؟

رسول الله (ص) مردی را چهل تازیانه زد و عمر بن خطاب امر کرد، هشتاد تازیانه بزنند و هردو از حیث جنایت یکی بودند.

(صحیح مسلم / ۲ / ۵۲ - ابی داود / ۲ / ۲۴۱)

ص: ۲۱۴

و فضل فی القسمة و منع المتعتين، و حکم فی الشوری بضد الثواب، و خرق کتاب فاطمة علیها سلام.

و فرض لنساء النبی (ص) عشرة آلاف و فضل علیهن عائشة ففرض لها اثني عشر ألف درهم.

(فتوح البلدان / ۵۵۷)

و مما طعنوا أيضا عليه: قوله على رؤس الملاء (متعتان كانتا على عهد رسول الله أنا أنهى عنهما و أعاقب عليهما)

(۲۹ تلخیص)

و كذلك روى عنه في متعة الحج، أنه قال «قد علمتم أن النبی (ص) قد فعلها و أصحابه و لكن كرهت أن يظلوا بهن معرسين، تحت الارائك ثم يرجعوا بالحج تقطر رؤوسهم.

باختلاف بسيط فی الفاظ الحديث اخرجه مسلم فی صحيحه / ۱ / ۴۷۲ - و ابن ماجه / ۲ / ۲۹۹ و احمد فی مسنده / ۱ / ۵۰ - البيهقي فی سننه / ۵ / ۲۰ و النسائي / ۵ / ۱۵۳ و ...

(تلخیص الشافعی / ۳۱)

الشوری: و هم امیر المؤمنین علی، و عثمان، و عبد الرحمن بن عوف و طلحة و زبیر و سعد بن ابی وقاص: ثم قال ان اجتمع امیر المؤمنین و عثمان، فالقول ما قالاه و ان صاروا ثلثة فالقول للذين فيهم عبد الرحمن بن عوف لعلمه ان عليا و عثمان لا يجتمعان على أمر، و ان عبد الرحمن لا يعدل الامر على أخيه، و هو عثمان و ابن عمه، ثم أمر بضرب أعناقهم ان تأخروا، عن البيعة ثلثة ايام مع أنهم عندهم من العشرة المبشرة بالجنة، و أمر بقتل من خالف الاربعة منهم و يقتل من خالف الثلاثة الذين فيهم عبد الرحمن، و هو في كل ذلك مخالف لشريعة سيد المرسلين.

(حاشیة التجريد)

ص: ۲۱۵

و در پخش و تقسیم، تفضیل نهاد و تبعیض قائل شد، و دو متعه حج و زنان را منع نمود، و در شورای سقیفه حکم بیاطل کرد، و کتاب حضرت فاطمه سلام الله علیها را پاره کرد.

متعه و شوری

درباره تفضیل خلیفه سخنی گذشت.

درباره دو متعه هم اشاراتی بـمآخذ گردید، و ما در جلد هشتم اقوال الائم مبسوطتر بحث کرده‌ایم رجوع شود. به ص ۱۶۱-۲۲۴-۲۳۵ همین کتاب بنگرید.

و اما قصه شوری؟ شش نفری که در صفحه گذشته نامشان برده شد، طوری ناگزیر گرد هم آمدند که ناچار «عثمان خلیفه» شود، و شد، و این از عجائب وصایای تاریخی است که نه رسول الله (ص) چنین کرد و نه خلیفه اول، و اینهم منحصر به عمر بن خطاب است. به شرح ابن ابی الحدید بنگرید.

کتاب و نوشته حضرت فاطمه زهرا (ع)

علامه حلی در شرح «تجرید» خواجه نوشته است (چون مخاصمت میان ابو بکر و فاطمه (ع) طول کشید ابو بکر فدک را باو، رد کرد، و نوشته بدست آنحضرت داد.

فاطمه (ع) از نزد ابو بکر بیرون آمد، و نامه در دست او بود، او را در راه دید، و چون از قصه آگاه شد نامه را گرفت و پاره کرد ... و حضرت فاطمه (ع) بر او نفرین کرد.)

(کشف المراد)

*** اهل سنت در پاسخ گویند، ما میدانیم علی (ع) با شیخین مخالفت نمیکرد، و اگر شما شیعه علی (ع) هستید باید همان کنید که امام (ع) میکرد.

ص: ۲۱۶

گوئیم: شیعه در آن زمان، در هرچه برای پیشرفت اسلام بود مخالفت نمیکردند، و ما هم امروز نمیکنیم اما ... هم امام (ع) و هم شیعه در آن زمان از حقشان نگذشتند ما هم نمیگذریم آنچه گفته شد دلیل عدم عصمت ایشانست نه چیز دیگر.

(با استفاده از ترجمه و شرح علامه شعرانی - ره)

شرح واقعه را از سلیم بن قیس بخوانید و ما در جلد اول شیعه میرسد فصلی آورده‌ایم.

لو لا نهی عمر عنها و اشتهر عن ابن عباس تحلیلها و تبع ابن عباس علی القول بها اصحابه من اهل مکة و اهل الیمن و رووان ابن عباس کان یحتج لذلك بقوله تعالی:

(فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ)

و فی حرف عنه «الی أجل مسمى» و روی عنه انه قال:

(ما كانت المتعة الا رحمة من الله عز و جل رحم بها امه محمد (ص) و لو لا نهی عمر عنها ما اضطر الى الزنا الاشقی) و هذا الذی روی عن ابن عباس - رواه عنه ابن جریح و عمرو بن دینار، و عن عطاء

قال سمعت جابر بن عبد الله يقول تمتعنا على عهد رسول الله (ص) و ابی بکر و نصفاً من خلافة عمر ثم نهی عنها عمر الناس.

در جلد هشتم اقوال الائمه از كتب اهل سنت مأخذ دیگری ارائه کرده ایم. ر. ک: به صفحات ۲۲۴-۲۳۵-۱۶۱

ص: ۲۱۸

و ولی عثمان من ظهر فسقه حتى احدثوا في امر المسلمين ما احدثوا، و اثر اهله بالأموال و حمى لنفسه و وقع منه اشياء منكرة في حق الصحابة

احدثوا ما احدثوا: و كان عثمان في نهاية الجود و الكرم و السماحة و البذل في القريب و البعيد فسلک عماله و كثير من أهل عصره طريقته و تأسوا به في فعله و بنى داره في المدينة و شيدها بالحجر أبوابها من الساج، و العرعر، و اقتنى أموالا و جنانا و عيونا بالمدينة.

و ذكر عبد الله بن عتبة أن عثمان يوم قتل كان له عند خازنه من المال خمسون و مائة ألف دينار، و ألف ألف دينار، و ألف ألف درهم، و قيمة ضياعه بوادي القرى، و حنين و غيرهما مائتي ألف دينار، و خلف خيلا كثيرا وابلا.

خمسين الف و بلغ مال الزبير، بعد وفاته خمسين ألف دينار و خلف الزبير، ألف فرس و ألف عبد و أمة و خططا، بحيث ذكرنا من الامصار.

و قدم على عثمان عمه الحكم بن ابي العاص، و ابنه مروان و غيرهما من بنى امية و الحكم و هو طريد رسول الله (ص) الذي غربه عن المدينة و نفاه عن جواره و كان عماله جماعة منهم الوليد بن عقبة بن أبي معيط على الكوفة، و هو ممن أخبر النبي (ص) أنه من أهل النار، و عبد الله بن ابي سرح على مصر و معاوية بن ابي سفيان على الشام و عبد الله بن عامر على البصرة و صرف عن الكوفة الوليد بن عقبة و ولاها سعيد بن العاص.

و كان السبب في صرفه: أن الوليد بن عقبة كان يشرب مع ندمائه و مغنيه من اول الليل الى الصباح، فلما آذنه المؤذنون بالصلاة خرج متفضلا في غلائله فتقدم الى المحراب في صلاة الصبح، فصلى بهم اربعا. و قال أتريدون أن أزيدكم؟ و قيل انه قال في سجوده و قد أطال اشرب و اسقني، فقال له بعض من كان خلفه في الصف الاول ما تزيد لا زادك الله من الخير و الله لا أعجب الا ممن بعثك الينا واليا و علينا أميرا و كان هذا لقائل عتاب بن غيلان الثقفي. (مروج الذهب ج / ٢ / ٢٤٤)

ص: ۲۱۹

و اما عثمان کسی را که آشکارا فاسق بود تولیت و حکومت داد تا آنجا که در امر مسلمانان احداث کردند آنچه کردند و خاندانش را در اموال بر دیگران مقدم داشت و ثروتهای عمومی را برای خود قرق کرد و از وی کارهای منکر سر زد در حق

آئین زشت در اسلام نهادند:

اما آنچه دلالت دارد، بر اینکه عثمان سزاوار ولایت و امامت نبود چند چیز است:

۱- فاسق و متجاهر و خیانت‌کار را بر کارها گماشت تا رسوم و آئین‌های نو و زشت را در اسلام نهادند، که ابو بکر و عمر، از آن سخت پرهیز میکردند.

برگردن مردم سوار

ولایت و مأموریت‌های دولتی را خاص خویشان خود کرد، و عمر خود او را ازین امر برحذر داشته بود، که اگر بدین مقام رسی، آل ابی معیط را بر گردن مردم سوار مکن و پیش‌بینی عمر درباره او بحقیقت پیوست.

ولید بن عقبه را حکومت کوفه داد، او شراب نوشید و مست شد، بمسجد آمد. و نماز خواند در حال مستی ... و سعید بن عاص را هم حکومت کوفه داد، و مردم از و منکرات دیدند و از کوفه بیرون کردند ... و عبد الله بن ابی سرح را ولایت مصر داد، اهل مصر ازو ناراضی شدند، و شکایت نزد عثمان بردند عثمان در ظاهر او را عزل کرد؟! و نامه بدست مردم داد در عزل او ... اما دست غلام او نامه یافتند بعد الله نوشته برخلاف آنچه در ظاهر نوشته، و در دست مردم است در کار خود بماند ... و فرمان داده بود محمد بن ابی بکر را که این شکایت را برانگیخته بکشد ... (کشف المراد)

اگر کسی اوضاع زمان عثمان را در کتب تاریخ بخواند که به پیروی از عثمان مردم مسلمان باصفای زاهد پیشه مجاهد، در دوستی و جمع‌آوری مال دنیا بکجا رسیدند ...؟ (مروج الذهب حالات عثمان)

ص: ۲۲۰

فضرِب ابن مسعود حتّی مات، و احرَق مصحفه و ضرب عمّارا حتّی اصابه فتق، و ضرب ابا ذرّ و نفاه الی الرّبذة،

الفتن و الضرب و فی سنّة خمس و ثلاثین کثر الطعن علی عثمان (رض) و ظهر علیه النکیر لأشیاء ذکرها من فعله:

منها ما کان بینہ و بین عبد الله بن مسعود، و انحراف هذیل عن عثمان من أجله.

و من ذلک ما نال عمار بن یاسر من الفتن، و الضرب و انحراف بنی مخزوم عن عثمان من أجله.

(مروج الذهب / ۲ / ۳۴۸)

ابو ذر و اهل البيت (ع) و بلغ عثمان أن أبا ذر يقعد فی مسجد رسول الله (ص) و يجتمع الیه الناس فیحدث بما فیہ الطعن علیه، و أنه وقف بباب المسجد، فقال ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فأنا ابو ذر الغفاری انا جندب بن جنادة الریدی، ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم.

محمد الصفوة من نوح، فالأول من ابراهیم، و السلالة من اسماعیل. و العترة الهادیة من محمد ص انه شرف شریفهم، و استحقوا الفضل فی قوم هم فینا کالسماء المرفوعة و کالكعبة المستورة أو کالقبلة المنصوبة أو کالشمس الضاحیة، أو کالقمر الساری، أو کالنجوم الهادیة أو کالزیتونة، أضاء زیتها، و بورک زبدها، و محمد ص وارث علم آدم، و ما فضل به النبیون و علی بن ابی طالب وصی محمد، و وارث علمه أیتها بقیه ص ۲۰۴

ص: ۲۲۱

یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله، ابن مسعود را کتک زد تا مرد و قرآنش را بسوخت و عمار را بقدری کتک زد تا به فتق مبتلا شد و جناب ابو ذر را کتک زد و به «ربذه» تبعید نمود،

رفتار عثمان با ابو ذر

عثمان - درباره صحابه محترم پیغمبر (ص) رفتار ناپسندیده بسیار کرد و مخالفان خود را بشکنجه و آزار میکشید.

ابن مسعود، را چندان زد، که از شدت ضرب از دنیا رفت چون قرأت او را نپسندید، و مصحف او را آتش زد، و جزای مخالفت در قرأت کشتن نیست.

بعضی امراء خویشان را لائق اختراع مجازات میدانند، و در شرع اسلام هیچ مجازات حتی سبک برای هر گناه سنگین به (ولاء) واگذار نشده است.

و عمار یاسر را چنان لگد زد، که مبتلا به «فتق» شد. و ابو ذر را کتک زد بی آنکه عطا و اجرائی برای او معین کند، و بدترین جای تبعید کرد، تا از دنیا رفت بگرسنگی و از پیغمبر (ص) نقل میکنند (مثل اصحابی مثل النجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم) ۶۴ و اگر کسی اقتداء بآبی ذر میکرد که مخالفت و بدگوئی با عثمان بمقتضای این حدیث هدایت یافته بود.

برخی از مردم زمان ما برای بهانه عذر عثمان گفتند «ابو ذر اشتراکی بود ...؟!» ازین جهت تبعید او را صواب دید، این خود عکس واقع است، زیرا که اعتراض ابو ذر آن بود که باید املاک و اموال را بصاحبان خاص داد، نه والی تصرف کند و در دین اسلام حکم همان است که ابو ذر میگفت.

عثمان - نخستین کسی است که سب صحابه کرد، و پیش از وی صحابه با همه مخالفتها حرمت یکدیگر را محفوظ میداشتند، چنانکه واقدی روایت کرده که عثمان گفت:

(اشيروا علی فی هذا الشیخ الکذاب أما أن أضربه او احبسه او أقتله). ۶۵

ص: ۲۲۲

الامة المتحيرة بعد نبیها، أما لو قدمتم من قدم الله و آخرتم من آخر الله و أقرتم الولاية، و الوراثه، فی اهل بیت نبیکم لأکلتهم من فوق رؤسکم، و من تحت اقدامکم، و لما عال ولی الله و لا طاش سهم من فرائض الله، و لا اختلف اثنان فی حکم الله الا وجدتم علم ذلک عندهم من کتاب الله و سنه نبیه فأما اذ فعلتم ما فعلتم فذوقوا و بال أمرکم و سيعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون.

(تاریخ یعقوبی / ایام عثمان / ۱۷۱)

۶۴ (۱) - حدیث موضوعه است به کتاب: حدیث ما رجوع شود

۶۵ نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد، علی علیه السلام میزان حق، ۱ جلد، مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر - ایران - تهران، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه.ش.

صاحب بن عبّاد ذاك سيد الاولين و الاخرين خيرة الله من خلقه: ١- و الهادى الى حقه ٢- و المنبه على حكمته ٣- و الداعى الى رشدده ٤- و المؤيد من عنده ٥- و المحتج به على جنّه و انسه ٦- مختار من اكرم المناصب ٧- منتخب من اشرف العناصر ٨- مرتضى من اعلى المحامد ٩- مؤثر من اعظم العشائر ٩- معضود بالمعجزات الغرر ١٠- مرفود بالدلالات الزهر ١١- لا تخبو ناره ١٢- و لا يوضع مناره ١٣- و لا تتحيف سناه و سناؤه ١٤- هدى به الخلق من ضلالة سوداء دهماء ١٥- و علموا به من جهالة ربداء جهلاء ١٦- مبارك مولده ١٧- سعيد مورده ١٨- ناطقة حجّته ١٩- سامية درجته ٢٠- ساطع صباحه ٢١- متوقد مصباحه ٢٢- مظفر حروبه ٢٣- ميسرة خطوبه ٢٤- نسخت بملته الملل ٢٥- و بشرعته الشرع ٢٦- و بنحلته النحل ٢٧- و بكلمته الكلم ٢٨- و بامته الامم ٢٩- و بستته السنن ٣٠- قد افرد بالزعامة وحده ٣١- و ختم بان لا نبى بعده ٣٢- فاستوفت دعوته شرق الارض و غربها ٣٣- و مسحت برّ الدنيا و بحرها ٣٤- و ادغنت لها سود الرجال و حمرها ٣٥- و ذلت لعزته جيد الملوك و كبرها ٣٦- و صار المخالفون سرا ٣٧- يضطرون الى اعتزاء اليه جهرا ٣٨- يفصح بشعاره على المنابر ٣٩- و الصلوة عليه فى المحاضر ٤٠- و تعمر بذكره صدور المساجد و المنابر ٤١- و يستوى فى النظامن لامره حالنا الغائب و الحاضر ٤٢- و الوارد و الصادر ٤٣- لم يكتب كاتب الا ابتداء مصليا عليه ٤٤- و لم يختم الا برد السلام و التحية اليه ٤٥- ذاك السيد الاولين و الآخرين، رسول الله صلى الله عليه و آله. (هدية العباد ٩٠)

ص: ٢٢٣

يعنى درباره اين پيرمرد دروغگوى رأى دهيد با او چكنم؟ بزمن يا بزندان كنم يا بكشم؟ با اينكه پيغمبر (ص) درباره ابا ذر فرموده بود.

(ما اظلت السماء و ما اقلت الارض اصدق من أبى ذر)

ما در جلد دهم «اقوال الائمه» حديث مفصل توديع اهل بيت ص را با ابا ذر با ترجمه آورديم.

يا أمة محمد (ص): ان المجاهدين اذ «يرون الحق لا يعمل به، و الباطل لا يتناهى عنه» فيستشهدون فى سبيل الله تعالى، انما يروون بدمائهم شجرة الاسلام ... و ينحتون من أشلائهم منارة الجهاد.

و ان سيد شباب أهل الجنة، ريحانة رسول الله (ص)، الامام الحسين بن على (ع)، ضرب المثل الأعلى فى الايمان و الابداء، و التضحية من أجل الحفاظ على الاسلام، و اصلاح المجتمع الاسلامى المنهار: «... و انما خرجت لطلب اصلاح فى أمة جدى ...».

و ان الامام الحسين (ع) سيظل عبر التاريخ، يهز عروش الظالمين، و يرعب قلوب الجلادين، لما تشيره ذكراه الدامية الخالدة، «كل عام» من فكر جهادى فى نفوس الجماهير المسلمة ...

و ان أصحاب الحسين (ع) ليسوا «سبعين» رجلا و امرأة فحسب، بل و كل الاجيال المجاهدة و المضحية من أجل تطبيق الاسلام و رضى الله تعالى

و ان هؤلاء الشهداء ... حلت فيهم نفحة الهية، فانتصرت ارادتهم على الحياة، و صدقوا ما عاهدوا الله عليه، فجسدوا على ساحة «كربلاء» أروع قيم الشهادة: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ، فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ، وَ مِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا».

و السلام عليك يا أبا عبد الله ... الحسين الشهيد ...

و على الشهداء المجاهدين بين يديك ... و:

سلام على المرسلين

ص: ۲۲۴

و اسقط القود عن ابن عمر، و الحدّ عن الوليد مع وجوبهما، و خذلته الصحابة حتى قتل، و قال أمير المؤمنين عليه السلام

ما أدري ما هذا: أخرج البيهقي في سننه الكبرى / ۸ / ۶۱- (لما طعن عمر (رض) وثب عبيد الله بن عمر على الهرمزان، قال فقتله فقبل لعمران عبيد الله بن عمر قتل الهرمزان قال و لم قتله؟ قال انه قتل أبي. قيل و كيف ذاك؟ قال رأيته قبل ذلك مستخليا بأبي لؤلؤة و هو امره بقتل أبي و قال عمر ما أدري ما هذا؟ انظروا اذا أنامت فأسألو عبيد الله البينة على الهرمزان هو قتلني؟ و ان لم يقم البينة فأقيدوا عبيد الله من الهرمزان ...)

(تلخيص الشافعي / ۴ / ۱۲۳)

حد الله: فلما مات عمر طلب المسلمون الى عثمان امضاء الوصية في عبيد الله بن عمر فدافع عثمان عنها و علل و لو كان هو ولي الدم على ما ذكروا لم يكن له أن يعفو و أن يبطل حدا من حدود الله تعالى.

*** طريد رسول الله (ص) و تقم الناس على عثمان بعد ولايته بست سنين، و تكلم فيه من تكلم و قالوا آثر القربى و حمى الحمى و بنى الدار، و اتخذ الضياع و الاموال بمال الله و المسلمين، و نفى آبا ذر صاحب رسول الله ص و عبد الرحمن بن حنبل. و آوى الحكم بن أبي العاص و عبد الله بن أبي سرح، طريد رسول الله و أهدر دم الهرمزان، و لم يقتل عبيد الله بن عمر، به و ولي الوليد بن عقبة الكوفة فأحدث في الصلاة ما أحدث فلم يمنعه ذلك من اعادته اياه و اجاز الرجم و ذلك أنه كان رجم امرأة من جهنية، دخلت على زوجها، فولدت لستة اشهر، فأمر عثمان برجمها، فلما أخرجت دخل اليه على بن أبي ابيطالب فقال ان الله عز و جل يقول (وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا) و قال في. (تاريخ يعقوبي ۱۷۴/ عثمان)

ص: ۲۲۵

و قصاص را از عبد الله بن عمر، و حدّ را از وليد اسقاط نمود با اینکه هردو واجب بود، و ياران پیغمبر صلی الله عليه و آله وی را خوار نمودند تا کشته شد، حضرت امیر المؤمنين عليه الصلاة و السلام فرمود

زخم برداشت

دلیل دیگر بر معصوم نبودن عثمان اینست که چون هرمزان بقتل عمر متهم شد، که بدخالت او ابو لؤلؤ عمر را کشته است - عبيد الله بن عمر را قصاص نکرد، و قصاص بر او واجب شده بود چون عمر بن الخطاب زخم برداشت عبيد الله بن عمر او را (غيله؟) کشت بقصاص پدرش و عمر وصیت کرده بود. اگر دخالت هرمزان در قتل وی ثابت نشد، فرزندش عبيد الله را بقصاص هرمزان بکشند، اما وقتی عمر از دنیا رفت و عثمان خلیفه شد، او را رها کرد ...

تو حق نداری

مسلمانان با عثمان گفتند، عبید الله را بقصاص هرمزان بکش عثمان گفت من او را عفو کردم با او گفتند تو حق نداری عفو کنی گفت چرا؟

حق دارم چون هرمزان و «جفینه» (نام مردیست) خویشی از مسلمین ندارند، و من چون «ولی» مسلمانانم حق دارم. ولی در کلام عثمان، اشارتی بآیه «وَلْيُكْفُ الْاَلَهُ» است جفینه و عبید الله را عفو کردم. امام علی (ع) فرمود چنانکه تو میگوئی نیست.

تو و دورترین، افراد مسلمان نسبت باو برابر هستی. عثمان که اصرار مسلمین را دید دستور داد وی در مدینه نماند و بکوفه رود و برای او سرائی ساخت و مزرعه‌ای که بدان معیشت میکرد و آنرا «کوفیه» ابن عمر میگفتند.

(شرح فارسی تجرید)

ص: ۲۲۶

در مدح حضرت علی علیه السلام

آدم که از نعیم جنان هیچ کم نداشت	از گندمی دریغ بباغ ارم نداشت
بیرون شد از بهشت بفرمان ابطوا	پیمان گسست و عهد خدا محترم نداشت
نوح ار چه جان ز ورطه طوفان برون کشید	از ترک یک پسر دل فارغ ز غم نداشت
احیای آنکه هست شد از نیست در معاد	باور بدل ندیده براهیم هم نداشت
موسی که با عصا ید بیضا همی نمود	در قدس جرئتی که گذارد قدم نداشت
عیسی که بود مادرش اندر حرم مقیم	پروانه ولادت جنب حرم نداشت
فخر رسل که مفخر اولاد آدم است	فخری فزون ز نسبت با ابن عمّ نداشت
آن کو پی رسالت ختم رسل گواه	جز وی خدا کسی که بخود کرد ضمّ نداشت
بن عمّ احمد آنکه به تبهیل و هل اتی	ایزد چنو نمونه تامّ و اتمّ نداشت
آنکو خدای نام وی از نام خود نهاد	چون کس جز او قرینه خیر الأمم نداشت
غیر از علی صلاهی سلونی بروزگار	کی زد کسی که گفته در خورد ذمّ نداشت
رمزی نهفته در خبر باب شهر علم	یعنی بغیر در ره دیگر حرم نداشت
آنکو گرفت سر زتن عمرو عبدود	و ز خشم چهره از خدوی او دزم نداشت

بخشید زر بدامن و خاتم گه رکوع	روزی که خود بسفره یکی لقمه هم نداشت
میریخت سر چو برگ درختان بگاه رزم	در دل ز خصم کین و برابر وی خم نداشت
عمری نخورد گندم و پیمان بو البشر	ایفا نمود گرچه در این ره رقم نداشت
ایثار جان براه خدا کرد بارها	نوح از جدائی پسری جز الم نداشت

ص: ۲۲۷

حقّ الیقین او که دم از لو کشف زدی	تردید پور آذر از آن دست کم نداشت
در بارگاه قدس که موسی نداشت راه	احمد بغیر او شب اسری ندم نداشت
غیر از حرم بسیط زمین تا کنار عرش	جانی سزای زادن او محترم نداشت
پرورده شد بدامن خیر البشر ولی	احمد چو او مربّی بس محتشم نداشت
شاهنشهی که حیطة ملکش ز شرق و غرب	تا آنزمان کسی ز ملوک عجم نداشت
میبرد بار پیرزنان را بدوش خویش	با آنکه کم ز ریگ بیابان خدم نداشت
قومی ز گمرهی بخدائیش معترف	در چشمشان چو او ز خدا هیچ کم نداشت
در کعبه پا چو بر سر دوش نبی نهاد	در پیش هیبتش دل ماندن صنم نداشت
گه روی دوش و گه سر دست نبی به خم	جائی نهاد پا که کس از کیف و کم نداشت
تغییر قبله شد سوی بیت الحرام از آنک	همشان زادگاه وی اقصی حرم نداشت
با مدّعی بگو که ز انواع محمّدت	یک نکته بازگو که بوجه اتمّ نداشت
خود جانشین احمد و او راست جانشین	آن یازده گهر که نظیری به یم نداشت
بعد از نبی بغیه علی کیست دستگیر؟	ایزد بدیعت ز وی اندر عدم نداشت
یا رب تو آگهی که «همایون» از این مدیح	جز قصد قرب آن شه صاحب کرم نداشت
فردا تو شو شفیع من اندر حضور وی	کو پیشوا بجز توبه «ن وَالْقَلَمِ» نداشت

از من سزد که قافیه جعل آورم از آنک

کس تاکنون بمدح وی اینسان رقم نداشت

ص: ۲۲۸

«قتله الله»، و لم يدفن الا بعد ثلاث، و عابوا غيبة عن بدر و احد و البيعة ...

و روى ان اهل المدينة منعوا من الصلاة عليه حتى حمل بين المغرب و العتمة و لم يشهد جنازته غير مروان بن الحكم و ثلاثة من موالیه و لما هموا بذلك رموه بالحجارة و ذكروه بأسوأ الذكر و لم يتمكن من دفنه الا بعد أن أنكر أمير المؤمنين (ع) المنع من دفنه و أمرأها بتولى ذلك منه. راجع (الطبری / ۴ / ۴۱۲ ط دار المعارف بمصر و كتب التاريخ)

(تلخیص الشافی / ۴ / ۱۲۶)

و لا شک فی أنه علیه السلام کان بریئاً من قتله و قد روى عنه (ع) أنه قال:

(و الله ما قتلت عثمان و لا مالأت فی قتله) و الممالة هی المعاونة و الموازة و قد صدق (ع) فی انه ما قتل و لا وازر علی القتل. ص ۱۲۷ تلخیص

فراره يوم بدر و قال ابو هلال العسکری فی کتاب الاوائل، استجیبت دعوة علی (ع) فی عثمان و عبد الرحمن فما ماتا، الا متهاجرتین متعادیین أرسل عبد الرحمن الی عثمان یعاتبه و قال لرسوله قل: له لقد ولیتک، ما ولیتک من أمر الناس و ان لی لأمر اما هی لک شهدت بدرأ و ما شهدت و شهدت بیعة الرضوان، و ما شهدت، و فررت يوم احد و صبرت ...

(شرح ابن ابی الحدید، ذیل خطبه شقشقیة) - مال الی صهره

والد البهائی

فلا نصیب له فی دین جدّهم

من لم یکن بنی الزهراء مقتدیا

فی هل اتی قدا تی مخصوص مدحهم

اولاد طه و نون و الضحی و کذا

لنا الهداء الی الجنات و النعم

هم الولاء و هم سفن النجاء و هم

ص: ۲۲۹

«خداوند، وی را بکشت»، و دفن نشد مگر بعد از سه روز، و از او عیب گرفته‌اند که از غزوه بدر و احد و از بیعة الرضوان غائب بود

چه اندازه کینه داشتند؟:

صحابه پیغمبر (ص) بیاری او برخواستند غیر امیر المؤمنین (ع) که حسنین علیهما السلام را فرستاد تا مردم را بوجاهت نبوت از او باز دارند، و مردم مراعات آنرا نیز نکردند. و از اینجا معلوم میشود که صحابه پیغمبر (ع) و اهل مدینه با عثمان چه اندازه کینه داشتند.

از مظلالم او بجان آمده حتی حضور دو فرزند رسول خدا (ص) تأثیر نکرد.

پس از مرگ تا سه روز جنازه او را بخاک نسپردند، و تفصیل این مطالب در کتب تواریخ مشهور است و حاجت بذکر آنها نیست.

اما در غزوه بدر، و بیعت رضوان، حاضر نبود، چنانکه معروف است. (شرح علامه حلی)

الواقدی - عن محمد بن یاسر عن ابیه قال (رأیت علیا (ع) علی منبر رسول الله (ص) حین قتل عثمان و هو یقول (ما أحببت قتله، و لا کرهته و لا أمرت به و لا نهیت عنه) و رواه ابن سیرین عن عبیدة السلمانی قال سمعت علیا علیه السلام یقول:

(من کان سائلا عن دم عثمان فان الله قتله و أنا معه) - (تلخیص الشافی / ۱۲۷ و ۱۲۸)

انا مدینه العلم و علی بابها

درست این سخن گفت پیغمبر است که من شهر علمم علیم در است

سید حسین قدرت

۱۳۵۸ / ۳ / ۳۰

ص: ۲۳۰

و علی علیه السلام افضل لکثرة جهاده و عظم بلائه فی وقایع النبی «صلى الله عليه و آله» بأجمعها، و لم يبلغ احد درجته فی غزوة بدر و احد،

الارفعه و سموا: ما أقول فی رجل أقر له أعداؤه و خصومه بالفضل، و لم یکنهم جحد مناقبه و لا کتمان فضائله فقد علمت انه استولى بنو أمیه علی سلطان الاسلام فی شرق الارض و غربها و اجتهدوا بكل حيلة. فی اطفاء نوره، و التحریف علیه، و وضع المعایب و المثالب له و لعنوه علی جمیع المنابر و توعدوا، مادحیه، بل حبسوه و قتلوه و منعوا من روایة حدیث یتضمن له فضیلة أو یرفع له ذکرا حتی حظروا، أن یسمى أحد باسمه فما زاده ذلک الا رفعة و سموا، و کان کالمسک کلما ستر انتشر عرقه، و کلما کتم تضوع نشره، و کالشمس لا تستر بالراح، و کضوء النهار ان حجب عنه عینا، واحده أدركته عیون کثیرة.

(شرح ابی الحدید ج / ۱ / ۶ / المقدمه)

و أما الجهاد- فى سبيل الله، فمعلوم عند صديقه و عدوه انه سيد المجاهدين و هل الجهاد لأحد من الناس الاله؟ و قد عرفت أن أعظم غزاة غزاها رسول الله (ص) و أشدها نكايه فى المشركين بدر الكبرى، قتل فيها سبعون، من المشركين قتل على (ع) نصفهم و قتل المسلمون. و الملائكة النصف الآخر. و اذا رجعت الى مغازى «الواقدي» و تاريخ الاشراف «البلاذرى» و غيرهما علمت صحة ذلك.

دع من قتله فى غيرها كأحد و الخندق، و غيرهما و هذا الفصل، لا معنى للاطناب فيه لأنه من المعلومات الضرورية.

(شرح ابن ابى الحديد/ المقدمة)

سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ

ص: ۲۳۱

و اما على عليه السلام از هر سه نفر افضل است به دليل جهاد بسيارش و بزرگى و بسيارى ابتلا آتش در تمام وقايع پيامبر صلى الله عليه و آله، و احدى به درجه على عليه السلام نرسیده در غزوه‌هاى بدر و احد

چند پرسش

روز اول که پيامبر (ص) در حضور بنى هاشم و قریش بپا خاست و با سلام دعوت فرمود: کى از همه پيشتر باسلام سبقت گرفت؟

بوقت نماز نخستين کى، با رسول خدا (ع) نماز گذارد؟ بوقت تنهائى و بيکسى کى نبى اکرم را يارى داد؟ باغاز هجرت که در رختخواب رسول خدا خوابيد؟ و جان خود فدا کرد؟ در جنگ بدر، کى بود که یک تن تنها، به قدر تمام مسلمين، از کفار بکشت؟

روز خندق، شر عمرو بن عبدود را خدا بدست کدام یک از مسلمين کفایت فرمود؟ و آيت (كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ) در شأن کى نازل شد ...؟

روز احد که اصحاب والاتباء (رض) رسول الله (ص) را تنها گذاشتند: امام على (ع) کجا بود و چه کرد؟ در جنگ احد پدر «خال المؤمنين کجا بود؟ و خالد بن وليد بقول شما: «سيف الله» که دندان رسول خدا (ع) را شکسته بود کجا؟ و على (ع) کجا بود؟

در جنگ خيبر (و الله لأعطين الراية) در حق که گفته شد؟

روز حنين، روز احزاب، روز فتح مکه امام على (ع) کجا بود؟ بوقتیکه رسول خدا (ص) کعبه را از لوث بتها پاک نمود امام على (ع) کجا؟ و ديگران کجا بودند ...؟

و بر کتف رسول الله (ص) کى پاي نهاد؟ رسول الله که بأمر خدا درهاى خانه‌هاى اصحاب را بسمت مسجد بيست در خانه کى بسته شد؟ و در خانه کى باز ماند؟ (ما سددت و لا فتحت ...) صحابه بخواستگارى فاطمه زهرا (ع) آمدند يگانه دختر خود را پيامبر (ع) بکه داد؟

(وَالْعَادِيَاتِ) در شأن جهاد کی آمد؟ و (هَلْ أَتَى) در حق انفاق کی نازل شد ...؟

ص: ۲۳۲

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ) در شأن کی؟ و آیت مباحله در حق کیست؟ حمزه سید الشهداء عم کی؟

جعفر طیار برادر کی؟ و منزلت شب غار. و روز غدیر از آن کی بود؟ و ... (شیعه میپرسد ج ۱ ط ۲ / ۴۴۵)

امام صادق از قول پدرش امام محمد باقر (ع) فرمود: «منظور از (ائمه) در کتاب خداوند، دو امام بر، و فاجر و حق و باطل است. خدای متعال فرمود ما آنها را پیشوایانی قرار داریم که بفرمان ما هدایت کنند، نه بامر مردم امر خدا را پیش از امر مردم و حکم خدا را پیش از حکم خودشان قرار دهند و باز خدا فرموده است: (و ما قرار دادیم رهبرانی که بسوی آتش دعوت کنند اینها هستند که امر خود را پیش از امر خدا و حکم خود را بر حکم خدا مقدم میدانند، و هوای نفس خود را میگیرند، جهت مخالفت با آنچه در کتاب خداوند است. (محمد بن علی الباقر)

و از طریق دیگر سند باز به «سلمه و جابر» میرسد که رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی ما آمد و بما اذن داد در «متعته» (محمد رسول الله)

۳۰۲۸- طلحة بن زید عن جعفر بن محمد عن ابيه (ع) قال قال: الاثمة في كتاب الله امامان، قال الله تبارك و تعالی «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» لا بأمر الناس يقدمون امر الله قبل امرهم، و حكم الله، قبل حكمهم، و قال: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» يقدمون امرهم قبل امر الله، و حكمهم قبل حكم الله، و يأخذون باهوائهم خلافا لما في كتاب الله. (بصائر الدرجات ص ۳۲)

۳۰۲۹- و حدثني أمية بن بسطام العيشي حدثنا يزيد يعني ابن ذريع حدثنا روح يعني ابا القاسم عن عمرو بن دينار عن الحسن بن دينار عن الحسن بن محمد عن سلمة بن الاكوع و جابر بن عبد الله ان رسول الله (ص)، اتانا فاذن لنا في المتعة

اقوال الاثمة- ج ۸ مسلم ج ۴ ص ۱۳۰- ۱۳۱»

ص: ۲۳۴

و يوم الأحزاب و خيبر و حنين و غيرها، و لأنه اعلم لقوة حدسه و شدة ملازمته للرسول «صلى الله عليه و آله و سلم»

اما الشجاعة: فان الامام (ع): أنسى الناس فيها ذكر من كان قبله، ومحا، اسم من يأتي بعده و مقاماته في الحرب مشهورة يضرب بها الامثال الى يوم القيامة.

و هو الشجاع الذي ما فرَّق قط و لا ارتاع من كتيبة، و لا بارز أحدا الا قتله، و لا ضرب ضربة قط فاحتاجت الا ولى الى الثانية.

و في الحديث كانت ضرباته وترا، و لما دعا معاوية الى المبارزة، ليستريح الناس من الحرب يقتل أحدهما، قال له عمرو لقد أنصفتك ... فقال معاوية ما غششتني منذ نصحتني الا اليوم أتاؤموني بمبارزة أبي الحسن؟ و أنت تعلم أنه الشجاع المطرق أراك طمعت في اماره الشام بعدى.

(شرح ابن ابی الحديد المقدمة)

و فی الحديث: «كانت ضربات علی بن ابيطالب عليه السلام ابكالا كان اذا اعتلى قد، و اذا اعترض قط»

(مجمع البيان / ذیل آیه / وَ اسْتَبَقَا الْبَابَ وَ قَدَّتْ قَمِيصُهُ)

ضربه‌های علی بن ابیطالب (ع) در نوع خود بی‌سابقه بود هنگامی که از بالا ضربه میزد تا بیائین می‌شکافت و هنگامی که از عرض ضربه می‌زد دو نیم مساوی میکرد.

علمه و ملازمته للرسول (ص): قال الامام علی (ع): «وضعنی فی حجره، و انا ولید یضمنی الی صدره و یکنفنی فی فراشه و یمسني جسده، و یشمنی عرفه، و کان یمضغ الشیء ثم یلقمنیه و ما وجد لی کذبۃ فی قول، و لا خطلة فی فعل، و قد قرن الله به (ص) من لدن أن کان فطیما اعظم ملک من ملائکته یسلک به طریق المکارم و محاسن اخلاق العالم، ليله و نهاره، و لقد کنت اتبعه اتباع الفضیل، أثرامه یرفع لی فی کل یوم من اخلاقه علما، و یأمرنی بالافتداء به. أرى نور الوحي، و الرسالة و أشم ریح النبوءة»

(نهج البلاغة / خطبه قاصعة / ۲۳۴ / ۵ / ۵)

ص: ۲۳۵

و احزاب و خبیر و حنین و غیر اینها، و به دلیل اینکه علی علیه السلام اعلم صحابه بود بواسطه نیروی حدس قوی و بسیاری مصاحبت با رسول خدا

قهرمان افتخارآفرین

در غزوه‌های احد، و احزاب و خبیر، و حنین، و غیر اینها امام علی (ع) قهرمان افتخارآفرین همه جنگهای اولیه اسلام بوده است.

هیچیک از محدثین و مورخین اسلامی و حتی غیراسلامی و لو دشمن‌ترین افراد منکر این حقیقت و واقعیت نیستند.

آثاری که از امام علی (ع) در زمینه‌های گوناگون علمی و دینی. و موضوعات مختلف مادی و معنوی باقی مانده است شاهی گویا بر این حقیقت است.

اندیشه در نهج البلاغه و سایر اخبار، و آثاری که از حضرتش بیادگار است، شخصیت والای آسمانی، و ارتباط آن حضرت را با مبدأ فیاض و مالک الملک روشن می‌نماید.

«م»

حکیم مادی عرب

شبلی شمل گوید (امام علی بن ابیطالب سرور تمام بزرگان، و نسخه منحصر بفردی است که شرق و غرب جهان در گذشته و حال نمونه‌ای مانند او را ندیده است).

نرسین گوید: (اگر علی این گوینده با عظمت امروز در کوفه بر منبر قرار میگرفت شما مسلمانان میدیدید که مسجد کوفه با همه وسعت خود از اجتماع مردم مغرب زمین برای استفاده از دریای خروشان علم علی (ع) موج میزد.

ص: ۲۳۶

جرج جرداق مسیحی گوید: ای جهان چه میشد، اگر همه نیروهایت را درهم میفشردی و در هر روزگاری شخصیتی مانند علی با آن عقل و قلب و زبان و شمشیر نمودار میکردی.

فؤاد جرداق گوید: هرگاه دشواریهای زندگی رو بمن می‌آورد و از رنج‌های روزگار آزرده میشوم از اندوه خود بآستان علی پناه میبرم زیرا او پناهگاه هر مათمی است او بر ستمکاران چون رعد و بر شکست‌خوردگان یابوری دلسوز و مشفق است.

(صوت العدالة)

من حقائق الهجرة:

قال تعالى:

«وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَآ جَزَآءَ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (النحل / ۴۱)

«وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالتَّانِصِينَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ...» (التوبة / ۱۰۰)

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (البقرة / ۲۱۸)

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» (الأنفال / ۷۴)

«الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ» (التوبة / ۲۰)

آیا این آیات در شأن علی (ع) نیست؟

ص: ۲۳۸

و کثرة استفادته، و رجعت الصحابة اليه في اكثر الوقائع بعد غلظهم و قال النبي «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»: «اقضاكم على»

یغره العلم غرا: عبد الله بن احمد بن حنبل، قال حدثنا محمد بن يونس قال حدثنا زيد بن عمر بن عثمان النمري البصري حدثنا اسماعيل بن ابي خالد، عن قيس عن ابي حازم، قال جاء رجل الى معاوية فسأله عن مسئلة. فقال سل عنها علي بن ابي طالب فهو أعلم بها، فقال يا أمير المؤمنين جوابك فيها احب من جواب علي، فقال بش ما قلت و لؤم ما جئت به لقد كرهت رجلا كان رسول الله (ص) يغره العلم غرا و لقد قال له رسول الله (ص) انت مني بمنزلة هارون من موسى غير أنه لا نبي بعدي و كان عمر اذا، أشكل عليه أمر شيء، يأخذ منه و لقد شهدت عمر و قد أشكل عليه شيء فقال عمرها هنا على قم لا اقام الله رجليک، و الفضل ما شهدت له الا عداء

و هذا الحديث؛ ذكره من العامة ابراهيم بن محمد الحمويني، في كتاب فرايد السمطين.

(غاية المرام الباب / ٤١)

فصل على عليه السلام بقضية ٣٢٩- أخبرنا أبو الحسن علي بن عمر بن عبد الله بن شاذب قال حدثني جدي لأبي أبوا الحسن علي بن عبد الله، بن شاذب حدثنا عبد الجليل، ابن أبي رافع أخبرنا عن يزيد بن هارون عن اسماعيل، بن عياش عن صفوان ابن عمرو عن عبد الله المازني، قال «فصل على (ع) على عهد رسول الله (ص) بقضية فقال رسول الله (ص) ألحمد لله الذي جعل الحكمة فينا أهل البيت. - أخرجه الامام احمد بن حنبل في الفضائل على ما خرجه عنه المحب الطبري في ذخائر العقبى / ٨٥ و القندوزي في ينابيع المودة / ٧٥ من حديث حميد بن عبد الله بن يزيد.

(المناقب للمغازلي / ٢٨٨)

ص: ٢٣٩

و استفاده فراوانش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و بدلیل رجوع اصحاب رسول صلی الله علیه و آله به وی پس از اعمال غلط خود و به دلیل اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی از همه شما بهتر قضاوت میکند

وجود، و مشاهده علم علی (ع)

حکما حدس قوی را قوه قدسیه میگویند، یعنی چنان ذهن مستعد، دانستن باشد که باندک توجه از جانب خداوند، هر مطلبی که میخواهد بر قلب او افاضه شود، و مرتبه کامل آن در انبیاء و اولیاء است و این قوه در علی (ع) بود و ملازمت با رسول (ص) و بسیاری استفاده از آن حضرت او را بهمه چیز عالم کرد چنانکه درباره او فرمود (انا مدینه العلم و علی بابها).

و علم آن نیست که کسی الفاظی بشنود و آنرا از بر کند، بلکه بملازمت استاد، خود معنی ناشنیده را دریابد، و اگر آنچه علی (ع) از پیغمبر (ص) می شنید: دیگری میشنید عالم نمیشد. چنانکه اگر جبرئیل قرآن را بر «رجل من القریتین عظیم» میخواند آنها پیغمبر نمیشدند. دلیل أعلمیت امام علی (ع) وجود و مشاهده علم اوست در نزد مردم.

رسوا گشت

«بر فروغ خور نجوید کس دلیل»

هرکه گوید دیگری از امام علی (ع) عالمتر بود: یک خطبه مانند، خطب توحیدی او بما نشان دهد یا یک مکتوب نظیر کتاب آن حضرت به مالک اشتر بیاورد.

رجوع صحابه بوی دلیل فضل امیر المؤمنین نیست که دلیل احتیاج ایشانست چراکه چند عرب بدوی ازو چیزی بیپرند حضرتش بداند و ایشان ندانند برای دیگران

ص: ٢٤٠

«فضل» و برای علی فضیلت نیست. فضل فضلی صحابه فقط بعلم نبود، بلکه بهمت و دینداری و کوشش در پیشرفت اسلام هم بود. اما: پیغمبر (ص) فرمود «اقضاکم علی» در قضا و حکومت علی از همه صحابه افضل است و همه فضلاً علم خویش را از او فرا گرفته‌اند نحو و معارف الهیه و فقه و کلیه علوم اسلامی از او مأخوذ است. و خود فرمود:

(سلونی قبل ان تفقدونی) و دیگر کس هرکه چنین گفت رسوا گشت.

(با استفاده از کشف المراد)

بعد از آنکه بمقام رفیع شهادت فائز و نائل شد عدی بن حاتم طائی بمناسبتی که پیش آمده بود در مجلس معاویه در وصف آن بزرگوار گفت: «پیوسته چشمه‌های حکمت و دانش از جوانب و اطراف علی میجوشید، از لذات دنیوی دوری میجست. این شیر بیشه شجاعت که در میدان کارزار کس را با وی یارای مقاومت نبود با ظلمت شب انسی تمام داشت. در دل شب پهلوی از بستر آسایش برمیگرفت و پیشانی تضرع و ابتهال بر خاک مینهاد و با خدای کارساز براز و نیاز میپرداخت و بسان باران بهار اشک بر رخسار فرومیریخت.

ساعات دراز در دریای فکرت فرومیرفت و همواره در خلوت از خود حساب میکشید و بر گذشته افسوس میخورد، بجامه خشن و زندگی سخت و درشت خوشدل بود.

بدین سخن عدی بن حاتم نیک توجه کنید که در حق این زمامدار بزرگ اسلام میگوید:

و کان فینا کاحدنا یعنی علی در میان ما مانند یکی از افراد ما میزیست.

ص: ۲۴۱

رجعت الصحابة اليه (قال أبان سمعت سليم بن قيس) يقول شهدت يوم الجمل عليا (ع) و كنا اثني عشر الفا و كان اصحاب الجمل زيادةً على عشرين و مائة الف و كان مع علي من المهاجرين و الانصار نحو من اربعة آلاف ممن شهد مع رسول الله (ص) بدرا و الحديبية و مشاهده و سائر الناس من الكوفة الا من تبعه من البصرة و الحجاز ليست هجرة ممن اسلم بعد الفتح و جل الاربعة آلاف من الانصار، و لم يكره أحداً على البيعة و على القتال انما نديهم فانتدب من اهل بدر سبعون و مائة رجل جلهم من الانصار ممن شاهد أحداً و الحديبية و لم يتخلف عنه أحداً و ليس احد من المهاجرين و الانصار الا و هواه معه يتولونه له بالظفر و النصر.

قعدوا و يحبون ظهوره على من ناواه و لم يحرجهم و لا يضيق عليهم و قد بايعوه و ليس كل الناس يقاتل في سبيل الله و الطاعن عليه و المتبرء منه قليل مستتر عنه مظهر له الطاعة، غير ثلاثة رهط بايعوه، ثم نكثوا في القتال معه و قعدوا في بيوتهم محمد بن سلمة و سعد بن ابي وقاص، و ابن عمر، و اسامة بن زيد، سلم بذلك و رضی و دعا لعلی (ع) و استغفر له و برأ من عدوه و شهدانه الحق على الحق و من خالفه ملعون حلال الدم. ۶۶

الف باب من العلم (قال ابان قال سليم) سمعته ابن عباس يقول سمعت من علي (ع) حديثا لم أدر ما وجه سمعت يقول ان رسول الله (ص) أسر الى في مرضه و علمني مفتاح الف باب من العلم يفتح كل باب الف باب. ٦٧

علی مرتضی میر خلائق
بزرگ عارفان نور حقایق
شعاع نور خورشید هدایت
نخستین موج دریای ولایت

ص: ۲۴۲

الف باب يفتح كل باب ألف باب عن ابي بصير قال دخلت على ابي عبد الله (ع) فقلت له ان الشيعة يتحدثون أن رسول الله (ص) علم عليا (ع) الف بابا يفتح منه الف باب.

فقال أبو عبد الله يا ابا محمد علم و الله رسول الله عليا الف باب يفتح له من كل باب ألف باب فقلت له هذا و الله العلم؟ فقال انه لعلم، و ليس بذلك.

(الاختصاص / ۲۷۵)

شيخ مفيد هشت حديث از طرق مختلف آورده است که ما جهت نمونه فقط یک حديث آورده‌ایم طالب تفصیل بـمـآخذ ما رجوع کند.

تفسير ابو الفتوح ج ۱ ص ۷۴۸ ط ۱ عبد الله زبير فرزند متعه است عبد الله زبير در مسجد روزی سخن میگفت عبد الله عباس از در، درآمد او گفت: جاءنا من سلب الله ابصاره کسی درآمد که چشمهای او را خدای بازستده است، و عبد الله عباس در آخر عمر مكفوف شده بود، بشنید جواب داد و گفت:

ان الله سلب ابصارنا و سلب بصائرکم خدای ما را چشم بسته و شما را عقل و بنشست عبد الله زبير را سخت آمد، و در حديث متعه آمد، و طعنه زد بر این حديث تا عبد الله عباس را کسری باشد، عبد الله گفت بر نکاحی طعنه میزنی که تو از آن نکاح آمده، گفت چگونه؟ گفت، ما جماعتی بودیم در راهی، مادرت از پیش ما برافتاد، پدرت را رغبت افتاد که او را بزنی کند، او گفت من نکاح دوام نکنم پدرت برد یمنی داشت، آن برد بداد، و او را بزنی کرد بمتعه بر آن برد، بمدتی معلوم، آبستن شد، و تو را بزاد و تو از متعه زاده: نشاید که تو در متعه طعنه زنی

ص: ۲۴۳

مولد علی (ع) فی الکعبة: و من کتاب المناقب لأبي المعالي، الفقيه المالکی روی خبرا یرفعه الی علی بن الحسین (رض) ذات یوم فی نساء العرب اذا قبل ابو طالب کثیبا حزینا فقلت له ما شأنک؟

قال ان فاطمة بنت أسد فی شدة من الطلق.

ثم انه أخذ بيدها و جاء بها الى الكعبة فدخل بها و قال اجلسي على اسم الله فطلقت واحدة فولدت غلاما نظيفا منظفا لم أر أحسن وجها منه فسماه أبو طالب عليا و قال شعرا:

سميته بعلي كي يدوم له عز العلوم و فخر العزأ دومه

و جاء النبي (ص) فحمله معه الى منزل امه قال علي بن الحسين فوالله ما سمعت بشيء أحسن قط الا، و هذا من أحسنه و كان مولد علي (رض) بعد ان دخل رسول الله (ص) بخديجة (رض) بثلاث سنين و كان عمر رسول الله (ص) يوم ولادة علي (رض) ثمانيا و عشرين سنة. ٦٨

اسم الاكبر و ميراث العلم عند علي (ع) عبد الحميد بن الديلم عن ابي عبد الله (ع) قال «ان الله تبارك و تعالى اوحى الى رسول الله (ص) انه قد قضيت نبوتك و استكملت ايامك فاجعل الاسم الاكبر و ميراث العلم و آثار علم النبوة عند علي بن ابي طالب (ع) فاني لا أترك الارض الا ولى فيها عالم تعرف به طاعتي، و تعرف به ولايتي حجة بين قبض النبي (ص) الى خروج النبي الآخر فاوصي رسول الله (ص) بالاسم الاكبر و ميراث العلم و آثار علم النبوة الى علي بن ابي طالب (ع) ٦٩

٣٠١٨- حدثنا حامد بن عمر البكرواي حدثنا عبد الواحد يعني ابن زياد عن عاصم عن ابي نضرة قال كنت عند جابر بن عبد الله فاتاه آت فقال ابن عباس و ابن الزبير، اختلفنا في المتعنتين فقال جابر، فعلناهما مع رسول الله صلى الله عليه و سلم ثم نهانا عنهما عمر فلم نعدلهما. (صحيح مسلم ج ٤ ص ١٣١)

ص: ٢٤٤

و استند الفضلاء في جميع العلوم اليه، و أخبر هو «صلى الله عليه و آله» بذلك، و لقوله تعالى:

رئيس الفضائل: و ما أقول في رجل، تعزى اليه كل فضيلة و تنتهى اليه كل فرقة، و تتجاذبه كل طائفة، فهو رئيس الفضائل، و ينبوعها، و أبو عذرها، و سابق مضمارها، و مجلى حليتها، كل من بزغ فيها، بعده فمنه أخذ و له اقتفى، و على مثاله احتذى و قد عرفت أن اشرف العلوم، هو العلم الالهي لأن شرف العلم بشرف المعلوم و معلومه أشرف الموجودات فكان هو أشرف العلوم.

٦٨ (١) - الفصول المهمة في معرفة احوال الائمة / ٣١- لابن صباغ المالكي المتوفى / ٨٥٥ هـ / ط / نجف / ١٩٥٠ م

قال خليل بن احمد في شأن مولانا علي (ع):

احتياج الكل اليه و استغناؤه عن الكل دليل على انه امام الكل في الكل

(آب حیات / خليل بن احمد / ١٧٠)

٦٩ (٢) - بصائر الدرجات باب ٢٢ / ص / ٤٦٨ ط / ١ / تبريز

و من کلامه علیه السلام و عنه نقل و الیه انتهى.

انتمائهم الیه (ع) فان المعتزلة الذين هم أهل التوحيد و العدل و أرباب النظر و منهم تعلم الناس هذا الفن تلامذته و أصحابه، لأن كبيرهم واصل بن عطا تلميذ أبي هاشم عبد الله بن محمد الحنفية، و أبو هاشم تلميذ أبيه، و أبوه تلميذه علیه السلام. و أما الاشعرية فانهم ينتمون الى أبي الحسن علی بن أبي الحسن علی بن أبي بشر الاشعری و هو تلميذ أبي علی الجبائی، و أبو علی، أحد مشايخ المعتزلة.

فالاشعرية ينتهون بآخرة الى استناد المعتزلة و معلمهم و هو علی بن ابيطالب علیه السلام.

و أما الامامية و الزيدية فانتمائهم الیه ظاهر.

و من العلوم علم الفقه و هو علیه السلام أصله و أساسه و کل فقیه فی الاسلام فهو عیال علیه و مستفید من فقهه. - اما أصحاب أبي حنيفة كابي يوسف و محمد و غیرهما فأخذوا عن أبي حنيفة و أما الشافعي فقرأ علی محمد بن الحسن فیرجع فقهه أيضا الى أبي حنيفة،

ص: ۲۴۵

و دانشمندان در جمیع علوم به وی استناد میکنند و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به چنین حقیقتی خبر داده است، و بدلیل قول خدای متعال

جمیع علوم از علی (ع):

علامه قوشچی درباره علم امام علی (ع) سخنی دارد که در یغم آمد ولو باختصار نیاورم: «امام در کودکی در دامان رسول (ص) و در بزرگی داماد رسول الله (ع) و هروقت و همیشه همراه وی بود لهذا استفاده امام علی از پیامبر (ع) از همه بیشتر بود، چه که پیامبر ص بآموختن وی حریص بود، و پیوسته علی (ع) را ارشاد میفرمود.

در نزول آیت قرآن (وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ) پیامبر (ع) دعا کرد: خدایا! این گوش را گوش علی قرار ده «و امام فرمود پس از این دعای رسول (ع) دگر هیچ چیزی را فراموش نکردم. و همو فرمود: رسول الله (ص) هزار باب علم بمن آموخت که از هر بابش یک هزار باب دیگر برایم گشوده شد.» - این بود مضمون قول شارح قوشچی.

حال این سخن خواجه رحمة الله علیه دانسته میشود که (تمام دانشمندان در جمیع علوم بوی استناد میکنند) و رسول خدا (ص) بارها فرمود انا مدینة العلم و علی بابها.

اخطب خوارزم مسندا نقل کرده است از ابی البختری که گفت (علی را بر منبر کوفه دیدم که زره رسول الله را پوشیده، و شمشیر پیامبر (ع) را در دست دارد. و عمامه پیغمبر (ع) را بر سر، و در انگشتش انگشتی پیامبر، و بر منبر قرار گرفت و سینه را باز کرد و گفت «پیش از آنکه مرا نیابید از من پیرسید که اینجا علم فراوان است این جوشگاه علم است. این لعاب رسول الله (ع) است پیامبر بجز وحی بمن چیزی نیاموخت. بخدا سوگند اگر: بساط قضاوت برایم بگسترند. و در مقام داوری بنشینم با اهل تورات بتوراتشان، و برای اهل انجیل، بانجیلشان، فتوی میدهم، چنانکه که اگر خدای زبان تورات و انجیل را بگشاید: هریک بگوید علی (ع) راست گفته است و فتوایش بدان وحی است که در من نازل گشته است وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ.» م»

ص: ٢٤٦

و أبو حنيفة قرأ على جعفر بن محمد و قرأ جعفر على أبيه عليه السلام و ينتهي الامر الى على عليه السلام. - و اما مالك بن أنس فقرا على ربيعة الرأي و ربيعة على عكرمة و عكرمة على عبد الله بن عباس و قرأ عبد الله بن عباس على على (ع) و ان شئت رددت فقه الشافعي بقرآته على مالك كان لك ذلك فهو لأ الفقهاء الاربعة.

و اما فقه الشيعة فرجوعه اليه ظاهر و أيضا فان فقهاء الصحابة كانوا عمر بن خطاب و عبد الله بن عباس و كلاهما اخذا عن على عليه السلام -

(شرح نهج ابي الحديد - المقدمة)

ابن حوشب گفت: بر ام سلمه وارد شدم که بر مصیبت امام حسن مجتبی علیه السلام به وی تسلیت گویم، ام سلمه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه ام به محل خوابش وارد شد که فاطمه علیها السلام آمد و چیزی همراهش بود و نهاد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(حسنین و پسر عمت علی علیه السلام را بخوان به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله جمع شدند پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

«پروردگارا، اینان یاران و یاوران و اهل بیت منند، هرگونه پلیدی را از اینان دور ساز و اینان را پاک ساز آن چنان پاکتی که تو بخواهی.» (محمد رسول الله)

٣٢٣٦- حدثنا سليمان بن احمد، ثنا احمد بن مجاهد الاصبهاني ثنا عبد الله بن عمر بن ابان ثنا زافر بن سليمان عن طعمة عمرو الجعفری عن ابي الحجاج داود بن ابي عوف عن شهر بن حوشب قال: اتيت ام سلمة أعز بها على الحسن بن على رضى الله عنه فقالت دخل رسول الله صلی الله علیه و آله فجلس على منامة لنا فجاءته فاطمة بشيء فوضعتة فقال ادعى لى حسنا و حسينا و ابن عمك عليا، فلما اجتمعوا عنده قال (اللهم هؤلاء حامتي، و اهل بيتي فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا).

(اخبار اصفهان، ج ١: ص ١٠٨، ط لیدن)

سید میرداماد

بر خلقت شبه خویش حق متعال

گویند که نیست قادر از عین کمال

در ذات علی صورت این امر محال

نزدیک شد آنکه رنگ امکان گیرد

ص: ٢٤٧

سخن عجیب

از روز اول عثمان نشان داد که قدرت و ثروت دولت را در قریش منحصر خواهد کرد و احکام را موافق این مصلحت اجرا خواهد کرد. و پس ازین عبید الله بمعاویه ملحق گشت: و قصه ولید و شراب خوردن او و شهادت اهل کوفه که او در محراب مسجد قی کرده است ... و عثمان گفت قی کردن دلیل خوردن نیست از عجائب سخنان او است.

(۵۴۰/ تجرید)

علیک بهذه الكتب

وضع الشيعة العديد من الكتب في نصوص الخلافة و الولاية التي رواها السنة أنفسهم في صحاحهم و سننهم، و اكثرها او الكثير منها يدل بصراحة على ان علي بن ابي طالب هو الذي يجب ان يخلف الرسول (ص) في السلطة الدينية و الزمنية، و ان الولاية المحمدية حق الهی مقدس للصفوة من اهل البيت، و ان طاعتهم واجبة، و مناقشتهم محرمة.

و قد تناقل علماء الشيعة هذه النصوص جيلا عن جيل مدى مئات السنين، و أعادوا التأليف فيها مرات، و ما زالوا، و محصوها تمحيصا علميا و دقيقا، فتثبتوا في نقلها عن السنة، و اوضحوا دلالتها قبل ان يذيعوها على الملأ و يناظروا بها من انكر و عاند ... و اتمنى لو اتيح لنصوص الولاية عالم منصف لا سني و لا شيعي يبحثها بحثا موضوعيا، و يصدر حكمه بما فهم منها و علم، و من الكتب التي تحتوى على هذه النصوص كتاب الشافى للمرتضى، و دلائل الصدق للمظفر، و الغدير للأميني، و المراجعات لشرف الدين، و فضائل الخمسة من الصحاح الستة للفيروزآبادي و غيرها، و لا جديد لدينا تعطفه على ما في هذه الكتب، و أية جدوى في النقل عنها ما دامت في متناول كل راغب و طالب؟. و على سبيل المثال نشير الى نصوص ثلاثة:

۱- بعد نزول الوحي على رسول الله (ص) أمره تعالى ان يبدأ بدعوته اول ما يبدأ بارحامه و اقاربه، و خاطبه بقوله: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ۚ ۲۱۴ الشعراء».

فلبى النبي (ص) و اولم لعشيرته، و دعاهم الى الاسلام، و قال لهم فيما قال مشيرا الى علي: «هذا اخي و وصي و خليفتي فيكم فاسمعوا له و اطيعوا» انظر من الكتب القديمة للسنة الجزء الاول من مسند احمد و الجزء الثاني من تاريخ الطبري طبعة قديمة و الجزء الثاني من الكامل لابن الاثير طبعة قديمة ايضا، و من الكتب الحديثة حياة محمد، لمحمد حسين هيكل الطبعة الاولى و تاريخ الجمعيات لمحمد عبد الله عنان.

۲- خطب النبي (ص) المسلمين يوم غدیر خم، و افتتح خطابه بقوله:

ألست أولى منكم بانفسكم؟ ثم قال: من كنت مولاه فعلى مولاه.

و المتبادر الى الافهام من كلمة المولى هو الذى يتولى الامر و يملك السلطة و مع التسليم جدلا بان للمولى الف معنى و معنى فان المقصود منه هنا خصوص الخلافة و الولاية بدلالة «أ لست أولى الخ: و قرينة الآيات و الأحاديث الواردة فى حق على (ع) و امامته».

و اثبت الأميني فى كتاب الغدير: ان هذا الحديث رواه ۱۱۰ من الصحابة، و ۸۴ من التابعين.

ص: ۲۴۸

«وَأَنْفُسَنَا...» و لكثرة سخائه على غيره، و كان ازهد الناس بعد النَّبِيِّ «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ» و اعبدهم

تفسير ابن جرير الطبري ج ۳ / ۲۱۲ روى بسنده عن زيد ابن علي (ع) فى قوله تعالى (نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ) الآية قال كان النبى (ص) و على و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السلام. راجع: ج ۳ / ۲۱۳ - و السيوطى فى الدر المنثور، فى تفسير آية المباهلة فى سورة آل عمران و الزمخشري فى الكشاف و الفخر الرازى فى تفسيره الكبير، فى تفسير الآية - و صحيح مسلم كتاب فضائل الصحابة باب فضائل على بن ابيطالب و رواه احمد بن حنبل فى مسنده (ج ۱ / ۳۰۰) فضائل الخمسة ج ۱ / ۲۴۴.

و اما السخاء - و الجود، فحاله فيه ظاهرة كان يصوم و يطوى و يؤثر بزاده و فيه أنزل:

«وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكْرًا» و روى المفسرون انه لم يكن يملك الا اربعة دراهم فتصدق بدرهم ليلا و بدرهم نهارا و بدرهم سرا و بدرهم علانية - فانزل فيه «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً»

و أما الزهد فى الدنيا فهو سيد الزهاد و بدل الابدال و اليه تشد الرحال و عنده تنفض الاحلاس ما شيع من طعام قط و كان أخشن الناس مأكلا و ملبسا.

قال عبد الله بن ابى رافع دخلت اليه يوم عيد، فقدم جرابا مختوما، فوجدنا به شعير يابساً مرضوضاً فقدم فاكل فقلت يا أمير المؤمنين فكيف تختمه؟ قال خفت هذين الولدين ان يلتاه بسمن اوزيت، و كان ثوبه مرقوعاً بجلد تارة و بليف اخرى، و نعلاه من ليف و كان يلبس الكرباس الغليظ.

و أما العبادة فكان أعبد الناس، و أكثرهم صلاة و صوما، و منه تعلم الناس صلاة الليل و ملازمة الاوراد و قيام النافلة و ما ظنك برجل يبلغ من محافظته على ورده ان يبسطه له نطع بين الصفين ليلة الهرير فيصلى على ورده و السهام تقع بين يديه و تمر على صماخيه يمينا و شمالا (شرح نهج / المقدمة) - ابن ابى الحديد

ص: ۲۴۹

در آیه مباهله «وَأَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ...» که على را نفس پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِمَا وَ آلِهِما دانسته است، و بدلیل فراوانی سخاوتش بر دیگران، و پس از پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ از همه مردم، زاهدتر، عابدتر،

فضیلت ممتاز:

فضائل امام على (ع) نه چندانست که بشمار آید، و هریک نه چنانست که دیگری بدان انباز گردد اما بین همه فضائل افزون از شمار امام على (ع) یک فضیلت ممتاز، بی نیاز از سخن است و آن: «آیت مباهله» از قرآن کریم است. که در آن

امام علی (ع) «نفس پیامبر ص» بحساب آمده است اکثر محدثین و تفاسیر معتبر اهل سنت، و همه تفاسیر شیعه نوشته‌اند، در قصه نصارای نجران رسول خدا (ع) علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را برای «مباهله» آورد و در تفسیر آیه: امام علی (ع) جان پیامبر است.

«م»

و ما در جلد دوم شیعه می‌رسد ط ۱/ ۳۶۵ - ۳۴۱ بتفصیل از مآخذ اهل سنت بحث کرده‌ایم، ر. ک

سقاوت امام علی (ع):

امام علی علیه السلام سخی‌ترین صحابه بود، زیرا که هیچ مال نیندوخت، و هرچه می‌یافت میداد و حتی آنکه قوت خود، و عیال خود را به مستحق بخشید. و سوره «هَلْ أَتَى» در شأن او نازل گشت و یا اینکه دنیا در دست او بود. بیت المال را می‌بخشید و جاروب میزد. و در جای آن دو رکعت نماز میخواند.

زهد و عبادت امام (ع):

پس از پیامبر (ص) زاهدترین مردم بود علامه «ره» گوید او (سید ابدال) بود.

سلوک الی الله برد واصل است اول ریاضات مرتب برای شکستن شهوات و دیگر مقامات عارفین پس از ریاضت و هردو اصل از امام علی (ع) است.

(تلخیص از شرح علامه)

ص: ۲۵۰

و احلمهم و اشرفهم خلقا و اقدمهم ایمانا و افصحهم لسانا و اسدّهم رأیا و اکثرهم حرصا علی اقامة حدود الله، ما کان للإسلام وحده: «عظیم من عظماء البشرية، أنبته أرض عربية، ولكنها ما استأثرت به و فجر ینابیع مواهبه الاسلام. و لکنه ما کان للإسلام وحده.

و الا فكيف لحياته الفذة أن تلهب روح كاتب مسيحي في لبنان و في العام / ۱۹۵۶ م فيتصدى لها بالدرس و التمحيص و التحليل، و يتغنى تغنى الشاعر المتيم بمفاتها. و ماء ثرها و بطولاتها. و بطولات الامام ما اقتصرت يوما على ميادين الحرب، فقد كان بطلا في صفاء بصيرته، و طهارة وجدانه، و سحر بيانه، و عمق انسانيته، و حرارة ايمانه، و سمو دعوته، و نصرته للمحروم و المظلوم من الحارم و الظالم، و تعبه للحق أينما تجلى له الحق و هذه البطولات و مهما تقادم بها العهد لا تزال مقلعا غنيا نعود اليه اليوم و في كل يوم كلما اشتد بنا الوجد الى بناء حياة صالحة فاضلة. انه ليستحيل على أي مورخ او كاتب مهما بلغ من الفطنة و العبقرية ان يأتيك حتى في الف صفحة بصورة كاملة لعظيم من عيار الامام على ...

و يقيني ان مؤلف هذا السفر النفيس بما في قلبه من لباقة و ما في قلبه من حرارة و ما في وجدانه من انصاف قد نجح الى حد بعيد في رسم صورة لابن ابي طالب لا تستطيع أمامها الا ان تشهد بانها الصورة الجيدة لأعظم رجل عربي بعد النبي. -
تقدمة الامام على صوت العدالة (ميخائيل نعيمة)

اقتبس عن مقدمته لكتاب (الامام على صوت العدالة الانسانية) جورج سجعان جرداق ط /

أى خلق الله أعظم منه؟
و هو الغاية التى استقصاها
قلب الخافقين ظهرا لبطن
فرأى ذات احمد فاجتباها...

(الازرية - للشيخ كاظم)

ص: ۲۵۱

بردبارتر، خلقتش شریفتر، ایمانش پیشتر، زبانش از همه فصیحتر، رأیش از همه استوارتر و از همه کس بر اقامه حدود خدا حریصتر بود.

حلم امام (ع):

بیش از همه با گذشت و بردبار بود، دشمن سرسختش مروان حکم را در «جمل» پس از دست‌یابی رها کرد عبد الله زبیر را پس از اسیری، با اینکه او دشنام میداد: بخشید و رها فرمود.

عایشه را پس از «جمل» با احترام با بیست زن بمدینه فرستاد. و سعید بن عاص را عفو فرمود. و اهل بصره را بخشید و عفو فرمود. در «صفین» آب را بر وی بستند، (امام (ع) بازگرفت و هرچه گفتند: آبر را لشکر معاویه نبست. و ...

خوی امام (ع)

در خوشخوئی بحدی بود که عمرو عاص ویرا به «طیبت» نسبت داد. و صعصعه گفت تا پیش ما بود مانند ما بود. نرم‌خوی و متواضع و خواهش‌پذیر، و با این حال ازو می‌ترسیدیم.

امام علی (ع) نخستین کسی بود که بیغمبر (ص) ایمان آورد، و بر دوست و دشمن واضح است جز اینکه بواسطه کودکی امام (ع) دیگران را نخستین مسلمان شمرده‌اند.

اگر کسی پس از قبول رسول خدا (ع) گوید ایمان علی (ع) صحیح نبود، اما ایمان ابو سفیان از ترس شمشیر صحیح بود. باید بعقل او خندید چه برای کسیکه آغاز ایمان اوست هنوز شرعی نیست تا شرط بلوغ باشد ای عجب ایمان علی (ع) را پیامبر (ص) پذیرفته، اما پیروان منسوب به «سنت» همان پیامبر نمی‌پذیرند.

ص: ۲۵۲

فصاحت امام علی (ع) خطبه‌ها، و نامه‌ها، و آثار باقی‌مانده امام سرمایه فصاحت فصحا، و آیتی در سرحد اعجاز، و برتر از کلام مخلوق و مادون کلام خالق است.

رأى سدید امام علی (ع) - را از نصایح و راهنمائی‌های وی به خلفای معاصر و رای‌زنی‌های جانانه که بقیمت هستی مسلمین تمام شد، از خلال تاریخ فراوان میتوان دید و کسی شک ندارد در اقامه حدود الهی، دقیق و سخت‌گیر و حتی،

نسبت بنزدیکترین افراد خود چون «عقیل» و «ابن عباس» و از دیگران چون (مصلحة بن هبیره) را تاریخ ثبت کرده است. (کشف المراد)

شیعه آل محمد (ص) فرقه ناجیه است به چه دلیل؟

علامه حلی ره فرموده است: روزی با استاد خود (خواجه نصیر الدین طوسی) در این مسئله مباحثه میکردیم.

گفتم: هر فرقه گمان میکند، او ناجی است، ما هم گمان میکنیم، ما ناجی هستیم.

دلیل ما چیست؟

خواجه در جواب فرمود: پاسخ اول: آنکه من کتب طوائف را تتبع کردم و اسلام و مذاهب ایشان را یافته‌ام که: تمام هفتاد و دو فرقه متفقند که اسلام و اقرار به شهادتین، سبب نجات و دخول در بهشت است.

و با این قول: فقط فرقه شیعه امامیه مخالفند، و گویند:

(باعث نجات و دخول بهشت، اقرار به شهادتین، و اقرار به ولایت اهل البیت علیهم السلام است، و اینکه بعد از رسول اکرم (ص) وصی و خلیفه بلافصل علی (ع) است و لا غیر.)

پس اگر فرقه ناجیه، غیر امامیه باشد: باید همه فرقه‌ها، ناجی باشند نه یک فرقه.

چونکه فقط فرقه امامیه تنها در اینکه میگویند: ولایت اهل بیت (ع) و اقرار به خلافت بلافصل علی بعد از رسول اکرم (ص) مشروط است، دعوی خلافت غیر علی (ع) باطل است.

اما آن هفتاد و دو فرقه، متفقند و اشتراک دارند در اینکه موجب نجات چیست؟

پس ظاهر شد که هیچ طائفه‌ای، از طوائف ناجی نیست، مگر امامیه که شیعه آل محمدند علیهم السلام. اقوال الائمه - ج ۵۸ / ۱۳

ص: ۲۵۳

بیانی لطیف در جواز متعه

نکاح متعه حلالست و خدای تبارک و تعالی فرموده است، و آیه قرآن بدان ناطق است که میفرماید: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» جزئی از آیه ۲۴ سوره نساء یعنی «مهورهن» و این نکاح متعه است، و اجماع امامیه بر این است، و اجماع شیعه حجت است که همیشه قول مقطوع علی عصمته داخل بوده است در اقوال ایشان، و در عهد رسول صلی الله علیه و آله نکاح متعه ظاهر بوده است و در ایام خلافت بو بکر معمول علیه بوده است و عبد الله زبیر با رفعت قدرش از نکاح متعه زاده.

و در ایام عمر خطاب بود که گویند او در خانه خواهرش رفت؛ و او غسل میکرد؛ عمر گفت شوهر نداری و ایام حیضت نیست از چه رو غسل میکنی؟

گفت؛ متعه کرده‌ام، عمر از این بدش آمد و با خود گفت مصلحت آنستکه بر نکاح دوام برویم و از نکاح متعه منع کنیم، بیامد و بر منبر شد و گفت: «متعنان کانتا فی عهد رسول الله (ص) محللتین و انا احرمهما و اعاقب علیهما، متعه النساء و متعه الحج» دو متعه که در زمان رسول (ص) حلال بوده است، من هردو را حرام کردم و بر آن عقاب کنم، یکی متعه زنان است، و یکی متعه حج و آن حج تمتع است، که بعضی فقهاء آنرا «طواف القدوم» خوانند و چون درست شد که نکاح متعه در عهد رسول (ص) حلال بوده است مذهب شیعه آن است که مصطفی (ص) را با جلالت قدر نبوت، نیست که حلال بحرام کند بدلال این آیه: «یا ایُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِی مَرْضَاتَ أَزْوَاجٍ - تحریم (۱)» و چون مصطفی را نباشد غیر مصطفی (صلی الله علیه و آله) را نباشد که تغییر در شرع مصطفی کند و گر کند مبتدع باشد. و بمذهب بو حنیفه طواف القدوم رواست که مخالفت عمر درین مسئله مذهب او را نقصانی نمیکند، بمذهب شیعه نیز نکاح شیعه رواست و مخالفت عمر درین مسئله نقصان مذهب شیعه نکند چون مسائل خلاف میان بو حنیفه و شافعی که مخالف یکدیگر است. - (النقض - بحث متعه)

ص: ۲۵۴

و احفظهم للكتاب العزیز، و لاخباره بالغیب و استجابة دعائه و ظهور المعجزات عنه، و اختصاصه بالقرابة و الاخوة، فان أكثر الائمة القرائة کابی عمرو و عاصم و غیرهما یسندون قرائتهم الیه. فانهم تلامذة ابی عبد الرحمن السلمي، و هو تلمیذ علی (ع)

لأخباره بالغیب - و ذلك כאخباره بقتل ذی الندیة. و لما لم یجده اصحابه بین القتلی قال: و الله ما کذبت فاعتبر القتلی، حتی وجده، و شق قمیصه. و وجد علی کتفه سلعة کتدی المرأه علیها شعر ینجذب کتفه مع جذیها، و یرجع مع ترکها.

و قال اصحابه ان اهل النهروان قد عبروا فقال لم یعبروا فأخبروه مرة ثانية فقال لم یعبروا، فقال جندب بن عبد الله الازدی فی نفسه ان وجدت القوم قد عبروا کنت اول من یقاتل، قال فلما وصلنا النهر، لم نجدهم عبروا، فقال یا أبا الازدی أتبین لک الامر؟ و ذلك یدل علی اطلاعه علی ما فی ضمیره. و أخبر (ع) بقتل نفسه فی شهر رمضان، و قیل له قدمات خالد بن عویطة بوادی القرى فقال (ع) لم یمت و لا یموت حتی یقود جیش ضلالة صاحب لوائه حبیب بن عمار، فقام رجل من تحت المنبر و قال «و الله انی لمحب و انا حبیب» قال ایاک ان تحملها و لتحملنها، فدخل بها من هذا الباب و أوماً الی باب الفیل فلما بعث ابن زیاد عمر بن سعد الی الحسین (ع) جعل علی مقدمته خالدا و حبیب صاحب رأیته فسار بها حتی دخل المسجد من باب الفیل.

و استجابة دعائه - فانه لغایة شهرته غنی عن البیان.

و ظهور المعجزات - و قد أشرنا الی ذلك فما تقدم.

و اختصاصه بالقرابة - و الاخوة فانه (ص) لما آخی بین الصحابة اتخذ علیا اخا لنفسه.

و وجوب المحبة - فانه (ع) کان من اولی القربی و محبة اولی القربی واجبة لقوله تعالی (قُلْ لَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَى) و النصرة لرسول الله یدل علیه قوله فی حق النبی «فان الله» هو مولاه و جبرئیل و صالح المؤمنین. و المراد بصالح المؤمنین علی (ع) علی ما صرح به المفسرون (شرح التجرید)

ص: ۲۵۵

و علی علیه السلام کتاب خدا را از همه بهتر و بیشتر حافظ بود، و به دلیل خیر، دادن علی علیه السلام از غیب و استجابت دعایش و ظاهر شدن معجزات از او و ویژگی خاصش به خویشاوندی و برادری با پیغمبر صلی الله علیه و آله امام علی (ع) بود:

که قرآن را در عهد پیغمبر (ص) از همه بهتر حفظ کرد، و کسی چنان حفظ نکرد. او نخستین کس بود که قرآن را جمع نمود، و عامه نوشته‌اند «علت تخلف وی از بیعت و تأخیر آن برای آن بود، که قرآن را جمع کند. و ائمه قرأت، روش قرأت خود را از او فرا گرفته‌اند: مانند «ابو عمرو بن علاء، و عاصم» و غیر ایشان قرأت را، از ابو عبد الرحمن سلمی گرفتند، که شاگرد امام علی (ع) بود.

اخبار غیب:

امام علی (ع) مشهور است چنانکه از شهادت خود، در ماه رمضان خبر داد- از آمدن حجاج بن یوسف و حتی کیفیت قتلش خبر داد- از قتل جویریة بن مسهر و قطع دست و پای او خبر داد.

از کیفیت قتل و شهادت میثم تمار خبر داد- از چگونگی کشته شدن «قنبر» غلام خود خبر داد. از شهادت فرزندش امام حسین (ع) در کربلا خبر داد- و ... (رجوع شود بکتاب مبسوط که حال جز اشاره چاره نیست). ۱۵ مورد آن گذشت.

استجابت دعای:

امام علی (ع) معروف است چنانکه درباره «بسر بن ارطاة» قاتل دو فرزند کوچک ابن عباس. و مردی بنام «عیزار» جاسوس معاویه- و دوازده نفر که شهادت خواست از جمله «انس» و «زید بن ارقم» که یکی کور شد، و دیگری پیس گشت.

ر. ک. (المعارف ابن قتیبة) و ظهور معجزات- بدستش در زمان پیامبر (ع) و پس از زمان وی مشهور است و صفحه گنجایش ندارد. و اما ویژگی خاص و خویشاوندی و برادری امام علی (ع) را با رسول (ص) هیچ کس نمیتواند انکار کند.

ص: ۲۵۶

اخبار علی (ع) عن المغیبات:

۱- اخبار بانه یأتی من الکوفة اثنا عشر ألف رجل، و رجل فأحصوه فما زادو او لا نقصوا.

(تاریخ الامم و الملوك / ۵۱۳ ط / الاستقامة بمصر - الکامل ج ۳ / ۱۱۸ ط / المنیریة).

۲- اخباره يوم النهروان بانه لا ینجو من الخوارج عشرة و لا یقتل من جیشه عشرة.

تاریخ بغداد ج ۱۴ / ۳۶۴ ط / السعادة بمصر - الکامل ج ۳ / ۱۷۴ ط / المنیریة / بمصر.

٣- اخباره عن محل قتل الخوارج (منتخب كنز العمال بهامش المسند ج ٥ / ٤٣٤ ط الميمنية بمصر)

٤- اخباره عن شهادة نفسه - (الطبقات الكبرى ج ٣ / ٣٣ ط دار الصاوى بمصر)

٥- اخباره عن ابن ملجم أنه قاتله حين اراد أن يبيعه.

(المناقب اخطب خوارزم / ٢٧٣ تبريز - الفصول المهمة ابن صباغ المالكي / ١٢٠ ط الغرى)

٦- اخباره عن شهادة الحسين بكر بلاء. (كتاب صفين / ١٥٨ ط / القاهرة)

٧- اخباره عن استغاثة أهل بيت رسول الله (ص) بأهل الكوفة و أنهم لا يغاثون.

(فيض القدير ج ١ / ١٧٠ ط / القاهرة)

٨- اخباره عن شهادة سبعة من خيار شيعتهم منهم حجر بن الازد.

(تاريخ دمشق ج ٤ / ٨٦ ط / روضة الشام)

٩- اخباره عن شهادة كميل بيد الحجاج. (الاصابة ج ٣ / ٣٠٠ ط / مصر)

١٠- اخباره عن شهادة جويرية و انه يقطع يده و رجله و يصلب تحت جذع كافر.

(شرح النهج ابن ابى الحديد / ج ١ / ٢٠٩ ط مصر)

١١- اخباره بشهادة ميثم و انه يصلب على نخلة باب دار عمرو بن حريث مع تسعة و ما يصيبه من البلى.

(شرح النهج / ج ١ / ٢٢٠ ط مصر)

ص: ٢٥٧

١٢- اخباره عن ملك بنى امية. (منتخب كنز العمال ج ٥ / ٤٥٤ ط الميمنية).

١٣- اخباره عن دعاء الدولة العباسية من أهل خراسان.

(شرح النهج ابى الحديد / ج ٢ / ١٧٥ ط / القاهرة)

١٤- اخباره عن هدم الكعبة. (لسان العرب ج ٨ / ٢٠٧ ط دار الصادر بيروت)

١٥- اخباره عن الحجاج بن يوسف.

(تاريخ دمشق على ما فى منتخبه ج ٤ / ٧٣ ط روضة الشام)

*** و من كان يريد التفصيل فليراجع (احقاق الحق ج ٨ / ص ٨٧ - الى ١٨٢ ط / جديد).

ذاك امير المؤمنين لا سواء

١- اسلامه سابق ٢- و محله سامق ٣- و مجده باسق ٤- و ذكره نجم طارق ٥- و سيفه قدر بارق ٦- و علمه بحر دافق ٧- و امامته لواء خافق ٨- نظير هارون عند المشاكلة ٩- و باب المدينة عند المشابهة ١٠- بدر يوم بدر بل شمس ١١- و اخوا المصطفى بل نفسه ١٢- مصلى القبلتين ١٣- و الهاشمي من الهاشمين ١٤- كفوا اشرف النسم ١٥- و اكرم الكرائم في الامم ١٦- نسله اعز نسل ١٧- و اصله افضل اصل ١٨- به تحل المشكلات المشكلات ١٩- و اليه ترجع المعضلات ٢٠- ولداه الشمس و القمر ٢١- «و لو لا على لهلك عمر» ٢٢- سيفه ام الآجال ٢٣- و رمحه يتم الاطفال ٢٤- و حملته رفع السدود ٢٥- و صولته كسر النبود ٢٦- قوى الله به ازر المسلمين ٢٧- و افشى القتل في المشركين ٢٨- قسيم الجنان ٢٩- و باب الرحمة و الرضوان ٣٠- ثاني اصحاب الكساء في اذهاب الرجس ٣١- و حامل لواء الحمد عن يمين العرش ٣٢- و صاحب الحوض من شايع و بايع ٣٣- و يمنع من ناصب و نازع ٣٤- ذاك امير المؤمنين ٣٥- صلوات الله عليه ٣٦- تختص اوصافه عن المشاركة ٣٧- و تخلص نعوته عن المزاحمة ٣٨- «و عن روضة الصفا للصاحب» صهره (ص) الذي آخاه ٣٩- و اجابه حين دعاه ٤٠- و قبل الناس لباه ٤١- و ساعده و واساه ٤٢- و شيد الدين و بناءه ٤٣- و هزم الشرك و اخزاه ٤٤- و بنفسه على الفراش فداه ٤٥- و مانع عنه و حماه ٤٦- و ارغم من عانده و علاه ٤٧- و غسله و واره ٤٨- وادى دينه و قضا ٤٩- و قام لجميع ما اوصاه ٥٠- ذاك امير المؤمنين لا سواه. ١٣٢ اقوال الائمة - ج ٩

ص: ٢٥٨

و وجوب المحبة و النصرة و مساواة الانبياء و خبر الطائر و المنزل و الغدير و غيرها، و لانتفاء سبق كفره، و لكثرة الانتفاع به،

المحبة و النصرة: أخبرنا ابو طالب محمد بن احمد بن عثمان أخبرنا أبو محمد، عبد العزيز بن ابي صابر اذنا حدثنا ابراهيم بن اسحاق بن هاشم بدمشق حدثنا عبيد الله بن جعفر العسكري بالرقعة حدثنا يحيى بن عبد الحميد، حدثنا حسين الاشقر عن قيس عن الاعمش عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال «لما نزلت (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) قالوا يا رسول الله من هؤلاء الذين أمر الله بمودتهم؟ قال على و فاطمة و ولدهما. (المناقب للمغازلي / ٣٠٧ و التعليق في الكشف)

خبر الطائر: مسندا عن أنس ان النبي (ص) اتى بطير فقال: (اللهم ائتني بأحب خلقك اليك يأكل معي من هذا الطير) قال فجاء على بن ابيطالب فقال اللهم وآلى اللهم وآلى (المغازلي / ١٦٦)

فليراجع الغدير للاميني «ره» قال ابو القاسم الفضل بن محمد هذا حديث صحيح عن رسول الله (ص) و قد روى حديث غدير خم عن رسول الله (ص) نحو من مائة نفس منهم العشرة و هو حديث ثابت لا أعرف له علّة تفرد على (ع) بهذه الفضيلة ليس يشركه فيها أحد.

(المناقب للمغازلي / ٢٧)

ص: ٢٥٩

و واجب بودن محبت و یاریش، و همطرازش با پیغمبران، و به دلیل حدیث مرغ بریان و حدیث منزلت و حدیث غدیر و غیر اینها و بدلیل اینکه سابقه کفر ندارد، و به دلیل اینکه سود بسیار از وی به مسلمانان رسید

محبت واجب:

محبت امام علی (ع) و اولاد اوست چه که او از (اولی القربی) است، و محبت اولی القربی طبق آیت قرآن کریم «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» بر مسلمین واجب.

و یاری کردن امام علی (ع) نیز واجب است چه علی (ع) یاور پیامبر (ص) است: طبق این آیت کریمه «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» مراد از «صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» بنابر تفسیر مفسرین امام علی (ع) است و بقول شارح قوشچی، و مراد از «مولی» یاری کننده است. که امام علی ناصر پیامبر (ص) بوده است. و اما ...

هم طرازی با پیامبران علیهم السلام، از قول رسول خدا (ص) درباره امام علی (ع) برمی آید که فرمود: (هرکه خواهد به علم آدم، و فهم نوح، و زهد یحیی بن زکریا. و در غضب موسی بنگرد بسوی علی بن ابیطالب (ع) بنگرد). (المناقب للمغازلی / ۲۱۲)

با اختلاف مختصر در کتب احادیث فراوان رسیده مثل «خلت ابراهیم، و هیبت موسی، و عبادت عیسی» که در صفات هم طراز با پیامبران (ع) شمرده شده و مسلم است که انبیاء از صحابه افضل پس امام علی، از اصحاب افضل است. این ترجمه قول شارح سنی «قوشچی» است.

درباره احادیث (مرغ بریان - و حدیث منزلت - و حدیث غدیر) گرچه باختصار گذشت.

امام علی (ع) سابقه کفر ندارد

هم خود بارها فرمود: (لم أكفر بالله طرفة عين / نهج البلاغة) و هم دیگران اتفاق دارند شارح مذکور گوید: هرگز بخدا کافر نبود بلکه از اوان بلوغش مسلم و مؤمن بود، بخلاف باقی اصحاب که همه قبل از بعثت پیامبر (ص) کافر بودند.

ص: ۲۶۰

لم يكفر بالله: و قال الشارح القوشجي (فانه لم يكفر بالله قط بل هو من حين بلوغه كان مسلما مؤمنا بخلاف باقی الصحابة فانهم كانوا قبل بعثة النبي (ص) كفرا)

(شرح التجريد)

و لكثرة الانتفاع به: يعنى المسلمين انتفاعهم به (ع) اكثر من انتفاعهم بغيره يدل على ذلك كثرة حروبه و شدة بلائه و قوة شوكة الاسلام به.

العنوا من لعن على بن ابيطالب (ع) دخل معاوية الكوفة؛ بعد ان صالح الحسن (ع) و كان الحسن وقتئذ قد اخذ الامان لرجال منهم مسمين باسمائهم؛ و اسماء آبائهم: فدخل عليه رجال من اصحاب امير المؤمنين (ع) و فيهم صعصة بن صوحان فقال معاوية لصعصة اما و الله اني كنت لاء بغض ان تدخل في امانى؛ قال صعصة و انا و الله ابغض ان اسميك بهذا الاسم؛ ثم سلم عليه بالخلافة فقال معاوية: ان كنت صادقا فاصعد المنبر و لعن عليا ...؟

فصعد المنبر فحمد الله و اثني عليه، ثم قال: ايها الناس اتيتكم من عند رجل قدم شره؛ و اخر خيره؛ و انه امرني ان العن عليا فالعنوه لعنه الله فضجّ اهل المسجد بآمين:

فلما رجع اليه فاخبره قال: لا و الله ما عنيت غيري؛ ارجع حتى تسميه باسمه؛ فرجع و صعد المنبر؛ ثم قال: يا ايها الناس ان امير المؤمنين امرني ان العن علي بن ابي طالب؛ فالعنوا من لعن علي بن ابي طالب (ع) فضجّوا بآمين.

فلما خبر معاوية. قال: لا و الله ما عنى غيري؛ اخرجوه لا يسكنني في بلد فاخرجوه.

(جامع الرواء ج ١ ص ٤١٢)

ص: ٢٤١

٣١٠٦- حدثنا السيد ابو الحمد مهدي بن نزار الحسيني القايني؛ قال حدثنا الحاكم ابو القاسم الحسكاني رحمه الله قال حدثني ابو الحسن محمد بن القاسم الصيداني قال اخبرنا ابو محمد عبد الله بن محمد الشعراني قال حدثنا ابو علي احمد بن علي رزين البياشاني؛ قال حدثني المظفر بن الحسين الانصاري قال حدثنا السندی بن علي الوراق؛ قال حدثنا يحيى بن عبد الحميد الحماني؛ عن قيس بن الربيع عن الاعمش عن عباية بن ربعي؛ قال بينا عبد الله بن عباس جالس على شفير زمزم يقول قال رسول الله صلى الله عليه و آله اذا قيل رجل يتعمم بعمامة فجعل ابن عباس لا يقول قال رسول الله صلى الله عليه و آله الا قال الرجل قال رسول الله صلى الله عليه و آله فقال ابن عباس سالتك بالله من انت ...؟

فكشف العمامة عن وجهه؛ و قال: يا ايها الناس من عرفني فقد عرفني؛ و من لم يعرفني فانا اعرفه بنفسي انا جندب بن جنادة البدری ابو ذر الغفاری سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله بهاتين و الا فصمتا؛ و رايته بهاتين و الا فعميتا يقول:

«على قائد البررة؛ و قاتل الكفرة منصور من نصره، مخذول من خذله اما اني صليت مع رسول الله صلى الله عليه و آله يوما من الايام صلاة الظهر فسأل سائل في المسجد فلم يعطه احد شيئا، فرفع السائل يده الى السماء؛ و قال اللهم اشهد اني سألت في مسجد رسول الله صلى الله عليه و آله فلم يعطني احد شيئا، و كان على راکعا قاوماً بخنصره اليمنى اليه، و كان يتختم فيها فاقبل السائل، حتى اخذ الخاتم من خنصره و هذا بعين رسول الله صلى الله عليه و آله فلما فرغ النبي صلى الله عليه و آله من صلاته، رفع رأسه الى السماء و قال اللهم ان اخي موسى سألک فقال:

«رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي، وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي، وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي، يَفْقَهُوا قَوْلِي، وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي، هَارُونَ أَخِي، اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَ اشْرِكْهُ فِي أَمْرِي» فانزلت عليه قرآنا ناطقا: «سَنَشُدُّ عَضْكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا.»

اللهم و انا محمد نبيك و صفيك. اللهم فاشرح لي صدري و يسر لي امري و اجعل لي وزيرا من اهلي عليا اشدد به ظهري.

قال ابو ذر فوالله ما استتم رسول الله صلى الله عليه و آله الكلمة حتى نزل عليه جبرائيل من عند الله فقال يا محمد! اقرأ: «إِنَّمَا وَبُطِئْتُكُمْ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا»: الاية

اقوال الائمة/ ج ٩ / ١٠٨ تفسير مجمع البيان سورة المائدة/ ذيل آيه ٥٥- ٥٦

ص: ٢٤٢

و تميّزه بالكمالات النفسانيّة و البدنيّة و الخارجيّة، و الثقل المتواتر دلّ على الأحد عشر، و لوجوب العصمة و انتفائها عن غيرهم،

سيد الفتیان: ما أقول في رجل تحبه اهل الذمة على تكذيبهم بالنبوة، و تعظمه الفلاسفة على معاندتهم لأهل الملّة. و تصور ملوك الفرنج و الروم صورته في بيعها و بيوت عباداتها حاملا سيفه مشمرا لحربه، و تصور ملوك الترك و الديلم صورته على اسياها كان على سيف عضد الدولة بن بويه و سيف أبيه ركن الدولة صورته و كان على سيف ألب ارسلان و ابنه ملكشاه كانهم يتفألون به النصر و الظفر.

و ما أقول في رجل أحب كل أحد يتكثر به و ود كل أحد أن يتجمل و يتحسن بالانتساب اليه حتى الفتوة ألتى أحسن ما قيل في حدها «ان لا تستحسن من نفسك ما تستقيحه من غيرك» فان اربابها نسبوا أنفسهم اليه و صنفوا في ذلك كتباً و جعلوا لذلك اسناداً أنهوه اليه و قصروه عليه و سموه «سيد الفتیان و عضدوا مذهبهم بالبيت المشهور المروى من السماء يوم أحد.

لا سيف الا ذو الفقار و لا فتى الا على

(شرح ابی الحديد / المقدمة)

الائمة المعصومين (ع) موفق بن احمد (اخطب خوارزم) عن الامام محمد بن احمد بن علي بن شاذان «مسندا» عن علي بن ابيطالب (ع) قال قال رسول الله (ص) «انا واراكم على الحوض و انت يا علي السابق و الحسن الذائد، و الحسين الآمر، و علي بن الحسين الفارض و محمد بن علي الناصر و جعفر بن علي السابق.»

و موسى بن جعفر «محصى المحبين و المبغضين، و قامع المنافقين»، و علي بن موسى «مزين المؤمنين» و محمد بن علي «منزل اهل الجنة في درجاتهم» و علي بن محمد «خطيب شيعته و مزوجهم الحور العين»، و الحسن بن علي «سراج اهل الجنة يستضيئون به» و المهدي شفيعهم يوم القيمة حيث لا يأذن الله الا لمن يشاء و يرضى.

(الحديث الثاني / الباب / ١٤١ من غاية المرام)

ص: ٢٤٣

و به دليل امتيازات خاصّش به كمالات نفساني و بدني و اجتماعي.

امامت فرزندان علي عليهم السلام: ١- به دليل احاديث متواتر از رسول خدا (ص) در امامت يازده امام از نسل وي. ٢- بدليل وجوب عصمت در امام و معصوم نبودن غيرايشان

امتيازات امام علي (ع):

در وجود امتيازات امام (ع) همين بس كه دشمن ترين دشمنان امام (ع) در هيچ تاريخي قدرت انكار فضائل، و مناقب، و امتيازات خاص امام علي (ع) را نداشته اند. «م»

دوازده امام (ع)

علامه حلی رحمه الله علیه با سه دلیل برای اثبات ائمه دوازده گانه چنین ادامه داده است:

۱- نقل متواتر «شیعه» خلف از سلف که دلالت دارد بر امامت هریک ازین دوازده نفر با «نص» و حتی مخالفان شیعه از طرق گوناگون این (نص پیامبر / ص) را گاهی باجمال و گاهی با تفصیل بحد متواتر نقل کرده اند، که رسول الله (ص) بفرزندش امام حسین (ع) فرمود:

این پسر من امام است برادر امام است فرزند امام است و پدر من امام دیگر است، که نهم آنان قائم ایشانست.

۲- بیان کردیم که امام باید معصوم باشد و غیر اینان معصوم نیستند، اجماعاً، پس عصمت برای ایشان معین است و گرنه زمان از معصوم خالی می باشد و محال بودنش را قبلاً بیان کردیم.

۳- تمام کمالات روحی و بدنی بتمام در هریک از این معصومین کامل است در عین اینکه خود کامل است کامل کننده دیگری است. و این دلیل استحقاق ریاست عامه است چه او افضل از هریک از آحاد زمان خویش است. و عقلاً مقدم داشتن «مفضول» بر «فاضل» قبیح است. پس عقلاً واجب است که هریک از ایشان «امام» باشد. و این برهان «لمی» است. (کشف المراد)

ص: ۲۶۴

الحادی عشر من ولدی هو المهدی عن الاصبع بن نباتة قال أتیت أمير المؤمنين (ع) فوجدته متفکراً یکت فی الارض فقلت یا امیر المؤمنین ما لی اراک متفکراً تنکت فی الارض أرغبه فیها؟

قال لا و الله ما رغبت فیها و لا فی الدنیا یوما قط، و لکنی فکرت فی مولود یكون من ظهر الحادی عشر من ولدی هو المهدی الذی یملاها عدلاً و قسطاً کما ملئت ظلماً و جوراً، یكون له حیره و غیبه یضل فیها أقوام و یهتدی فیها آخرون.

فقلت ان هذا الکائن؟ قال نعم. کما انه مخلوق فانی لک بهذا الامر یا اصبع اولئک خیار هذه الامه مع خیار أبرار هذه العتره

قلت و ما یكون بعد ذلک؟

قال الله یفعل ما یشاء فان لله ارادات و بداآت و غایات و نهایات

(حذف السند - الاختصاص / ۲۰۳)

*** تاسعهم قائمهم.

قال سلمان الفارسی (ره) رأیت الحسین بن علی صلوات الله علیهما فی حجر النبی و هو یقبل عینی و یلثم شفתי و یقول أنت سید ابن سید أبو سادۀ أنت حجة ابن حجة أبو حجج، أنت الامام ابن الامام أبو الائمة التسعة من صلیک تاسعهم قائم.

(الاختصاص / ۲۰۳ / حذف السند)

عن ابی عبد الله (ع) عن آبائه (ع) قال قال رسول الله (ص) اثني عشر من اهل بيتي (من) أعطاهم الله فهمي و علمي خلقوا من طينتي فويل للمنكرين حقهم بعدى القاطعين فيهم صلتی لا انا لهم الله شفاعتی. (الاختصاص / ٢٠٤)

سلام علی آل یاسین

ص: ٢٦٥

مقام معنوی و الهی اهل بیت

هم موضع سرّه و لجأ امره و عیبّه علمه

خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله جایگاه راز پیامبر و پشتوانه و پناه فرمان او و خزینه علم و دانش او هستند

و موئل حکمه و کھوف کتبه و جبال دینه

مرجع حکمتهای آنحضرت و حافظ کتابهای او و کوههای دین اویند

بهم اقام انحاء ظهره و اذهب ارتعاد فرائضه

بوسیله آنان دین حق استقامت یافت و اضطراب اندام آن برطرف گردید

اساس الدّین و عماد الیقین الیهم یفیّ الغالی و یهتمّ یلحق التّالی و لهم خصائص حقّ الولاية لا یقاس بال محمد (ص) من هذه الامّة احد و لا یسوی بهم من جرت نعمتهم علیه ابداهم و فیهم الوصیّة و الوراثة

نقلت من نهج البلاغة (خطبه ٢) حبیب الله فضائلی ١٣٩٥ ق

ص: ٢٦٦

مناظره أبی حنیفة مع أبی عبد الله (ع) محمد بن عبید عن حماد عن محمد بن مسلم قال دخل ابو حنیفة علی ابی عبد الله (ع) فقال له «انی رأیت ابنک موسی یصلی و الناس یمرّون بین یدیه فلا ینهاهم) و فیہ ما فیہ.

فقال ابو عبد الله (ع) ادع لی موسی فلما جاء قال یا بنی ان ابا حنیفة یذکر أنک تصلی و الناس یمرّون بین یدیک فلا تنهاهم قال نعم یا أبة ان الذی کنت اصلی له کان أقرب الی منهم یقول الله تعالی (وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) قال فضمه ابو عبد الله (ع) الی نفسه، و قال بابی انت و امی یا مودع الاسرار.

فقال ابو عبد الله (ع) یا ابا حنیفة «القتل عندکم أشد ام الزنا؟» فقال بل: القتل.

قال فکیف أمر الله فی القتل بشاهدين و فی الزنا بأربعة؟ کیف یدرک هذا بالقیاس؟

یا ابا حنیفة ترک الصلاة اشد ام ترک الصیام؟ قال بل ترک الصلاة.

قال فکیف تقضى المرأة صیامها و لا تقضى صلاتها؟ کیف یدرک هذا بالقیاس؟

ویحک یا أبا حنیفة النساء أضعف علی الکسب أم الرجال؟ قال بل النساء.

قال فكيف جعل الله للمرأه سهماً وللرجل سهمين؟ كيف يدرك هذا بالقياس؟

يا ابا حنيفه «الغائط أقدر أم المنى؟» قال بل الغائط. قال فكيف يستنجى من الغائط و يغتسل من المنى؟ كيف يدرك هذا بالقياس؟

ويحك يا ابا حنيفه تقول سأنزل ما أنزل الله؟ قال أعوذ بالله أن أقوله قال لا بلى تقوله أنت و أصحابك من حيث لا تعلمون.

قال ابو حنيفه جعلت فداك حدثني بحديث نحدث به عنك.

قال (ع) حدثني ابي محمد بن علي عن ابيه علي بن الحسين (ع) عن ابيه الحسين عن ابيه علي بن ابيطالب صلوات الله عليهم اجمعين قال قال رسول الله (ص):

ان الله اخذ ميثاق اهل البيت من أعلى عليين و أخذ طينه شيعتنا منا و لو جهد اهل السماء و أهل الارض ان يغيروا من ذلك ما استطاعوه قال فبكى ابو حنيفه بكاء (شديدا) و بكى اصحابه ثم خرج و خرجوا.

(الاختصاص / ١٨٥ بعد)

ص: ٢٦٧

قال الله تبارك و تعالى شانه

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً

كتبه حبيب الله فضائلي ١٣٩٧

ص: ٢٦٨

و وجود الكمالات فيهم. محاربو علي كفرة و مخالفوه فسقة. كتبه عباس شريعتي خراساني ١٣٦٠

الكمالات فيهم: حدثنا محمد بن عبد الحميد، عن منصور بن يونس عن ابي بصير قال قلت لاء بي عبد الله (ع) جعلت فداك عن قول الله تبارك و تعالى وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوراً نُّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ «- الشورى / ٥٣»

قال يا ابا محمد خلق و الله أعظم من جبرئيل و ميكائيل، و قد كان مع رسول الله (ص) يخبره و يسدده و هو مع الائمة يخبرهم و يسددهم. (بصائر الدرجات / ٤٥٥)

محاربوا علي (ع) كفرة: لقول رسول الله (ص) حين أبصر عليا و فاطمة و حسنا و حسيناً فقال (انا حرب لمن حاربكم و سلم لمن سالمكم)- المغازلي / ٦٣- و في مسند ابن حنبل / ٢ / ٤٢٢ و مستدرک الحاكم / ٣ / ١٤٩ و الخطيب البغدادي في تاريخه / ٧ / ١٣٦ و كفاية الطالب / ٣٣١ و صححه ابن كثير في البداية / ٨ / ٢٠٥ و لا شك ان محارب رسول الله (ص) كافر.

و مخالفوه فسقه: لأن حقيقة امامته واضحة فمتابعته واجبة فمن خالفه يكون مخالفا لسبيل المؤمنين «نوله ما تولى و نصله جهنم و ساءت مصيرا. القرآن الكريم

*** هذا ما قدر لنا كتابته في شرح (المقصد الخامس في الامامة) من تجريد الكلام للمحقق الكامل استاذ البشر و العقل الحادي عشر مولانا (خواجه نصير الدين الطوسي) و مولی كل ولی لمولی الكونین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه و الفراغ من تسويده في رجب ١٤٠٠ و انا الراجی علی اكبر بن سيد علی رضا الموسوی (الزاهد) المدعوب «محب الاسلام» - ١٥ / ٣ / ١٣٥٩ ش - طهران. - ط ٢ / ١٥ رجب / ١٤٢٧ ق

ص: ٢٦٩

به دلیل وجود کمالات بسیاری در آنان. آنها که با علی بجنگند کافرند و مخالفانش فاسقند.

یک نکته:

هیچیک از ائمه معصومین (ع) بمرگ خود، از دنیا نرفته، بلکه یا مسموم شده و یا بقتل رسیده و شهید گشته‌اند.

حکام بنی امیه و بنی عباس در جنگ با آل رسول خدا (ع) بشمشیر و زهر متوسل گشته و این گونه ننگ بزرگ را بر خود هموار کرده‌اند

اما هیچیک نتوانستند نقطه ضعف و عیبی، بیک نفر از ائمه معصومین (ع) نسبت دهند ...

چه شد که رسوائی این ننگ را بر خود دیده و با داشتن همه گونه زر و زور و دستگاه تبلیغی باین پاکان نتوانستند عیبی نسبت دهند؟ چرا ...؟ که دامن این پاکان و پاکیزگان چنان پاک بود که هرکس با هر وسیله عیبی بیکی از ائمه معصومین نسبت میداد: خود او نخست زیان میدید.

لهذا گناه و ننگ عظیم قتل ائمه را بعهدہ گرفته اما نسبت سوئی بآن پاکان نتوانستند بدهند.

آیا این خود دلیل کمالات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نیست ...؟ «م»

جنگ با امام علی (ع):

طبق آیه شریفه مباہله امام علی (ع) نفس پیامبر (ص) و طبق حدیث منزله، بمنزله برادر رسول الله (ص) است و پیامبر (ع) فرموده (ای علی جنگ با تو جنگ با من و سازش با تو سازش با من است) و مسلم است جنگ با پیامبر (ع) کفر است.

ص: ٢٧٠

مخالفت با امام علی (ع):

امام علی (ع) خلیفه بلا فصل پیامبر (ص) و یا حداقل بقول قوم خلیفه چهارم است و بنزد همه مسلمین مخالفت با امام زمان گناه و «فسق» است، و مخالف امام «فاسق» بلا شک و ریب است.

*** پایان شرح فارسی «المقصد الخاص» رجب / ۱۴۰۰ هجری - طهران - محب الاسلام

بازدید دوم هم در ماه رجب ۱۴۲۷ / ق / تمام شد، الحمد لله رب العالمین

کس را چه زور و زهره که وصف علی کند	جبار در مناقب او گفت هل اتی
شیر خدا و صفدر میدان و بحر جود	جانبخش در نماز و جهانسوز در وغا
دیباچه مروّت و دیوان معرفت	لشکرکش فتوّت و سردار اتقیا
فردا که هرکسی به شفیعی زنند دست	مائیم و دست و دامن معصوم مرتضی

این ابیات از دیوان سعدی علیه الرحمه انتخاب و نوشته شد بقلم فضائلی ۱۴۹۸

ص: ۲۷۱

ختمه مسک

آل النبی علیهم الصلوٰۃ و السلام هم موضع سرّ و لجأ امره، و عیبۀ علمه، و موئل حکمه، و كهوف کتبه، و جبال دینه، بهم اقام انحناء ظهره، و اذهب ارتعاد فرائضه.

نهج البلاغه / (ضن خطبه / ۲) / ۴۷ / صبحی الصالح)

لا یقاس بآل محمد (ص) من هذه الامّة احد و لا یسوّی بهم من جرت نعمتهم علیه ابدا هم اساس الدین و عماد الیقین، بهم یفیئ الغالی، و بهم یلحق التالی، و لهم خصائص حق الولاية و فیهم الوصایة و الوراثة

نهج البلاغه (خ / ۲ / ۴۷ / ص، ص)

فاین تذهیون و انی تؤفکون و الاعلام قائمة و الآیات واضحة و المنار منصوبة فاین یتاه بکم و کیف تعمهون و بینکم عترۀ نبیکم و هم ازمة الحق و اعلام الدین و السنة الصدق فانزلوهم بأحسن منازل القرآن وردوهم ورود الهیم العطاش

نهج البلاغه - (خ / ۸۸ / ۱۲۰ / ص / ص)

عترته خیر العتر و اسرته خیر الاسر و شجرته خیر الشجر (خ / ۹۴ / ۱۳۹ / ص / ص)

الا ان مثل آل محمد (ص) کمثل نجوم السماء اذ اخوی نجم طلع نجم.

(خ / ۱۰۰ / ۱۴۶ / ص / ص)

نحن شجرة النبوة و محط الرسالة و مختلف الملائكة و معادن العلم و ینابیع الحکم ناصرنا و محبنا ینتظر الرحمة و عدونا و مبغضنا ینتظر السطوة.

(خ / ۱۰۹ / ۱۶۳ / ص / ص)

تالله لقد علّمت تبليغ الرسالات و اتمام العادات و تمام الكلمات، و عندنا اهل البيت ابواب الحكم و ضياء الامر.

(خ / ۱۲۰ / ۱۷۶ / ص / ص)

ص: ۲۷۲

نحن الشعار و الاصحاب و الخزنة و الابواب و لا توتى البيوت الا من ابوابها فمن اتاها من غير ابوابها سمى سارقا- فيهم كرائم القرآن و هم كنوز الرحمن ان نطقوا صدقوا و ان صمتوا لم يسبقوا.

(خ / ۱۵۴ / ۲۱۵ / ص / ص)

هم عيش العلم، و موت الجهل، يخبركم حلمهم عن علمهم، و ظاهريهم عن باطنيهم و صمتهم عن حكم منطقتهم لا يخالفون الحق و لا يختلفون فيه- و هم دعائم الاسلام و ولائج الاعتصام بهم عاد الحق الى نصابه و انزاح الباطل عن مقامه و انقطع لسانه عن منبته، عقلوا الدين عقل و عاية و رعاية لا عقل سماع و رواية فان رواء العلم كثير و رعاته قليل.

(خ / ۲۳۹ / ۳۵۸ / ص / ص)

بسم الله الرحمن الرحيم قال امير المؤمنين عليه الصلوة و السلام احسن الحسنات حبنا و اسوء السيئات بغضا

جان فداى كلام دلجویت اقل الكتاب حبيب الله فضائلى ابانماه ۱۳۴۳

ص: ۲۷۴

هوای مرتضی دانی که را نیست؟	هر آنکس را که مادر پارسا نیست
اگر اصلش درست و راست باشد	دلش را میل با پاكان چرا نیست؟
خطای مادر اندر وی اثر کرد	صوابست اینکه میگویم خطا نیست
علوم اولین و آخرین را	بغیر از مرتضی مشکل گشا نیست؟
بجنب رفعت دیوان قدرش	مجال نسخه ارض و سما نیست
بیمن مولد او گشته کعبه	معظم ورنه بیت الله کجا نیست؟
حریم حرمت شاه نجف را	مشاعر کمتر از رکن و منی نیست
بیا تا از ره انصاف یکدم	بگویم گر ترا طبع جفا نیست

مقام «لو کشف» از جمله خلقتان	کسیرا هست با من گوی یا نیست؟
«سلونی» با «أفیلونی» برابر؟	همیدانی ترا شرم از خدا نیست؟
محمد ص را شناس و آل ص او را	که با حق غیر ایشان آشنا نیست.
دلی کز جان محب مرتضی نیست	یقین میدان که در دین خدا نیست
سرابستان مدح مرتضی را	چو «کاشی» بلبل مدحت سرا نیست
و لیکن سینه اعدای دین را	سنائی چون ثنای اولیا نیست

بخط محب الاسلام ۱۷/ع / ۱ / ۱۴۰۱ تهران- روز ولادت حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبد الله صلوات الله علیه و آله المعصومین در آغاز پانزدهمین قرن هجرت نبوی

ص: ۲۷۵

استناد ما در این کتاب به مآخذ ذیل است

- ۱- قرآن کریم بخط نستعلیق سید حسین میرخانی بتاریخ ۱۳۲۷ شمسی ترجمه فارسی مرحوم محی الدین الهی قمشه‌ای
- ۲- معجم المفهرس طبع اول مصر از محمد فوآد عبد الباقي، بهترین فهرست قرآن تاکنون.
- ۳- کشف المراد- ترجمه فارسی مرحوم علامه حاج شیخ ابو الحسن شعرانی ط ۱۳۵۱
- ۴- رساله عقاید جعفریه- از شیخ الطائفة ابو جعفر طوسی متوفی / ۴۶۰ ه ط پاکستان
- ۵- المقالات و الفرق- تصنیف سعد بن عبد الله ابی خلف الاشعری القمی المتوفی سنه / ۳۰۱ الهجرية تصحیح دکتر مشکور.
- ۶- تلخیص الشافی (۲ جلد) تألیف شیخ الطائفة ابی جعفر الطوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ه) طبع نجف تحقیق سید حسین بحر العلوم.
- ۷- أنیس الاعلام- از محمد صادق فخر الاسلام چاپ دوم، تهران، بتحقیق.
سید عبد الرحیم خلخالی.
- ۸- ألفین از جمال الدین علامه حلی متوفی (۷۲۶ ه) ترجمه جعفر وجدانی / تهران.
- ۹- اقوال الائمة ج / ۹ / ط مشهد از محب الاسلام مترجم همین اثر ط ۱۳۹۴ ه

۱۰- شرح تجرید الکلام- که متن از خواجه طوسی، و شرح آن از علامه قوشجی بسال ۱۳۰۱ ه در تبریز چاپ و نشر یافته است. ط / رحلی.

۱۱- الاختصاص- فخر الشیعة ابی عبد الله محمد بن محمد بن النعمان العکبری البغدادی، الملقب بالشیخ المفید المتوفی (۴۱۳ ه) بتحقیق سید محمد مهدی الخرسان ط ۲ / قم / بصیرتی.

۱۲- الاصول من الکافی- ج / ۱ / ط ۳ / ۱۳۸۸ مصحح غفاری ط / تهران.

۱۳- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الایات النازلة فی اهل البیت (ع) تألیف الحافظ الکبیر عبید الله بن عبد الله بن احمد المعروف بالحاکم الحسکانی الحذآء

ص: ۲۷۶

الحنفی النیسابوری من اعلام القرن الخامس الهجری- تحقیق الشیخ باقر المحمودی ط / بیروت.

۱۴- شیعه میسرود- ج / ۱ / و ۲ ط ۲ کتابفروشی مرتضوی- از محب الاسلام.

۱۵- صحیح مسلم- از ابو الحسین مسلم بن الحجاج بن مسلم القشیری النیسابوری طبع محمد علی صبیح / مصر / ۱۳۸۰ ه

۱۶- المناقب آل ابی طالب- للفقیه الحافظ ابی الحسن علی بن محمد بن محمد الواسطی الجلابی الشافعی الشهیر بابن المغازلی المتوفی (۴۸۳ ه) بتحقیق و تصحیح دوست دانشمند متتبع و متدین محمد باقر بهبودی و تصدیر آیه الله النجفی المرعشی.

۱۷- الجامع الصحیح- از محمد بن اسماعیل بخاری طبع بمبئی ۱۲۷۰ ه بقطع رحلی در یک مجلد بزرگ.

۱۸- المناقب للخوارزمی- الحافظ الموفق بن احمد الحنفی المعروف بأخطب خوارزم (۴۸۴-۵۶۸ ه) ط / ۱۹۶۵ م نجف اشرف.

۱۹- كشف الخفاء و مزیل الالباس- للمفسر المحدث الشیخ اسماعیل بن محمد العجلونی الجراحی المتوفی (۱۱۶۲ ه) ط / ۳ / ۱۳۵۱- بیروت.

۲۰- الغدیر فی الکتاب و السنة و الادب- للعلامة عبد الحسین احمد الامینی النجفی ج / ۳ / ط / ۳ / ۱۳۸۷ ه بیروت.

۲۱- الامامة و السياسة- تألیف الامام الفقیه أبی محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبة الدینوری (۲۱۳-۲۷۶ ه) ط ۳ / ۱۳۸۲ ه / ط ۳ / الحلبي / بمصر.

۲۲- غاية المرام فی حجة الخصام- عن طریق الخاص و العام للعلامة السید هاشم البحرانی «ره» ط ۲ / افست از ط / ۱۲۷۲ ه.

۲۳- الفصول المهمة- فی تألیف الامة- للامام عبد الحسین شرف الدین الموسوی ط / ۴ / دار النعمان- النجف.

٢٤- النص و الاجتهاد- للامام عبد الحسين شرف الدين الموسوى قدس سره ط ٣ با مقدمه سيد محمد صادق صدر / طبع النعمان نجف / ١٣٨٣ هـ.

ص: ٢٧٧

٢٥- فتوح البلدان - تأليف احمد بن يحيى بن جابر المعروف بالبلاذرى بتحقيق دكتور صلاح الدين المنجد- طبع قاهره.

٢٦- تاريخ يعقوبى - احمد بن يعقوب بن جعفر بن وهب ابن واضح الكاتب العباسى المعروف باليعقوبى ط / ١٣٧٩ هـ بيروت دار صادر.

٢٧- مروج الذهب و معادن الجواهر- تصنيف الرحالة الكبير- و المورخ- الجليل ابى الحسن على بن الحسين بن على المسعودى المتوفى (٣٤٦ هـ) بتحقيق محمد محبى الدين عبد الحميد (١٣٧٧ مصر) ط ٣

٢٨- خلافت و ولايت از قرآن و سنت- از چهار دانشمند معاصر ط / ١ / تهران / ١٣٩٠.

٢٩- كتاب المختصر فى اخبار البشر- تأليف الملك المؤيد عماد الدين اسماعيل ابى الفداء صاحب حماء ط / ١٣٧٥ بيروت دار الفكر (تاريخ ابى الفداء)

٣٠- شرح نهج البلاغة- از عز الدين ابى حامد عبد الحميد بن هبة الله المداينى الشهير بابن ابى الحديد ط بيروت (٤ جلدی) التراث العربی.

٣١- الطبقات الكبرى - تصنيف محمد بن سعد كاتب الواقدي طبع ليدن بسال ١٣٢١ هـ.

٣٢- نهج البلاغة- ترجمه و شرح فيض الاسلام- طهران.

٣٣- الالفين - عربى - چاپ دوم ١٣٨٨ با مقدمه سيد محمد مهدى موسوى الخراسان / النجف.

٣٤- الامام على صوت العدالة الانسانية- جورج سجعان جرداق ط (٥ جلدی) بيروت.

٣٥- تخميس الازرية فى مدح النبى و الال- لناظمها الشيخ كاظم الازرى «ره» و تخميسها للاديب الشيخ جابر الكاظمى / مطبعة حيدرية / النجف / ١٣٧٠ هـ

٣٦- بصائر الدرجات فى فضائل آل محمد (ع) للشيخ الجليل الاقدم ابو جعفر محمد بن الحسن بن فروخ الصفار المتوفى / ٢٩٠ هـ ط تبريز ٢٣٨١ هـ بتحقيق ميرزا محسن كوجه باغى.

ص: ٢٧٨

٣٧- كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد- از جمال الدين ابى منصور الحسن بن يوسف بن على بن مطهر الحلى المتوفى / ٧٦٢ هـ مكتبة مصطفى / قم.

٣٨- فلاسفه شيعه - عبد الله نعمه ترجمه سيد جعفر غضبان با مقدمه شيخ محمد جواد معنيه.

۳۹- احوال و آثار- ابو جعفر محمد بن محمد الحسن الطوسی- جمع و تألیف محمد تقی مدرسی رضوی- بنیاد فرهنگ ۲۰۸/ ۱۳۵۴ شمسی.

۴۰- دائرة المعارف الاسلامیة ایران- عبد العزيز صاحب جواهر

۴۱- تاریخ کاظمین مرحوم میرزا عباس فیض- چاپ قم/ ۱۳۲۷ شمسی.

۴۲- فاطمة الزهراء من المهد الى اللحد- للسید محمد کاظم القزوینی- ط بیروت.

۴۳- (بعض مثالب النواصب) فی نقض بعض فضالھ الروافض- از نصیر الدین ابو الرشید عبد الجلیل قزوینی رازی- در حدود/ ۵۶۰ هجری.

۴۴- کتاب السقیفة- سلیم بن قیس الکوفی المستوفی / ۹۰ ه ط است نجف اشرف.

۴۵- الفصول المہنه فی معرفۃ احوال الائمہ لابن صباغ المالکی المتوفی / ۸۵۵ ه ط نجف ۱۹۵۰ م.

۴۶- الکنی و الالقب- محدث قمی حاج شیخ عباس رحمہ اللہ / ط نجف.

۴۷- الايضاح- للفضل بن شاذان النیسابوری المتوفی سنۃ / ۲۶۰ ه مصحح / محدث.

۴۸- بداية المجتهد و نهاية المقتصد / تصحيح (نخبة العلماء)

ط / الاستقامة / مصر.

۴۹- الانوار البهیة- محدث قمی (ره) ط قدیم.

۵۰- مجالس المؤمنین- شهید ثالث ط ۲ / جلدی جدید.

۵۱- احقاق الحق ج / ۸ / ط جدید- مصحح آية الله نجفی مرعشی.

۵۲- الوافی بالوفیات- صلاح الدین الصفدی ط است از روی طبع دوم.

۵۳- روضات الجنات- ط جدید- قم.

۵۴- دائرة المعارف فريد وجدی- ط / ۴ مصر

۵۵- الشفاء (الهیات) ط / ۴ مصر- افست قم

۵۶- مستدرک الصحيحین ج ۲

۵۷- خصائص امیر المؤمنین از نسائی

۵۸- بلاغات النساء- ابی الفضل احمد بن ابی طاهر المعروف بابن طیفور المتوفی ۳۸۰ ق

۵۹- اعلام النساء / ۵۵۵

۶۰- اخبار اصفهان - ط لیدن

۶۱- آب حیات از میرزا خلیل کمره‌ای - ط تهران

۶۲- مجمع البیان - للشیخ عماد الاسلام الطبرسی (ره) طبع - صیدآء - ۵ جلدی.

۶۳- ترجمه فارسی تاریخ یعقوبی - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - بقلم مرحوم دکتر محمد ابراهیم آیتی بیرجندی.

۶۴- آثار الشیعة الامامیة ج / ۴ / ۶۹ ط / ۱۳۷۰ شمسی / تهران - عبد العزیز / صاحب جواهر الکلام.

۶۵- لغت نامه دهخدا (ت).

بسم الله الرحمن الرحيم

قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا بنته فاطمة (ع):

إني، وإياك، وهذين - يعنى حسنا و حسينا-، وهذا الراقد - يعنى عليا- فى مكان واحد يوم القيامة

أخرجه أحمد ذكره الطبرى فى ذخائر العقبى

يا على سلام آل على يا سين لله ما كرّ اللبالي

يا على على

خط فضائلى ۱۲۹۶

ص: ۲۸۱

شارح و جامع این کتاب

سید علی اکبر واعظ موسوی مشهدی معروف به (محب الاسلام) متولد ۱۳۱۱ ش فرزند حجة الاسلام سید علیرضا موسوی "زاهد" نزیل مشهد و مدفون در صحن امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام / ۱۳۳۴ ش / و بی بی سیده النساء از سادات حسینی مدفون در باغ رضوان مشهد قرب مزار مرحوم شیخ طبرسی / ۱۳۴۴ ش

پس از آموختن قرآن کریم و ادبیات فارسی معمول روز از سال ۱۳۲۴ ش - به آموختن ادبیات عرب پرداخت در این بخش از اساتیدی چون شیخ علی محمد افغانی - محقق نوقانی و شیخ محمد عیدگاهی - شیخ محمد تقی (ادیب دوم) نیشابوری باید یاد کرد.

و از مدرسین فقه:

مرحوم آیه الله حاج میرزا احمد مدرس یزدی (معروف به نهنگ) و آیه الله حاج حسن آقا قمی مد ظله و مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد کاظم دامغانی و از مدرسین اصول فقه

ص: ۲۸۲

مرحوم آیه الله حاج شیخ هاشم قزوینی باید نام برد که در حقیقت ایشان معلم اخلاق نیز بودند ضمن درس نصایح مفید و مؤثر داشتند با استفاده از دانشمندان بزرگ ساکن مشهد مانند مرحوم آیه الله حاج شیخ علی اکبر نوقانی (ره) از مسافران و زائران بزرگوار چون آیه الله حاج سید حسن تهامی بیرجندی نیز بهره‌مند شد و آخر درس معارف مرحوم حاج میرزا مهدی اصفهانی را نیز درک نمود.

از سطح کفایه مرحوم آیه الله حاج میرزا حسین فقیه سبزواری، و خارج کفایه و فقه مرحوم آیه الله حاج سید محمد هادی میلانی نیز استفاده نمود.

و در ضمن اشتغالات جنبی از نوع تحریر احادیث و ترجمه و تقریر مباحث اعتقادی و اخلاقی که در مجالس و منابر داشت که نتیجه آن چهارده جلد مطبوع (اقوال الائمه) است که مکرر چاپ و نشر یافته است.

و ثمره این، سخنرانی‌ها در منابر و مساجد و حسینیه‌ها صدها نوار کاست و فیلم و سیدی سخنرانی منتشر در سراسر ایران و کشورهای خلیج، و عراق، و پاکستان و سوریه و افغانستان و سایر بلاد است.

و تا این تاریخ ۱۲ اجازه روایی و حدیث از بزرگان علماء و آیات و مراجع به مؤلف عنایت کرده‌اند.

ص: ۲۸۳

از آثار مؤلف آنچه نشر یافته است.

۱- اقوال الائمه ۱۴ مجلد وزیری مکرر نشر یافته است

۲- شیعہ می‌پرسد ۳ مجلد چاپ چهارم ۱۳۸۴- تهران

۳- مناظره دو رازی ۱ مجلد چاپ دوم ۱۳۷۸ ش تهران

۴- حدیث ما ۲ مجلد که جلد اول بسال ۱۳۶۴ ش / ۵۰۰۰ نسخه نشر یافت و جلد دوم هنوز چاپ نشده

۵- میزان حق ۱ مجلد ۱۳۶۰ ش و اینک طبع دوم با اصلاح و اضافات ۱۳۸۵ ش

۶- کلام حق ۱ مجلد چاپ سوم نخستین کتاب در خراسان که آیات قرآن را برحسب موضوع عرضه داشته است

۷- بسوی حق ۱ مجلد ترجمه الرسالة الاثنا عشریة شیخ بهائی مناسک حج و عمره دوازده امامی - زیباترین و جامع‌ترین مناسک شیعی اثنی عشری

۸- بیان حق ۱ رساله ترجمه خطبه امام زین العابدین علیه السلام در مجلس یزید

ص: ۲۸۴

چاپ سوم با متن عربی آن

۹- ندای حق - شهادت ثالثه (اشهد ان علیا ولی الله) به چه دلیل ما می‌گوییم و دیگران چرا نمی‌گویند.

۱۰- نصایح حافظ ۱ مجلد - برای تمام طبقات در همه‌جا خواندنی و دانستنی است

۱۱- محبوب عالم ۱ مجلد مباحث گوناگون و پاسخ سئوالهای مختلف درباره امام زمان (عج) که برای اکثر مردم زمان لازم است که بدانند و به دیگران بیاموزند

۱۲- راز دل‌باختگان (۶ قسمت) دعای کمیل - مکارم الاخلاق - ابو حمزه - ندبه - عرفه - صباح) هر یک با ترجمه فارسی و مقدمه لازم به بهترین صورت ممکن زمان مکرر نشر یافته است و اما دعای ندبه با شرح و بحث در سند آن چنان مقبول افتاد که پس از نشر آن دیگر گفتگویی انجام نگرفت

۱۳- خودآموز اسلام ۱ رساله جیبی - برای توریست‌ها که به ایران و کشورهای اسلامی سفر میکنند

۱۴- امامت و تشیع چاپ اول ۱۳۶۶ ش - چ دوم با اصلاح و اضافات ۱۳۸۰ ش - تهران جهت ارائه مآخذ و منابع و اصول اولیه عقاید شیعه اثنی عشری تا محققان برای شناخت شیعه به منابع بیگانه نیازمند نباشند

۱۵- توشه سفر - یا وصیت شیعی اثنی عشری - آنچه لازمه این سفر است به قطع جیبی طی رساله‌ای بسال ۱۳۷۰/ ش تقدیم شده است.

۱۶- نظر به فقه شیعه اثنی عشری پراکنده چاپ شده.

۱۷- صحیفه نور یا هفت دعا از (صحیفه سجادیه) همراه دعای ابو حمزه، کمیل، مکارم الاخلاق با ترجمه انگلیسی در دست نشر است.

۱۸- مباحثی در مقدمات (معرفه الله) و تفاوت عرفان از تصوف و بحث

ص: ۲۸۵

در تفکیک این دو مکتب و ردّ مکتب تصوّف آماده است.

۱۹- جابر بن حیان! شاگرد خصوصی امام صادق علیه السلام که در جهان معروف به (پدر شیمی) یا بنیان‌گذار علم شیمی است خدمات علمی و آثار کتب و رساله‌های فراوان وی گرچه در مجله (نور دانش) چاپ و نشر یافته و در پاکستان به زبان اردو چاپ شده که بصورت کتابی به زبان فارسی در دست چاپ است.

۱- هدیه الانساب یا کوثر ما تحقیق در انساب سادات و مزارات چاپ نشده

۲- تفسیر چندین سوره قرآن چاپ نشده

۳- شرح حال ائمه معصومین علیهم السلام چاپ نشده

از شماره ۱۶ تا ۱۹ در دست نشر است.

ص: ۲۸۶

نصایح حافظ ولایت علی علیه السلام و عشق به مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از دیوان خواجه شمس الدین محمد شیرازی

به قلم محبّ الاسلام سیّد علی اکبر واعظ موسوی

ص: ۲۸۷

اقوال الأئمة یا گفتار پیشوایان دین در چهارده مجلد دینی، علمی، ادبی، اخلاقی، اجتماعی، تاریخی

از محبّ الاسلام

ص: ۲۸۸

شیعه می‌رسد ۳۳۰ سؤال در سه مجلد با تجدید نظر و اصلاح و اضافات مفید و لازم و نمونه‌ای از ترجمه انگلیسی کتاب، جهت نظر و نقد دانشمندان از محبّ الاسلام ۷۱

ص: ۲۸۹